

عبدالحسین زرین کوب

شناسه :

- 1- نویسنده، محقق و نقاد بزرگ معاصر
- 2- (تولد 1301 بروجرد، وفات 1378 تهران)

آثار:

- 1- با کاروان حله
- 2- شعر بی دروغ، شعر بی نقاب
- 3- پله پله تا ملاقات خدا (در احوال مولانا)
- 4- فرار از مدرسه (در احوال امام محمد غزالی)
- 5- سرّ نی
- 6- پیر گنجینه در جست و جوی ناکجا آباد (در احوال نظامی)
- 7- بحر در کوزه
- 8- بامداد اسلام
- 9- ارزش میراث صوفیه
- 10- جست و جو در تصوف
- 11- از کوچه ی رندان
- 12- از چیزهایی دیگر
- 13- نقد ادبی
- 14- نه شرقی، نه غربی، انسانی

اشاره :

- ☒ نثر زرّین کوب، زنده، گیرا و جزء نثرهای تحقیقی و هنری است.
- ☒ زمینه ی اصلی تحقیقات او، نقد ادبی و شناساندن فرهنگ و تاریخ اسلامی-ایرانی است.
- ☒ داستان «آخرین درس» از کتاب «قصه های دوشنبه» از آلفونس دوده به ترجمه ی اوست.

رمز : جان شب با پا اسب

غلامحسین یوسفی

شناسه :

- 1- نویسنده، محقق و استاد دانشگاه های تهران و مشهد
- 2- تولّد 1306 مشهد، وفات 1369 تهران
- 3- آرامگاه او، مشهد در جوار امام رضا(ع)
- 4- تسلط به زبان های عربی، انگلیسی و فرانسه

آثار:

- 1- دیداری با اهل قلم
- 2- برگ هایی در آغوش باد
- 3- چشمه ی روشن
- 4- روان های روشن
- 5- کاغذ زرد
- 6- تصحیح بوستان و گلستان سعدی
- 7- ترجمه ی «شیوه های نقد ادبی» از دیوید دیچرز
- 8- ترجمه ی «داستان من و شعر» از نزار قبانی

اشاره :

- ☒ نثر غلامحسین یوسفی، روان، زیبا و جذاب است.

☒ نقد او منصفانه، دقیق و سنجیده است.

رمز : درِ کبودِ چپش

غلامحسین سعدی :

شناسه :

- 1- داستان پرداز و نمایش نامه نویس معاصر، روان پزشک
- 2- تولّد 1313 تبریز، وفات 1364 فرانسه
- 3- مشهور به گوهر مراد
- 4- دوره ی ابتدایی و متوسطه را در تبریز سپری کرد؛ در تهران ادامه ی تحصیل داد و روانپزشک شد.
- 5- از دهه ی سی به طور جدّی به نویسندگی روی آورد.
- 6- در طول بیست سال نویسندگی طبع خویش را در عرصه های گوناگونی چون: داستان کوتاه، رمان، نمایش نامه، فیلم نامه و پانتومیم آزمود.

آثار:

- 1- گور و گهواره
- 2- چوب به دسته های وِرزیل
- 3- آی با کلاه، آی بی کلاه
- 4- توپ
- 5- عزاداران بیل
- 6- ترس و لرز

اشاره :

- ☒ داستان «گاو» از کتاب «عزاداران بیل» انتخاب شده است.
- ☒ سعدی داستان «گاو» را در قالب فیلم نامه نوشته است.
- ☒ داریوش مهرجویی، فیلم موفق «گاو» را براساس این داستان ساخت.

رمز : گج عتا

محمد علی اسلامی ندوشن

شناسه :

- 1- نویسنده، پژوهشگر و تحلیلگر معاصر
- 2- (تولد 1304 هـ.ش، ندوشن یزد)
- 3- فارغ التحصیل دکترای حقوق بین الملل از دانشگاه سوربن فرانسه
- 4- شناخته شدن به عنوان شاعر با انتشار مجموعه شعر «چشمه» و «گناه»

آثار (به نثر):

- 1- در کشور شوراها
- 2- کارنامه ی سفر چین
- 3- آزادی مجسمه
- 4- صفر سیمرغ
- 5- روزها
- 6- داستان داستان ها
- 7- آواها و ایماها
- 8- جام جهان بین

آثار (به شعر):

- 1- چشمه
- 2- گناه

اشاره:

- ☒ کتاب روزها از نمونه های برجسته ی حسب حال و زندگی نامه در زبان فارسی است.
- ☒ نثر او زیبا، خوش آهنگ و دل نشین است.

رمز (آثار به شعر): گچ

رمز (آثار به نثر): کاج صدرآ

- 3- از رنجی که می بریم
- 4- زن زیادی
- 5- پنج داستان

آثار (ترجمه):

- 1- مائده های زمینی از آندره ژید
- 2- قمار باز از داستایوسکی

آثار (مقاله):

- 1- غرب زدگی

آثار (سفرنامه و تک نگاری):

- 1- خسی در میقات

اشاره:

- ☒ نثر آل احمد، صریح، طنزگونه، کوتاه، نزدیک به زبان گفتار و توصیفی است.
- ☒ او در آثار خود، فضای سیاسی و اجتماعی ایران، محرومیت ها و محدودیت های اندیشه ورن و مسئولیت خطیر ارباب قلم را به روشنی ترسیم می کند.
- ☒ او با داستان های واقع گرایانه و تمثیلی و با به کارگیری زبانی ویژه همراه با ایجازهای درخشان علل شکست های سیاسی، اجتماعی هم نسلان و فساد و تباهی عصر خویش را به تصویر می کشد.
- ☒ داستان «گل دسته ها و فلک» از کتاب پنج داستان اوست.

رمز (داستان): نام پُر

رمز (ترجمه): قم

رمز (مقاله): هغ

رمز (سفرنامه و تک نگاری): آخ

سیمین دانشور

شناسه:

- 1- داستان نویس معاصر
- 2- تولد: 130ش، شیراز/وفات: 1390ش، تهران
- 3- همسر جلال آل احمد

آثار:

- 1- آتش خاموش
- 2- سووشون
- 3- جزیره ی سرگردانی

اشاره:

- ☒ آتش خاموش نخستین مجموعه داستان سیمین دانشور است که در سال 1337 منتشر شد.
- ☒ سووشون مشهورترین اثر اوست و به چند زبان زنده ی دنیا ترجمه شده است.
- ☒ سووشون داستان زندگی مشترک زری و یوسف، دو قهرمان اصلی کتاب است.

محمد رضا شفیعی کدکنی

شناسه:

- 1- شاعر، نویسنده و پژوهش گر معاصر
- 2- متولد 1318 کدکن نیشابور

آثار (به شعر):

- 1- شب خوانی
- 2- از زبان برگ
- 3- در کوچه باغ های نیشابور
- 4- از بودن و سرودن
- 5- مثل درخت در شب باران
- 6- بوی جوی مولیان

آثار (به نثر) پژوهشی:

- 1- صور خیال در شعر فارسی
- 2- موسیقی شعر
- 3- تصحیح و توضیح اسرار التوحید
- 4- تاز یانه های سلوک
- 5- شاعر آینه ها

اشاره:

- ☒ سروده های وی ساده و روان و به دلیل تسلط بر ادبیات گذشته ی ایران بسیار استوار و محکم است.
- ☒ شعر «سفر به خیر» از مجموعه ی «در کوچه باغ های نیشابور» برگزیده شده است.

رمز (آثار به شعر): بامشاد

جلال آل احمد

شناسه:

- 1- از پرکارترین نویسندگان معاصر (همسر سیمین دانشور)
- 2- در سال 1302 در خانواده ای روحانی به دنیا آمد.
- 3- پس از طی تحصیلات، به معلمی روی آورد.
- 4- در سال 1348 در اسالم گیلان درگذشت.

آثار (داستان):

- 1- ن و القلم
- 2- مدیر مدرسه

- ✓ سوشون هم چنین به شرح و توصیف زندگی اجتماعی مردم فارس در خلال جنگ جهانی دوم و تسلط انگلیسی ها می پردازد.
- ✓ دغدغه ها و مسائل عاطفی یک همسر وفادار در این داستان به خوبی بیان شده است.

رمز : ساج

محمد علی جمال زاده

شناسه :

- 1- پدر داستان نویسی ایران
- 2- تولد 1274 اصفهان (در خانواده ی روحانی) وفات 1376 (ژنو). در هفده سالگی برای ادامه ی تحصیل به بیروت و سپس پاریس رفت.

آثار :

- 1- یکی بود، یکی نبود (نخستین مجموعه داستان های کوتاه ایرانی)
- 2- دارالمجانین
- 3- سر و ته یک کرباس
- 4- تلخ و شیرین
- 5- شور آباد
- 6- هفت کشور
- 7- راه آب نامه
- 8- قصه های کوتاه برای بچه های ریش دار
- 9- قصه ی ما به سر رسید

اشاره :

- ✓ داستان کوتاه در ایران با مجموعه ی «یکی بود یکی نبود» جمال زاده «در سال 1300 ش متولد شد.
- ✓ به اعتبار مجموعه ی «یکی بود، یکی نبود» جمال زاده را آغازگر سبک واقع گرایی در نثر فارسی معاصر می دانند.
- ✓ جمال زاده در داستان های خود -گوشه هایی از زندگی ایرانیان را در دوره ی مشروطه به صورت انتقادی با نثری ساده، طنز آلود و آکنده از ضرب المثل ها و اصطلاحات عامیانه بیان کرده است.

بزرگ علوی

شناسه :

- 1- داستان نویس معاصر (1282-1375ش)
- 2- از نخستین تحصیلکرده های ایرانی در آلمان بود.

آثار :

- 1- چشم هایش
- 2- چمدان
- 3- میرزا
- 4- سلاری ها
- 5- نامه ها (مجموعه داستان)
- 6- ورق پاره های زندان

اشاره :

- ✓ داستان گيله مرد از كتاب مجموعه داستان نامه ها برگزيده شده است.
- ✓ داستان گيله مرد بر كتاب «از رنجی كه می بریم» نوشته ی آل احمد تأثیر داشته است.
- ✓ داستان گيله مرد مدّت ها راهنمای عمل نویسندگان مبارز بود.
- ✓ داستان گيله مرد تصویر روح عدالت خواهی و مبارزه با استبداد اربابان خودكامه ی پهلوی است.
- ✓ داستان گيله مرد بیانگر واقعیت های تلخ از اوضاع اجتماعی و سیاسی دوره ی خاصی است.

رمز : چون مسیح (چچمسون)

صادق هدایت

شناسه :

داستان نویس معاصر (وفات 1330ش)

آثار :

- 1- بوف کور
- 2- سگ ولگرد
- 3- سه قطره خون
- 4- اصفهان نصف جهان
- 5- پروین دختر ساسان

رمز : پاس بس

علی محمد افغانی

شناسه :

رمان نویس معاصر

آثار :

- 1- شوهر آهو خانم
- 2- شادکامان درّه ی قره سو
- 3- شلغم میوه ی بهشتیه
- 4- بوته زار

اشاره :

- ✓ رمان «شوهر آهو خانم» از رمان های پراوازه ی زبان فارسی است.

رمز : شش شب

محمود دولت آبادی

شناسه :

داستان نویس معاصر متولد 1319 ش

آثار :

- 1- کلیدر
- 2- جای خالی سلوچ
- 3- لایه های بیابانی

اشاره:

✓ کلیدر از رمان های مشهور است.

رمز: گجل

یحیی دولت آبادی

شناسه:

- 1- داستان نویس معاصر (وفات 1318)
- 2- یکی از پیشگامان و مروجان تعلیم و تربیت جدید
- 3- نمایندگی چند دوره ی شورای ملی

آثار:

شهرناز

اشاره:

✓ کتاب «شهرناز» به قصد انتقاد از اوضاع ایران نوشته شده است.

رسول پرویزی

شناسه:

داستان نویس معاصر

آثار:

مجموعه داستان «شلوارهای وصله دار»

اشاره:

✓ داستان های «شیرمحمد» و «قصه ی عینکم» از کتاب «شلوارهای وصله دار» انتخاب شده است.

عباس خلیلی

شناسه:

- 1- نویسنده ی ایرانی
- 2- متوگد نجف

آثار:

- 1- روزگار سیاه
- 2- انتقام
- 3- انسان و اسرار شب

اشاره:

✓ خلیلی، رمان «روزگار سیاه» را به قصد انتقاد از اوضاع ایران نوشته است.

✓ رمان «روزگار سیاه» از کتاب «مادام کامیلا» اثر «الکساندر دوما» الهام گرفته شده است.

✓ رمان های وی با نثری احساساتی و آکنده از لغات عربی درباره ی «تیره روی زنان» است.

رمز: آرا (روزگار انتقام انسان)

مشفق کاظمی

شناسه:

- 1- نویسنده (1306-1387)

2-

نویسنده ی نخستین رمان اجتماعی درباره ی وضع حقارت آمیز زنان ایرانی

آثار:

تهران مخوف

اشاره:

✓ «تهران مخوف» نخستین رمان اجتماعی درباره ی وضع حقارت آمیز زنان ایرانی است که جلد دوم آن به نام «یادگار شب» منتشر شده است.

عبدالحسین صنعتی زاده

شناسه:

- 1- میرزا عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی، نویسنده ی معاصر (توگد 1273 وفات 1352)
- 2- از نخستین نویسندگان رمان های تاریخی در ایران

آثار:

مجمع دیوانگان

اشاره:

✓ «مجمع دیوانگان» نخستین اتوپیا (آرمان شهر) ادبیات معاصر به شمار می رود.

✓ «مجمع دیوانگان» به قصد انتقاد از اوضاع سیاسی، اجتماعی و ... عصر نویسنده نوشته شده است.

عبدالرحیم طالبوف

شناسه:

- 1- حاج ملاعبدالرحیم بن ابوطالب نجار تبریزی سرخابی (متوگد 1250 وفات 1328)
- 2- نویسنده ی ایرانی دوره ی مشروطه

آثار:

- 1- کتاب احمد
- 2- مسالک المحسنین

اشاره:

✓ از نویسندگان نامی دوره ی مشروطه که آثار او در انتقاد از اوضاع سیاسی، اجتماعی و ... عصر خود است.

رمز: کم

زین العابدین مراغه ای

شناسه:

نویسنده ی ایرانی دوره مشروطه (توگد 1217، وفات 1290)

آثار:

سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ

اشاره:

✓ از پیشگامان ساده نویسی نثر معاصر به حساب می آید.

ابوالقاسم لاهوتی

شناسه:

- 1- تولد (1264 ش کرماتشاه، وفات 1336 ش. مسکو)
- 2- از پیشگامان تحول و نوآوری در شعر فارسی

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

- ☒ دیوان اشعار وی مجموعه ای از قطعه، غزل و چند تنصیف و ترانه است.
- ☒ زبان اشعار او ساده و روان است.

شمس کسمایی

شناسه:

- 1- (تولد 1261، وفات 1340 یزد)
- 2- از پیشگامان تحول و نوآوری شعر فارسی

تقی رفعت

شناسه:

- 1- متولد تبریز
- 2- دانش آموخته ی استانبول
- 3- تسلط بر زبان های (ترکی، فرانسه و فارسی)
- 4- از پیشگامان تحول و نوآوری در شعر فارسی

جعفر خامنه ای

شناسه:

- 1- متولد (1266 ش) تبریز
- 2- از پیشگامان تحول و نوآوری در شعر فارسی است.

اشاره:

- ☒ اشعار وی متأثر از نوپردازان ترکیه بود.
- ☒ از طریق زبان های فرانسه و ترکی با اشکال جدید شعر آشنایی داشت.

علی اکبر دهخدا

شناسه:

دانشمند لغوی و نویسنده ی نامی معاصر (تولد 1257، وفات 1334)

آثار:

- 1- امثال و حکم
- 2- لغت نامه
- 3- ترجمه ی «عظمت و انحطاط رومیان»
- 4- ترجمه ی «روح القوانين»
- 5- تصحیح «دیوان منوچهری»
- 6- تصحیح «دیوان حافظ»

اشاره:

در آثار دهخدا نمونه هایی از طنز دیده می شود.

رمز (آثار): آل

رمز (ترجمه): عین درد (ع درد)

ملک الشعرای بهار

شناسه:

- 1- محقق، استاد دانشگاه، روزنامه نگار و مرد سیاست (تولد 1266، وفات 1330 ش)
- 2- شهرت بهار به قصاید فخیم و استوار اوست که با توجه به سنت ادبی گذشته سروده است.

آثار:

دیوان اشعار، تألیفات و تصحیحات

اشاره:

- ☒ قصیده ی دماوندیه ی دوم بهار، از زیباترین قصاید زبان فارسی است.
- ☒ بهار قصیده ی دماوندیه ی دوم را در سال 1301 شمسی در سالی که به تحریک بیگانگان هرج و مرج قلمی هتاکي ها، در مطبوعات و ... بروز کرده بود، سرود.

رمز: تد

نسیم شمال

شناسه:

- 1- سید اشرف الدین گیلانی (حسینی)
- 2- معروف به نسیم شمال
- 3- شاعر و نویسنده ی دوره ی مشروطه

اشاره:

- ☒ در دوره ی مشروطه روزنامه ی «نسیم شمال» را منتشر می کرد.

ایرج میرزا

شناسه:

- 1- شاعر (وفات 1304 ش)
- 2- زبانی چالاک و بیانی گرم و زنده و پویانده
- 3- بهره گیری از گفتار ساده ی روزانه ی مردم و تعبیرات آن ها به شیوه ی هنرمندانه

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

- ☒ ایرج میرزا قطعه ی «قلب مادر» را که اصلاً ترجمه ای از یک قطعه آلمانی است، با استادی و توانایی پرورانده است.

پروین اعتصامی

شناسه:

1- (تولد 1285 وفات 1320 ش)

2- اشعار او از برجسته ترین نمونه های شعر تعلیمی معاصر است.

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

- ✓ از میان 248 قطعه شعر پروین، 65 قطعه شعر او حالت مناظره دارد، از این جهت شعر پروین شاخص و ممتاز است.
 - ✓ مناظره ی «مست و هوشیار» او یادآور طنز رندانه ی حافظ است.
 - ✓ استادانه ترین نوع مناظره در شعر پروین دیده می شود. از این جهت او از برترین شاعران معاصر در فن مناظره است.
- نکته: مبتکر فن مناظره اسدی توسی است.

علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

شناسه:

- 1- متوگد 1274 یوش مازندران
- 2- پدر شعر امروز
- 3- در سال 1301 با سرودن قطعه ی «افسانه» آغازگر تحوّل بزرگ شد.

آثار:

- 1- افسانه
- 2- ققنوس

اشاره:

- ✓ منظومه «افسانه» (1301 سرآغاز شعر نو شد)
- ✓ در سال 1316 شعر «ققنوس» را که نخستین شعر از نظرگاه تخیل و وزن آرای و قافیه بندی با شعر گذشتگان کاملاً متفاوت بود، عرضه کرد.
- ✓ دید اجتماعی او در سروده های نمادین و انتقادی او تجلّی می یابد.
- ✓ دید تازه ی او به جهان و طبیعت (درختان، گیاهان ...) یادآور نگاه شاعران مغرب زمین به این پدیده هاست. آوردن واژگانی چون: داروگ، ری را، تلاحین، ککی مازه
- ✓ در شعر «می ترواد مهتاب» نیز با زبانی نمادین عصر شب زده و جامعه ی غفلت آلود خود را به تصویر می کشد.
- ✓ در شعر «داروگ» با کلماتی چون کشتگاه، ابر و ... روزگار خویش و عصر سیاه حکومت استبداد را به تصویر می کشد و جامعه ی ایران را با کشور همسایه یعنی روسیه «شوروی سابق» مقایسه می کند.

رمز: آق

سهراب سپهری

شناسه:

- 1- شاعر و نقّاش مشهور معاصر، متوگد 1307 کاشان
- 2- از برجسته ترین چهره های شعری پس از نیما
- 3- سرودن نخستین مجموعه ی شعر نیمایی به نام «مرگ رنگ» در سال 1330

آثار:

هشت کتاب (مجموعه ی تمام اشعار او) تاریخ انتشار (خرداد 1356)

اشاره:

- ✓ زبان شعری سهراب، گاه ساده و بی آرایش و گاه آمیخته به مضامین عرفانی، فلسفی همراه با نمادهایی که محصول سفرها و آشنایی او با آیین های بودایی، برهمایی، اندیشه های کریشنا مورتی، عارف معروف معاصر هندی و عرفانی بزرگ ایرانی و اسلامی است.
- ✓ شعر صدای پای آب دارای زبان روان، توصیفات صادقانه ی دنیای عاطفی شاعر، تصاویر بدیع، آشنایابی (غافل گیری های شاعرانه) ترکیب موسیقی و بهره گیری از لغات عامیانه ی تأثیر گذار است.
- ✓ شعر صدای پای آب دارای دو قسمت است. در قسمت نخست، آب رمز خود شاعر است و کاشان زادگاه اوست؛ در قسمت دوم، دستگاه فکری و شعری فلسفی شاعر چهره می نماید و کاشان به اندازه ی جهان وسعت می یابد.

رمز: 8

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

شناسه:

- 1- شاعر معاصر (متوگد 1307 مشهد، وفات 1369)
- 2- متخلّص به م. امید
- 3- من که نامم «ماث» یعنی مهدی اخوان ثالث (مصراع در شعر خوان هشتم)
- 4- نخستین تحلیلگر خوب شعر نیمایی و از وفادارترین و موفق ترین رهروان شعر نیمایی

آثار (به شعر):

- 1- زمستان
- 2- آخر شاهنامه
- 3- ارغنون
- 4- از این اوستا
- 5- تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم
- 6- در حیاط کوچک پاییز در زندان

آثار (به نثر):

- 1- بدعت ها و بدایع نیما یوشیج
 - 2- عطا و لقای نیما یوشیج
- در این دو اثر به تجزیه و تحلیل شعر نیمایی پرداخته است.

اشاره:

- ✓ شعر اخوان اجتماعی است و حوادث زندگی مردم ایران را در خود منعکس می کند.
- ✓ مهم ترین شاخصه های شعر او علاقه ویژه به احیای سنت های حماسی و اساطیری است.

- ☒ لحن شعر او حماسی و آمیخته با صلابت و سنگینی شعر خراسانی و سرشار از ترکیب های تازه است.
- ☒ اخوان در شعر «باغ من» به توصیف پاییز می پردازد و آن را مظهر زیبایی و پادشاه فصل ها می داند.

ویژگی های مهم شعر «خوان هشتم» اخوان :

- 1- شعری از مجموعه ی در «در حیات کوچک پاییز زندان» است.
- 2- این شعر دارای زبان روایی حماسی و ویژگی های سبک خراسانی است.
- 3- راوی آن مهدی اخوان ثالث (ماث) است.
- 4- خوان هشتم، بازگویی پایان غم انگیز در چاه افکندن و کشته شدن رستم و رخس به دست شغاد (برادر ناتنی رستم) است.
- 5- مجموعه «زمستان» در سال 1335

رمز (آثار به نثر): بَع

رمز (آثار به شعر): تا آزاد

محمد حسن رهی معیری

شناسه :

از غزل سرایان نامی معاصر (1347-1288ش)

آثار :

مجموعه شعری «سایه عمر»

اشاره :

- ☒ بیشتر به پیروی از سعدی غزل گفته و روانی سخن سعدی در سروده های او محسوس است.

هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

شناسه :

- 1- شاعر معاصر متولد (1306) رشت
- 2- متخلص به ه. الف. سایه

آثار :

- 1- نخستین نغمه ها
- 2- سراب
- 3- سیاه مشق
- 4- شب گیر

رمز : سس شن

شهریار

شناسه :

سید محمد حسن بهجت تبریزی از برجسته ترین غزل سرایان معاصر (1367-1285ش، تبریز) متخلص به شهریار

آثار :

- 1- کلیات اشعار (پنج جلد)
- 2- حیدر بابایه سلام (به زبان ترکی آذربایجانی)

اشاره :

- ☒ علاوه بر غزل در سرودن انواع شعر فارسی مهارت داشت.

- ☒ شعر «همای رحمت» از سروده های زیبای او در وصف علی (ع) با زبانی صمیمی و عاطفی و ساده و روان

رمز : حک

طاهره صفارزاده

شناسه :

- 1- از شاخص ترین شاعران مذهبی قبل از انقلاب (متولد 1315 سیرجان)
- 2- دارای بینش توحیدی، سیاسی و اجتماعی.

آثار :

- 1- رهگذر و مهتاب
- 2- طنین در دلنا
- 3- سدّ و بازوان
- 4- سفر پنجم
- 5- بیعت با بیداری
- 6- دیدار صبح

اشاره :

- ☒ زبان اشعار، ساده و روان
- ☒ او با اشاره ای پنهان به انقلاب اسلامی ایران، آن را طلیعه و مقدمه ی ظهور امام زمان (عج) می داند.

رمز : درس طبس

قیصر امین پور

شناسه :

- 1- دکتر قیصر امین پور، متولد 1338 گتوند شوشتر
- 2- شاعر و نویسنده ی انقلاب اسلامی
- 3- نشان دادن توانایی خود با مجموعه شعر در «کوچه ی آفتاب»
- 4- تثبیت جایگاه خود در شعر انقلاب با آثاری چون «تنفس صبح» و «آینه های ناگهان»

آثار :

- 1- در کوچه ی آفتاب
- 2- تنفس صبح
- 3- آینه های ناگهان
- 4- مثل چشمه، مثل رود
- 5- به قول پرستو
- 6- ظهر روز دهم

اشاره :

- ☒ در شعر «آفتاب پنهانی» امین پور، «انتظار موعود» که از موضوعات محوری شعر انقلاب است به زیبایی به تصویر کشیده شده است.

رمز : ظابت دم

سید علی موسوی گرمارودی

رمز : آس

شناسه:

- 1- از پیشتازان شعر مذهبی قبل از انقلاب
- 2- متوگلد 1320ش، گرمارود الموت

آثار:

- 1- سرود رگبار
- 2- عبور
- 3- در سایه سار نخل ولایت
- 4- چمن لاله
- 5- خط خون
- 6- تا ناکجا
- 7- دست چین

اشاره:

- ☒ مجموعه ی «در سایه سار نخل ولایت» را در قالب سپید با زبانی روان، شکوهمند و استوار درباره ی شخصیت علی (ع) سروده است.

رمز : خت سَعْدِ چَد

حمید سبزواری

شناسه:

- 1- حسین ممتحنی، متخلص به حمید سبزواری (متوگلد 1304 سبزار)
- 2- از شاعران انقلاب اسلامی

آثار:

- 1- سرود درد
- 2- سرود سپید

اشاره:

- ☒ برخی از اشعار وی مربوط به پیش از انقلاب و بخش عمده ی آن مربوط به پس از انقلاب است. (در شعر بانگ جرس، شاعر پیوند میان انقلاب اسلامی ایران و مبارزات و پایداری مردم فلسطین را به تصویر می کشد)

رمز : سس

فاطمه راکعی

شناسه:

- 1- از شاعران انقلاب اسلامی (متوگلد 1333 زنجان)
- 2- در بسیاری از آثار خود به عظمت و شخصیت امام خمینی (ره) اشاره دارد.

آثار (مجموعه شعر):

- 1- سفر سوختن
- 2- آواز گلستنگ

اشاره:

- ☒ در شعر «نیاز روحانی» در ادبیات 3، او اندوه بزرگ خویش را از رحلت جان گداز از امام خمینی (ره) بیان می کند.

سلمان هراتی

شناسه:

- 1- معلم و از شاعران پس از انقلاب
- 2- توگلد 1339 مرزدشت تنکابن / وفات 1365 بر اثر تصادف

آثار (مجموعه شعر):

- 1- آسمان سبز
- 2- از این ستاره تا آن ستاره (ویژه ی نوجوانان)
- 3- در ی به خانه ی خورشید

اشاره:

- ☒ ویژگی اشعارش 1- روانی زبان 2- بهره گیری و تأثیرپذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب 3- دارای اندیشه ای پویا
- ☒ غزل «پیش از تو» در ادبیات 2 پیش دانشگاهی از مجموعه شعر «دری به خانه ی خورشید» و خطاب به امام خمینی (ره) سروده شده است. (توصیف عصر خفقان زده ی پیش از انقلاب)

رمز : آدا

سید حسن حسینی

شناسه:

از شاعران انقلاب اسلامی

آثار (مجموعه شعر):

- 1- هم صدای با حلق اسماعیل
- 2- گنجشک و جبرئیل

رمز : گه

مصطفی علی پور

شناسه:

از شاعران انقلاب اسلامی

آثار:

مجموعه شعر «از گلوی کوچک رود»

سیاوش کسرائی

شناسه:

شاعر معاصر

آثار:

- 1- با دماوند خاموش
- 2- آرش
- 3- از قرق تا خروس خوان
- 4- خانگی

رمز : با آخ

علی رضا قزو

شناسه: شاعر و نویسنده ی معاصر (متوگد 1342ش)

آثار:

- 1- از نخلستان تا خیابان
- 2- شبلی در آتش

اشاره:

✓ سروده ی «باغ نگاه» او در ادبیات آئینه ی پایداری ها و ایثارگری های جانبازان انقلاب اسلامی است که از کتاب «از نخلستان تا خیابان» نقل شده است.

رمز: آش

امام خمینی (ره)**شناسه:**

- 1- بنیانگذار جمهوری اسلامی
- 2- (توگد 1279 خمین، رحلت 1368 تهران)

آثار:

چهل حدیث

اشاره:

✓ از امام خمینی (ره) نوشته های زیادی در مورد فقه و عرفان و فلسفه به جای مانده است.

علامه طباطبایی**شناسه:**

- 1- استاد علامه آیت الله سید محمد حسین طباطبایی
- 2- (متوگد 1281ش، تبریز رحلت 1360ش، در قم)

آثار:

- 1- تفسیر المیزان
- 2- اصول فلسفه و روش رئالیسم

رمز: تا

محمد علی معلم دامغانی**شناسه:**

- 1- از شاعران صاحب سبک انقلاب اسلامی (متوگد 1330ش)
- 2- خالق چندین مثنوی نامدار

آثار:

مجموعه شعر «رجعت سرخ ستاره» (1360ش)

اشاره:

✓ اور در مثنوی «هجرت» انقلاب اسلامی و بیدارگر بزرگ آن [امام خمینی (ره)] را توصیف می کند.

پوران شریعت رضوی**شناسه:**

- 1- نویسنده
- 2- همسر دکتر علی شریعتی

آثار:

طرحی از یک زندگی: موضوع آن، شرح زندگی و افکار دکتر علی شریعتی است.

علی شریعتی**شناسه:**

- 1- نویسنده، متفکر و جامعه شناس معاصر (توگد 1312 و شهادت 1356ش)
- 2- فرزند استاد محمد تقی شریعتی اهل مزینان (در خراسان)
- 3- تحصیلات دانشگاهی در مشهد و تحصیلات عالی در فرانسه در رشته ی تاریخ و جامعه شناسی مذهبی

آثار:

- 1- کویر
- 2- فاطمه، فاطمه است.
- 3- مسئولیت شیعه بودن
- 4- هبوط

اشاره:

✓ کتاب «کویر» شامل مجموعه مقالاتی درباره ی موضوعات مختلف است. از جمله «نوروز» که وی نوروز را روز شادمانی زمین و آسمان و خاطره ی خویشاوندی انسان با طبیعت می داند. کویر از جمله معدود آثاری است که به قلم دکتر شریعتی نوشته شده است.

رمز: هم کف

جلال رفیع**شناسه:**

نویسنده و روزنامه نگار معاصر

آثار:

- 1- فرهنگ مهاجم، فرهنگ موگد
- 2- در بهشت شداد

اشاره:

✓ او در نوشته ی «مايع حرف شویی» با زبانی طنز آمیز، به یکی از مسائل فرهنگی جامعه، یعنی پرگویی می پردازد و آن را یکی از آفات اجتماعی معرفی می کند.

رمز: ذف

محمود صناعی

شناسه:

- 1- نویسنده ی معاصر (تولد 1298 اراک، وفات 1364 لندن)
- 2- دارای تخصص و مهارت در رشته های فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی، زبان خارجه، حقوق و روان شناسی.

آثار:

کتاب آزادی و تربیت

عبدالحسین وجدانی

شناسه:

نویسنده ی معاصر

آثار:

مجموعه داستان عمو غلام (داستان خسرو از این کتاب است)

اشاره:

- ☒ داستان «خسرو» ابتدا در مجله ی یغما و سپس در مجموعه داستان «عمو غلام» به چاپ رسید.
- ☒ نویسنده در این داستان، اعتیاد، یکی از مشکلات فرهنگی- اجتماعی عصر ما و آثار مخرب و زیان بار آن را بیان می کند.

محمد بهمن بیگی

شناسه:

- 1- نویسنده ی معاصر (متولد 1299 ش فارس)
- 2- از عشایر فارس، شیفته ی ایل قشقایی

آثار:

بخارای من، ایل من (1368)

اشاره:

- ☒ موضوع آن، دوره های کودکی و نوجوانی نویسنده و فراز و فرود تاریخ معاصر ایل قشقایی
- ☒ در قالب داستان است.
- ☒ نثر کتاب، روان و طنزآمیز است و ما را با فرهنگ اقلیمی ایل قشقایی آشنا می کند.

پرویز خرسند

شناسه:

- 1- نویسنده ی معاصر
- 2- پیش تر نوشته های او درباره ی عاشورا است.

آثار:

- 1- برزگران دشت خون
- 2- آن جا که حق پیروز است
- 3- مرثیه ای که ناسروده ماند

اشاره:

- ☒ درس «خون و خورشید» از ادبیات 3 از کتاب «آن جا که حق پیروز است» برگزیده شده است.

رمز: بام

علی مؤذنی

شناسه:

نویسنده ی معاصر

آثار:

- 1- ارتباط ایرانی (رمان)
- 2- در انتظار شاعر (شامل دو داستان کوتاه)

رمز: دا

کیومرث صابری

شناسه:

- 1- داستان نویس انقلاب اسلامی (متولد 1337ش)
- 2- طنزپرداز معاصر
- 3- مدیر مسئول هفته نامه ی «گل آقا»

زین العابدین رهنما

شناسه:

نویسنده و مترجم معاصر

آثار:

پیامبر

اشاره:

- ☒ کتاب «پیامبر» از بهترین آثار اوست. (زندگی پیامبر اسلام با کلامی دل نشین)
- ☒ با بهره گیری از شیوه ی توصیف و داستان نویسی بر کشش اثر خود افزوده است.

محمدرضا حکیمی

شناسه:

- 1- نویسنده ی خوش قلم و متعدد معاصر
- 2- عمده ی نوشته های او در زمینه مسائل دینی و اعتقادی است.

آثار:

- 1- ادبیات و تعهد در اسلام
- 2- الحیاه (الحیات)

اشاره:

- ☒ ترکیب های زیبا، تشبیهات گسترده و استفاده از جلوه های طبیعی از ویژگی های نثر اوست.

رمز: آح

محمد علی فروتن

شناسه:

- 1- ملقب به ذکاء الملک
- 2- (توگد 1257، وفات 1321ش)

آثار:

- 1- سیر حکمت در اروپا

2- آیین سخنوری

3- تصحیح کلیات سعدی

4- تصحیح دیوان حافظ

5- ترجمه ی «گفتار در روش به کار بردن خرد» از دکارت

رمز : تست آت

دکتر محمد معین

شناسه :

1- پژوهشگر و لغوی بزرگ

2- (متولد 1293 رشت در خانواده ای از علمای روحانی)

3- نخستین دکترای زبان و ادبیات فارسی در ایران (1321ش)

4- دانشیار و استاد کرسی تحقیق در متون ادبی دانشگاه تهران

5- دچار سکنه ی مغزی در آذرماه 1345

6- وفات، تیرماه 1350 پس از اغمای پنج ساله

7- آرامگاه وی در آستانه ی اشرقیه

آثار :

فرهنگ معین در 6 جلد

مجید مجیدی

شناسه :

کارگردان و فیلم نامه نویس معاصر

آثار :

فیلم نامه ی «بچه های آسمان»

علی حاتمی

شناسه :

کارگردان و فیلم نامه نویس (تولد 1323، وفات 1375)

آثار (مهم ترین فیلم نامه ها):

1- هزار دستان

2- دل شدگان

3- سلطان صاحبقران

4- کمال الملک

5- مادر

6- جهان پهلوان تختی

اشاره :

✓ حاتمی در فیلم نامه ی «کمال الملک» آزادگی و بی پروایی استاد

کمال الملک را در مقابل استبداد رضاخان و تملق درباریان تدین

به خوبی به تصویر می کشد.

رمز : سجده کم

محمد غفاری

شناسه :

مشهور به کمال الملک (تولد 1226، وفات 1319ش)

آثار (مهم ترین نابلوها):

1- تالار آینه

2- زرگر بغدادی و شاگردش

3- میدان کربلا

4- یهودی فالگیر بغدادی

5- حوض خانه ی عمارت گلستان

6- منظره ی سرخه حصار

رمز : نج ممیز

رشید الدین وطواط

شناسه :

1- کاتب و شاعر ایرانی

2- در زمان اتسز خوارزمشاهی و سنجر سلجوقی می زیست.

آثار:

حداثق السحر

ع.باشایی

شناسه :

مترجم و نویسنده ی معاصر

آثار (ترجمه):

1- ذن چیست؟

2- ماه نو و مرغان آواره (اثر تاگور)

رمز : دم

ادیب پیشاوری

شناسه :

1- سید احمد شهاب الدین ادیب پیشاوری ادیب و شاعر مشهور

عصر خود

2- دوران زندگی اش را در تحصیل علم و تزکیه ی نفس سپری

کرد.

آثار :

دیوان اشعار

قا آنی

شناسه :

1- حبیب شیرازی معروف به قا آنی

2- شاعر ایرانی قرن سیزدهم هجری قمری

آثار :

دیوان اشعار

هاتف اصفهانی

شناسه :

1- سید احمد هاتف اصفهانی (وفات 1198ق)

2- شاعر قرن 12

3- شهرت عمده ی وی به واسطه ی ترجیع بندی عرفانی اش است.

آثار:

دیوان اشعار (به زبان فارسی و عربی)

اشاره:

- ☒ در غزل پیرو حافظ و سعدی است.
- ☒ در ترجیع بند عرفانی (اقلیم عشق) به حقیقت عرفان که رویت جلوه و جمال پروردگار در همه چیز و همه جا و همه گاه است، اشاره می کند. (وحدت در عین کثرت)

بازل مشهدی

شناسه:

شاعر حماسه ی دینی (متولد 1124)

آثار:

حماسه ی مصنوع و سنتی «حملة ی حیدری»

اشاره:

- ☒ موضوع «حملة ی حیدری» شرح زندگی و جنگ های پیامبر (ص) و علی (ع) تا شهادت آن حضرت در محراب مسجد کوفه است.
- ☒ شاعر، تحت تأثیر حماسه های ملی، حماسه های دینی حمله ی حیدری را با دخل و تصرف در اصل موضوع و آرایش صحنه های نبرد به شیوه ی شاهنامه سروده است.
- ☒ قسمتی از منظومه ی حمله ی حیدری در توصیف نبرد حضرت علی (ع) با عمرو بن عبدود است.

ملّاصدرای شیرازی

شناسه:

- 1- محمد ابراهیم، فیلسوف بزرگ و نامی ایران در سده ی یازدهم
- 2- معروف به صدر المتألهین

اشاره:

- ☒ نظریه ی حرکت جوهری وی شهرت ویژه ای یافته است.

شیخ بهایی

شناسه:

شاعر و نویسنده ی سده ی دهم و یازدهم هجری قمری

آثار:

کلیات شیخ بهایی

اشاره:

- ☒ شعر «شراب روحانی» در ادبیات فارسی 3 از اوست.

عرفی شیرازی

شناسه:

شاعر معروف ایرانی قرن دهم

اشاره:

- ☒ زبب النّسا در اشعار خود از او پیروی نموده است. (زبب النّسا متخلص به «مخفی» از زنان شاعر هند است)

حافظ

شناسه:

- 1- غزل سرای نامی قرن هشتم
- 2- معروف به لسان الغیب

آثار:

دیوان اشعار

خواجوی کرمانی

شناسه:

- 1- شاعر معاصر حافظ (تولد 689-وفات 753)
- 2- پرداختن به سفر پس از کسب علوم و فضایل

آثار (صاحب خمسه ای به سبک نظامی):

- 1- همای و همایون
- 2- گل و نوروژ
- 3- روضه الانوار
- 4- کمال نامه
- 5- گوهرنامه

اشاره:

خواجو، غزلیات شیوایی هم دارد.

رمز: گرگ گه

عبید زاکانی

شناسه:

- 1- نظام الدین عبدالله، شاعر و نویسنده ی طنز پرداز سده ی هشتم هجری.
- 2- اهل زاکان قزوین.

آثار:

- 1- رساله ی دلگشا
- 2- اخلاق الاشراف
- 3- موش و گربه

رمز: رام

ابن حسام خوشفی

شناسه:

شاعر سده ی هشتم و نهم

آثار:

خاوران نامه

اشاره:

- ☒ کتاب «خاوران نامه» به صورت منظومه است. (حماسه ی مصنوع)
- ☒ موضوع آنها سفرها و جملات علی (ع) به سرزمین خاوران به همراهی مالک اشتر و جنگ با دیو و ازدها و امثال این وقایع خیالی است.

جامی

شناسه:

1- شاعر، ادیب، خطاط و عارف ایرانی، مشهورترین شاعر پارسی

گوی سده ی نهم

2- عبدالرحمن جامی (متولد 817-898)

آثار (منظوم) ← مثنوی هفت اورنگ، شامل:

1- سلسله الذهب

2- سلمان و اقبال

3- تحفه الحرار

4- سبحة الابرار

5- یوسف و زلیخا

6- مجنون و لیلی

7- خرد نامه ی اسکندری

آثار (منثور):

1- بهارستان (به تقلید از گلستان)

2- نفحات الانس

3- لوائح و لواجم

4- نقد النصوص

اشاره:

✓ هفت اورنگ در بردارنده ی هفت مثنوی است که همه از درون

مایه های عرفانی و اخلاقی برخوردارند.

✓ داستان «زاغ و کبک» از مثنوی «تحفه الاحرار» تقلید کورکورانه

و خودباختگی را در قالبی نمادین به تصویر می کشد.

رمز (آثار منظوم): خسیس مست

رمز (آثار منثور): لبن

دولت شاه سمرقندی

شناسه:

نویسنده ی قرن نهم

آثار:

تذکره ی دولت شاه سمرقندی

اشاره:

✓ موضوع کتاب «تذکره ی دولت شاه سمرقندی» شرح حال شعرا از

رودکی شاعر قرن چهارم تا شاعران قرن نهم است. مؤلف این

کتاب را در سال 896 هجری به پایان رسانده است.

مولوی

شناسه:

1- مولانا جلال الدین محمد بلخی (672-604 ق)

2- در بلخ متولد و به دلیل اقامت طولانی در قوئیه به رومی یا ملای

رومی مشهور است.

3- مولوی در کودکی در نیشابور با عطار ملاقات داشت و عطار

کتاب اسرارنامه ی خود را به او اهدا کرد.

آثار (به شعر):

1- مثنوی معنوی

2- دیوان شمس (دیوان کبیر)

آثار (به نثر):

1- فیه مافیه

2- مجالس سبعه

3- مکاتیب

اشاره:

✓ مثنوی معنوی دارای 26 هزار بیت است، می توان گفت هجده

بیت آغازین (سرآغاز دفتر اول) -معروف به نی نامه- خلاصه و

چکیده ی مثنوی است.

✓ اگر چه سرآغاز مثنوی با دیگر آثار نثر و نظم فارسی تفاوت دارد

اما روح نیایش و توجه به حق در تار و پود آن دیده می شود.

✓ داستان موسی و شبان از دفتر دوم مثنوی است، که مولانا شرط

اصلی قرب و رضای الهی را داشتن قلبی پاک و بی ریا می داند.

✓ نثر کتاب فیه ما فیه ساده و روان است. کتاب فیه مافیه سخنان

مولانا، در مجالس مریدانش است.

✓ درون مایه ی کتاب فیه مافیه را در مطالب عرفانی، اخلاقی، دینی

و اجتماعی در برمی گیرد.

رمز (به شعر): مد

رمز (به نثر): قمم

سعد الدین وراوینی

شناسه:

نویسنده و مترجم قرن هفتم

آثار:

ترجمه ی کتاب مرزبان نامه

اشاره:

✓ مرزبان نامه به زبان فارسی دری و به نثر مصنوع و متکلف ترجمه

شده است.

عطاملک جوینی

شناسه:

نویسنده ی قرن هفتم (681-623)

آثار:

تاریخ جهان گشای جوینی

اشاره:

✓ نثر کتاب تاریخ جهان گشا، مصنوع و متکلف است.

✓ موضوع آن، شرح حمله ی تاریخی مغول به ایران است.

خواجه نظام الملک توسی

شناسه:

وزیر نامی سلجوقیان

آثار:

سیاست نامه (سیر الملوک)

اشاره:

- ✓ حاصل تجربیات چندین ساله ی خود را طی 50 فصل در کتاب خود آورده است.

سعدی

شناسه:

- 1- شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله (سعدی شیرازی)
- 2- استاد سخن و یگه تاز عرصه ی نثر مسجع و شعر عاشقانه

آثار:

- 1- بوستان و سعدی نامه
- 2- گلستان
- 3- مجالس پنج گانه

اشاره:

بوستان در سال 655، بر وزن شاهنامه و در 10 باب سروده و تنظیم شده است.

بوستان ترسیم کننده ی مدینه ی فاضله (آرمان شهر سعدی) سعدی است. بیش از چهارصد جمله و بیت از گلستان در شمار امثال و حکم درآمده است. دیباجه ی گلستان، از بهترین نمونه های تحمیدیه در ادب فارسی است.

رمز: یگم

ابونصر فراهی

شناسه:

شاعر سده ی ششم و هفتم

آثار:

نصاب الصبّیان

اشاره:

- ✓ نصاب الصبّیان به صورت منظومه است. موضوع آن تعلیم و آموزش لغت است.
- ✓ دارای واژگان متداول عربی با معادل فارسی آنها به نظم و در سال 610ق گردآوری شده است.

نجم الدّین رازی

شناسه:

از عرفای بزرگ قرن هفتم (654-570ق) معروف به نجم دایه

آثار:

معروف ترین اثر او کتاب «مرصاد العباد» است.

اشاره:

- ✓ «مرصاد العباد» در بحبوحه ی حمله ی مغول در سال 618 نگاشته شده است.
- ✓ برخی از اصطلاحات عرفانی، تفسیر آیات و احوال و سخنان بزرگان در آن بیان شده است.
- ✓ نویسنده در خلال موضوعات و آیات و ... اشعاری از خود و شاعران دیگر نقل کرده است.

- ✓ کتاب «مرصاد العباد» را نجم الدّین رازی به نام «علاء الدّین کیقباد پادشاه سلجوقی» در سال 625 تألیف کرده است.

جمال الدّین عبدالرزاق اصفهانی

شناسه:

از شاعران اواخر سده ی ششم بهره مندی شعر او از حکمت، اخلاق و وعظ

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

- ✓ جمال الدّین در ترکیب بند خود نعت و ستایش پیامبر (ص) را توصیف کرده است.

مجد خوافی

شناسه:

از ادیبان قرن هشتم در نظم و نثر استادی کامل داشت.

آثار:

روضه ی خلد

اشاره:

- ✓ «روضه ی خلد» کتابی است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است.

نظامی گنجه ای

شناسه:

از شاعران بزرگ داستان سرای قرن ششم در ایران

آثار:

- 1- مخزن الاسرار
- 2- لیلی و معجون
- 3- خسرو و شیرین
- 4- هفت پیکر (بهرام نامه)
- 5- اسکندر نامه (شرف نامه + اقبال نامه)

اشاره:

- ✓ نظامی، شعر تمثیلی را نیز به حدّ کمال رساند.
- ✓ منظومه های عاشقانه، با شعر او به کمال خود رسید.
- ✓ در داستان خسرو شیرین، خسرو، مظهر غرور و فساد، نمونه ی خاکساری و پاکبازی است.
- ✓ امیر خسرو دهلوی، وحشی بافقی و عرفی از مشهورترین مقلدان خسرو شیرین نظامی هستند.
- ✓ هفت اورنگ جامی به تقلید از خمسه ی نظامی است.
- ✓ استادانه ترین نمونه ی مناظره در شعر پروین اعتصامی دیده می شود.
- ✓ در شعر فارسی اسدی توسی را مبتکر فنّ مناظره می دانند.

رمز: ماهِ خُل (اهل مَخ)

شناسه:

- 1- از شاعران مشهور زن (قرن چهارم)
- 2- معاصر سامانیان

آثار:

دارای تغزلات زیبا

مرزبان بن رستم

شناسه:

از شاهان طبرستان (قرن چهارم)

آثار:

مرزبان نامه (نثر مصنوع)

اشاره:

- ☒ موضوع کتاب «مرزبان نامه» داستان ها و حکایت ها و پندهایی از زبان حیوانات است.
- ☒ مرزبان بن رستم این کتاب را در اواخر قرن چهارم به زبان قدیم طبرستان تألیف کرده است.
- ☒ متن کهن طبرستانی آن را سعدالدین وراوینی به فارسی دری برگردانده است.

خواجه عبدالله انصاری

شناسه:

دانشمند و عارف نامی ایران قرن پنجم
ملقب به شیخ الاسلام، معروف به پیر انصار و پیر هرات، وفات 481ق (شهر هرات)

آثار:

- 1- الهی نامه
- 2- زاد العارفین
- 3- مناجات نامه
- 4- رساله ی دل و جان
- 5- کنز السالکین
- 6- نصاب

اشاره:

- ☒ الهی نامه ی خواجه عبدالله به نثر مسجع نوشته شده است.

رمز: ز کرمان

ناصر خسرو

شناسه:

حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی بلخی، متولد 394ق، قبادیان بلخ، شاعر بزرگ و قصیده سرای توانای قرن پنجم، ملقب به حجت

آثار:

- 1- دیوان اشعار

آثار (به نثر):

- 2- سفرنامه
- 3- زاد المسافرين

زمخشری

شناسه:

استاد تفسیر و حدیث و لغت و علوم بلاغی (538ق)

آثار:

«الکشاف فی تفسیر القرآن»

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (جلابیهجویری)

شناسه:

عارف قرن پنجم (وفات 465ق)

آثار:

«کشف المحجوب»

اشاره:

- ☒ «کشف المحجوب» از جمله ی قدیمی ترین و معتبرترین کتاب های فارسی در زمینه تصوّف است.
- ☒ نثر کتاب، روان و سلیس و پخته و از جمله نثرهای دوره ی ساسانی است.

منوچهری دامغانی

شناسه:

شاعر قرن پنجم بنیان گذار قالب مسطّ

آثار:

دیوان اشعار

ابوالقاسم قشیری

شناسه:

ابوالقاسم قشیری از بزرگان صوفیه در قرن چهارم و از مریدان ابوعلی دقاق فقیه و عارف قرن چهارم و پنجم

آثار:

رساله ی قشیریّه

ابوعلی بلعمی

شناسه:

ابوعلی محمد بلعمی، وزیر دانشمند امیر نصر سامانی (قرن چهارم)

آثار:

تاریخ بلعمی (به نثر مرسل یا همان ساده)

اشاره:

- ☒ «تاریخ بلعمی» اقتباسی از کتاب «تاریخ طبری» نوشته ی محمد بن جریر طبری (به عربی) است. به همین سبب «به ترجمه ی تاریخ طبری» نیز مشهور شده است.

رابعه ی بلخی

4- وجه دین

5- خوان اخوان

تذکره الاولیا تنها اثر منشور باقی مانده از عطار است. موضوع

تذکره الاولیا شرح حال 72 تن از عارفان بزرگ است.

رمز : مائتم (تمام)

اشاره:

ناصر خسرو در قصیده سرائی شهرت دارد. قصاید او تعلیمی و

مضامین آن ها، دعوت به آزادی، خردورزی، دین داری، علم اندوزی، آخرت اندیشی و دیگر فضایل معنوی و روحی است.

وی در قصیده ی «از ماست که بر ماست» در ادبیات 3 ریشه های

شکست آدمی را در اندیشه و کردار خود او جست و جو می کند و فرجام بد هر فرد را نتیجه ی اعمال او می داند.

رمز : خوزس (برای فهم بهتر تان را اضافه کنیم تا به

خوزستان تبدیل شود)

مسعود سعد سلمان

شناسه:

1- قصیده سرای توانای قرن پنجم (440-515ق)

2- بیش تر عمر خود را در هند گذراند. ابتدا در دستگاه غزنویان،

عزت و مقام یافت. به سعایت بدخواهان گرفتار و زندانی شد.

3- زندان های او: 7 سال در دهک و سو، 3 سال در نای و 8 سال در

مرنج. (نم دس)

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

مسعود سعد در سال های اسارت قصاید بسیاری در شرح احوال

خویش در زندان سرود که به «حبسیه» (حبسیات) معروف است.

ابوالعالی نصرالله منشی

شناسه:

نویسنده و مترجم توانای قرن ششم

آثار:

در دوره ی حکومت غزنویان در دربار بهرام شاه کتاب کلیله و دمنه را ترجمه

کرد.

اشاره:

اصل کتاب کلیله و دمنه به زبان هندی (سانسکریت) بوده است.

داستان از زبان حیوانات به ویژه دو شغال به نام های «کلیله» و «دمنه» است.

در عهد ساسانیان برزویه ی طبیب به فرمان انوشیروان آن را به

ایران آورد و به زبان پهلوی (فارسی میانه) برگرداند.

در قرن دوم هجری ابن مقفع، آن را از پهلوی به عربی ترجمه

کرد.

در قرن ششم، نصرالله منشی کلیله و دمنه را از عربی به فارسی

برگرداند و به آن نکته های فراوانی افزود.

خاقانی

شناسه:

1- افضل الدین بدیل خاقانی شروانی (520-582) قرن 6- ملقب به

حسن عجم

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

خاقانی در سرودن قصاید شکوهمند و استوار شهرت دارد.

غزلیات او بر خلاف قصایدش ساده و روان است.

محمد بن منور

شناسه:

از نوادگان ابوسعید ابوالخیر

آثار:

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (در شرح احوال جد خود نوشت)

فخرالدین اسعد گرگانی

شناسه:

شاعر داستان سرای قرن پنجم

آثار:

منظومه ی «ویس و رامین»

اشاره:

«ویس و رامین» منظومه ای غنایی است و بازمانده ی یک داستان

کهن و عاشقانه ی ایرانی از دوره اشکانی است.

تنها اثر فخرالدین اسعد گرگانی است که سرمشق شاعران بزرگ

برای سرودن داستان های عاشقانه بوده است.

این منظومه را فخرالدین اسعد گرگانی به خواهش خواجه عمید

ابوالفتح مظفر نیشابوری حاکم اصفهان به نظم کشید.

عطار

شناسه:

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (540-618) - قرن ششم

آثار (به شعر):

1- منطق الطیر (مقامات الطیور)

2- الهی نامه

3- مصیبت نامه

4- مختارنامه

آثار (به نثر):

1- تذکره الاولیا

اشاره:

حکیم سنایی غزنوی**شناسه:**

ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی شاعر و عارف ایرانی قرن ششم

آثار:

- 1- دیوان اشعار
- 2- طریق التحقیق
- 3- مثنوی بزرگ «حدیقه الحقیقه» (الهی نامه)
- 4- سیر العباد الی المعاد
- 5- کارنامه ی بلخ

اشاره:

- ✓ سنایی نخستین کسی است که افکار و اصطلاحات عرفانی را با مضامین عاشقانه درهم آمیخته است.
- ✓ سنایی به طور گسترده موضوعات اجتماعی را در شعر خویش مطرح می کند.
- ✓ در قصاید خود از مضامینی چون زهد، حکمت، اخلاق و عرفان بهره می گیرد.

رمز: دسط گم**خیام****شناسه:**

- 1- حکیم ابوالفتح عمر خیام
- 2- منجم، فیلسوف، ریاضی دان و شاعر قرن پنجم و ششم

آثار:

اشعاری به فارسی و عربی و کتاب هایی در ریاضی

فخرالدین عراقی**شناسه:**

- 1- از شاعران و عارفان نام آور قرن هفتم (تولد 610 همدان، وفات 688 دمشق)
- 2- در هجده سالگی به مولتان هندوستان سفر کرد و در خدمت شیخ بها الدین زکریا به سیر و سلوک پرداخت.
- 3- چند سال بعد به عربستان و آسیای صغیر رفت.
- 4- در قوتیه به مجلس شیخ صدرالدین قونیوی راه یافت و کتاب «لمعات» را در آنجا نوشت.

آثار:

کتاب «لمعات»

ابوالفضل بیهقی**شناسه:**

- 1- مؤرخ و کاتب دیوان سلطان مسعود غزنوی
- 2- (385-470ق)، بیهق (سبزوار)

آثار:

کتاب تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی)

اشاره:

- ✓ موضوع اصلی کتاب تاریخ بیهقی، سلطنت مسعود، پسر محمود غزنوی است.
- ✓ مطالبی هم در تاریخ صفاریان، سامانیان و دوره ی غزنویان پیش از مسعود و جز آن ها دارد.
- ✓ از جمله نقدهای دقیق و عالمانه بر این کتاب، نوشته ی دکتر غلامحسین یوسفی است.

نویسندگان و شاعران برون مرزی

امیر خسرو دهلوی**شناسه:**

بزرگترین شاعر پارسی گوی هندی در قرن هفتم

آثار:

پنج مثنوی به تقلید از نظامی سروده است.

اشاره:

- ✓ امیر خسرو دهلوی در شعر، از سنایی، خاقانی و سعدی پیروی کرده است.

فیضی دکنی**شناسه:**

- 1- ابوالفیض فیضی دکنی (954-1004)
- 2- ادیب و شاعر بزرگ هند در قرن دهم

اشاره:

- ✓ وی از بزرگان شعر سبک هندی است.

ابن بطوطه**شناسه:**

- 1- عالم و جهانگرد مشهور مراکشی (703-779ق)
- 2- خروج از شهر طنجه مراکش به قصد زیارت خانه ی خدا در 22 سالگی، آشنایی با سرزمین های بسیار در غرب و شرق طی سی سال، دستور سلطان مراکش به دبیر خود، ابن جزی، برای نوشتن داستان ها و شرح سفر ابن بطوطه.

آثار:

سفرنامه ی ابن بطوطه با عنوان «رحله ی ابن بطوطه، یا «تحفه النظار و غرایب الامصار»

اشاره:

- ✓ دکتر محمد علی موحد، سفرنامه ی ابن بطوطه را ترجمه کرده است.

رمز: تر**دکتر طه حسین****شناسه:**

- 1- ادیب و پژوهشگر معاصر مصری (1889-1972م)
- 2- نابینایی در سه سالگی

آثار:

کتاب «الایام»

اشاره:

- ☒ کتاب الایام، تصویر زندگی پر از شیب و فراز اوست.
- ☒ کتاب الایام از بهترین نمونه های زندگی نامه نویسی معاصر به حساب می آید.
- ☒ کتاب الایام را شادروان حسین خدیو جم با نام «آن روزها» به زبان فارسی ترجمه کرده است.

ابوالعلائی معری

شناسه:

احمد بن عبدالله (فوت 499) شاعر و لغوی معروف عرب که بر اثر آبله نابینا شد.

آثار:

- 1- شرح اشعار متنبی
- 2- شرح دیوان بحتری

رمز: شش

اقبال لاهوری

شناسه:

- 1- محمد اقبال لاهوری، شاعر و متفکر پاکستانی
- 2- آخرین شاعر بزرگ فارسی گوی شبه قاره ی هندوستان

اشاره:

- ☒ وی از متفکران و پیشروان اصلاح طلب و از مؤسسان کشور پاکستان بود.

اسکندر ختلانی

شناسه:

شاعر تاجیکستانی (متولد 1952م، در کولاب)

آثار:

دیوان اشعار

اشاره:

- ☒ احساس لطیف شاعر و شور حماسی و دل بستگی او به ادبیات و وطن ادبی خویش، در شعر «ریشه ی پیوند»

محمد کاظم کاظمی

شناسه:

محمد کاظم کاظمی، شاعر معاصر افغانی (تولد 1346ش)

آثار:

مجموعه شعر «پیاده آمده بودم»

اشاره:

- ☒ وی شعر «مسافر» از رثای دوست شهیدش سروده است.

غسان کنفانی

شناسه:

نویسنده ی معاصر عرب، از چهره های ادبیات مقاومت فلسطین

آثار:

کتاب «ادب المقاومه فی فلسطین المحتله»

اثر مائین

شناسه:

بانوی انگلیسی از چهره های ادب مقاومت فلسطین

آثار:

«راه بئر سبع» درباره ی فاجعه ی فلسطین

رمز: دُر

جبرا ابراهیم جبرا

شناسه:

- 1- از شاعران ادب مقاومت فلسطین، متولد 1926 میلادی در ناصره
- 2- گذراندن تحصیلات مقدماتی در فلسطین و دوره های عالی در رشته ی ادبیات انگلیسی در دانشگاه های کمبریج انگلستان و هاروارد آمریکا

آثار:

- 1- شعر «در بیابان های تبعید»
- 2- چند داستان کوتاه به عربی و انگلیسی

رمز: چش

محمود درویش

شناسه:

- 1- شاعر برجسته ی مقاومت فلسطین
- 2- متولد 1941 میلادی در یکی از دهکده های فلسطین اشغالی، در 6 سالگی آواره شد.

آثار:

- 1- سروده ی «از یک انسان»
- 2- برگ های زیتون

اشاره:

- ☒ محمود درویش را «شاعر مقاومت فلسطین» نامیده اند، چون برای فلسطین شعر سروده است.

رمز: بس

یابلو نرودا

شناسه:

- 1- پابلو نرودا شاعر ادب پایداری آمریکای لاتین (1904-1973)
- 2- وی وجدان بیدار و فریاد خشم آلود مردم شیلی است.

آثار:

انگیزه ی نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی

اشاره:

- ☒ نرودا با شمشیری آخته در کنار آلوده (رهبر انقلاب شیلی) بر ضد نظام ستگر حاکم قیام می کند.
- ☒ او بی قراری های خود را در کتاب «انگیزه ی نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی» می سراید.

هریت بیچراستو

شناسه:

- 1- خانم هریت بیچراستو، نویسنده ی آمریکایی (1811-1896م)
- 2- وی در یک خانواده ی مذهبی و تهی دست در ایالت کنتاکی آمریکا به دنیا آمد.
- 3- وی از نویسندگان ادب پایداری آمریکای لاتین و سیاهان است.

آثار:

کلبه ی عمو تم

اشاره:

- ☒ «کلبه ی عمو تم» از نمونه های درخشان ادب پایداری و از هیجان انگیزترین وقایع در تاریخ جهانی داستان نویسی است.
- ☒ «کلبه ی عمو تم» بیان کننده ی دنیای محنت آلود بردگان سیاه است که در سال 1852 میلادی منتشر شد.
- ☒ قهرمان اصلی داستان، برده ی سیاهی به نام «عمو تم» است.

فرانتسی فانون

شناسه:

- 1- نویسنده ی معاصر الجزایری
- 2- از نویسندگان ادب پایداری

آثار:

- 1- سال پنجم الجزایر
- 2- دوزخیان روی زمین
- 3- واپسین دم استعمار
- 4- انقلاب آفریقا

اشاره:

- ☒ کتاب «سال پنجم الجزایر» از آثار مشهور وی است که موضوع آن پایداری و مقاومت است.

رمز : سواد

داستایوسکی

شناسه:

رمان نویس روسی

آثار:

- 1- برادران کارامازوف

2- آبله

3- خانه ی اموات

4- دهکده ی استپانچکوف

5- قمارباز

رمز : قاب خُذ (خاب قَد)

جان اشتاین بک

شناسه:

- 1- نویسنده ی آمریکایی ادب پایداری قرن بیستم
- 2- در نوشته های خود وقایع حالات زندگی محرومان و رنج دیدگان را شرح داده است.

آثار:

- 1- مراتع بهشتی
- 2- خوشه های خشم
- 3- موش ها و آدم ها

اشاره:

- ☒ موضوع کتاب «خوشه های خشم» و «موش ها و آدم ها» پایداری و مقاومت است.

رمز : مَحَم

الن رنه لوساژ

شناسه:

نویسنده ی فرانسوی (1668-1747م)

آثار:

رمان «ژیل بلاس»

اشاره:

- ☒ رمان ژیل بلاس نخستین رمان فرانسوی به شمار می رود.

ویکتور هوگو

شناسه:

مشهورترین شاعر رمانتیک قرن نوزدهم فرانسه (1802-1885م)

آثار:

- 1- بینوایان
- 2- گوژپشت نتردام
- 3- کارگران دریا
- 4- مردی که می خندد
- 5- تاریخ یک جنایت

اشاره:

- ☒ کتاب «بینوایان» هوگو، ماجرای مردم تیره روزی است که با دشواری های زندگی رو به رو بوده اند.

رمز : تک بگم

ویلیام شکسپیر

شناسه :

- 1- شاعر و نمایش نامه نویس معروف انگلیسی (1564-1616) و بزرگترین شاعر و درام نویس انگلستان
- 2- وی را «پدر نمایش نامه نویسی» انگلستان شمرده اند.

آثار (نمایشنامه):

- 1- هملت
- 2- مکبث
- 3- اتللو
- 4- لیرشاه (شاه لیر)

آثار (شعر):

سروده هایی کوتاه معروف به غزلواره

اشاره :

- ☒ شکسپیر، موضوع بسیاری از نمایش نامه های خود را از تاریخ روم باستان گرفته است.
- ☒ مضامین غزلواره های او 1- عشق 2- ستایش جوانی 3- مسائل اخلاقی
- ☒ شعر «ترانه ی من» از غزلواره های اوست که در ستایش جوانی و شعر خویش است.

رمز : مهال

تولستوی

شناسه :

لئون تولستوی، داستان نویس روس (1828-1910) (جنوب مسکو)

آثار:

- 1- جنگ و صلح
- 2- آنا کارنینا
- 3- رستاخیز

رمز : رجا

گوته

شناسه :

- 1- یوهان ولفگانگ گوته، حکیم و شاعر آلمانی (1749-1832م)
- 2- از بزرگ ترین چهره های ادبی جهان شیفته و دل بسته ی حافظ و اندیشه ی او

آثار (علمی):

- 1- تغییر حال گیاهان
- 2- تئوری رنگ ها

آثار (ادبی):

- 1- ورتر
- 2- فاوست
- 3- اگمونت
- 4- نغمه های رومی
- 5- دیوان شرقی-غربی

اشاره :

- ☒ «دیوان شرقی-غربی» گوته یکی از عالی ترین آثار شعر و حکمت گوته و یکی از بزرگترین آثار ادب آلمان و اروپاست.
- ☒ گوته در قطعه های «هجرت، اعتراف و تقلید» از دیوان شرقی، ارادت خود را به حافظ نشان می دهد.

رمز (آثار علمی): تَت

رمز (آثار ادبی): دو ناف

چارلز دیکنز

شناسه :

داستان نویس مشهور انگلیسی قرن نوزدهم (1812-1870م)

آثار:

- 1- دیوید کاپرفیلد
- 2- آرزوهای بزرگ
- 3- داستان دو شهر

رمز : داد

امیل زولا

شناسه:

از برجسته ترین چهره های مکتب طبیعت گرایی (ناتورالیسم) (1840-1902م)

اشاره :

- ☒ وی «واقع بینی» را به جای «تخیل» اصلی ترین شرط نویسندگی می داند.

پیر لوتی

شناسه:

نویسنده و جهان گرد فرانسوی (1850-1923م)

آثار:

سفرنامه ی «به سوی اصفهان»

اشاره :

- ☒ پیر لوتی در این سفرنامه دیده های خود را از خلیج فارس تا دریای مازندران به تصویر کشیده است.
- ☒ بدالدین کتابی، سفرنامه ی «به سوی اصفهان» را به فارسی ترجمه کرده است.

تاگور

شناسه :

- 1- رابیندرانات تاگور شاعر بزرگ و پرآوازه ی هندی (1861-1941م)
- 2- سروده های کوتاه و عمیق او شهرت جهانی دارد.

آثار:

ماه نو و مرغان آواره

اشاره :

الف - سروده ها و نوشته ها



مجموعه ی «ماه نو و مرغان آواره» تاگور را، ع.پاشایی به فارسی ترجمه کرده است.



داستان «آخرین درس» از کتاب «قصه های دوشنبه» است که نویسنده در آن احساسات میهن دوستانه ی خود را به شکلی زیبا از زبان کودک دبستانی بیان کرده است.

رمز : نِق

الکساندر دوما (پدر)

شناسه :

رمان نویس و نمایش نامه نویس مشهور فرانسوی قرن نوزدهم از نویسندگان پر کار که حجم آثار او بالغ بر سیصد کتاب است.

آثار :

1- سه تفنگ دار

2- گُنت مونت کریستو

3- مادام کاملیا

4- لانه ی سیاه

اشاره :

☒ خواندن و ترجمه ی رمان های پر ماجرای «سه تفنگدار» و «گنت مونت کریستو» ذهن خوانندگان ایرانی را تا حدودی با هنر

داستان نویسی غرب آشنا کرد.

رمز : مَسَلک

اندره ژید

شناسه :

1- نویسنده ی بزرگ فرانسوی (1869-1951م)

2- 60 سال از عمر 82 ساله ی خود را صرف نویسندگی کرد.

آثار :

مآنده های زمینی

اشاره :

«مآنده های زمینی» زاده ی شور و اضطراب جوانی نویسنده است.

☒ آن را پرویز داریوش و جلال آل احمد ترجمه کرده اند.

دوستای خوبم اگر در این فرصت کم نمی توانید

همه ی نکات تاریخ ادبیات را بخوانید ، حتما رمز کتابها را

بخطر بپایید و چند بار تکرار کنید تا کاملا حفظ شوید

الفونس دوده

شناسه :

از نویسندگان نامدار فرانسه (1840-1897)

آثار :

1- نامه های آسیاب من

2- قصه های دوشنبه

اشاره :

☒ کتاب «قصه های دوشنبه» را دکتر عبدالحسین زرین کوب ترجمه

کرده است.

آتش خاموش : سیمین دانشور	از یک انسان : محمود درویش	بهارستان : جامی
آخر شاهنامه : اخوان ثالث (م.امید)	اسرار التوحید : محمد بن منور	بهرام نامه (هفت پیکر): نظامی
آدم ها و خرچنگ ها : خوزنه دوکاسترو	اسرار نامه : عطار نیشابوری	بهشت گمشده : میلتن
آرزو های بزرگ : چارلز دیکنز	اسکندرنامه : حکیم نظامی	بینوایان : ویکتور هوگو
آرش : سیاوش کسرای	اشراق : میثاق امیرفجر	پروین دختر ساسان : صادق هدایت
آزادی مجسمه : اسلامی ندوشن	اصفهان نصف جهان : صادق هدایت	پله پله تا ملاقات خدا : زرین کوب
آزادی و تربیت : محمود صناعی	اصول فلسفه و روش رئالیسم : علامه طباطبایی	پنج داستان : جلال آل احمد
آناکارنیتا : تولستوی	الاعلام : خیرالدین زریک	پیاده آمده بودم : کاظم کاظمی
آن جا که حق پیروز است : پرویز خرسند	الحیاه : محمدرضا حکیم	پیامبر : زین العابدین رهنما
آواز پر جبرئیل : سهروردی	الفبای باران : وحید امیری	پیر گنج در جست و جوی ناکجا آباد : زرین کوب
آواز گل سنگ : فاطمه راکعی	الفهرست : ابن ندیم	تاریخ بلعمی : ابوعلی بلعمی
آواها و ایماها : اسلامی ندوشن	آلفیه : ابن مالک	تاریخ بیهق : علی بن زید بیهقی
آی با کلاه، آی بی کلاه : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)	الکشاف فی تفسیر القرآن : زمخشری	تاریخ بیهقی : ابوالفضل بیهقی
آیین سخنوری : محمد علی فروغی (ذکاء الملک)	المنقذ من الضلال : امام محمد غزالی	تاریخ جهان گشا : عظاملک جوینی
آیین در آینه (گزیده ی شعر ابتهاج): شفیعی کدکنی	الهی نامه (منثور): خواجه عبدالله انصاری	تاریخ رجال ایران : مهدی بامداد
آیین های ناگهان : قیصر امین پور	الهی نامه (منظوم): عطار نیشابوری	تاریخ فردیک کبیر : توماس کارلایل
آیین ی اسکندری : امیر خسرو دهلوی	الهی نامه (منظوم): [نام دیگر حدیقه] سنایی	تاریخ و صاف : وصاف الحضرة (عبدالله شیرازی)
آبله : داستایوسکی	افسانه : نیما یوشیج	تاریخ یک جنایت : ویکتور هوگو
ابو مسلم نامه: ابوطاهر طرسوسی	اقبال نامه : نظامی	تازیانه های سلوک : شفیعی کدکنی
اتللو : شکسپیر	اگمونت : کوته	تالار آیین (تابلو): کمال الملک (محمد غفاری)
احصاء العلوم : فارابی	انتقام : عباس خلیلی	تپه ی برهانی : حمیدرضا طالقانی
اخبار رستم : آزاد سروسیستانی	انسان میوه ی نخل : میثاق امیرفجر	تحفه الاحرار : جامی
اخلاق الاشراف : عبید زاکانی	انسان و اسرار شب : عباس خلیلی	تحفه الاخوان : عبد الرزاق کاشی
ادب المقاومة فی فلسطین المحتلة : غسان کنفانی	انقلاب آفریقا : فرانتس فانون	تحفه النظار و غراب الامصار نام دیگر آن: ابن جزی
ادبیات و تعهد در اسلام : محمدرضا حکیمی	انگیزه ی نیکسون کشی و انقلاب شیلی : پابلو نرودا	تذکره الاولیا : عطار
ادبیه : هومر	الایام : طه حسین	تذکره الشعراء : دولتشاه سمرقندی
ارتباط ایرانی : علی مؤذنی	ایلیاد و ادبیه : هومر	ترس و لرز : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)
ارزش میراث صوفیه : عبدالحسین زرین کوب	با دماوند خاموش : سیاوش کسرای	تغییر حال گیاهان : گوته
ارزیابی شتاب زده : آل احمد	با کاروان حله : عبدالحسین زرین کوب	تفسیر المیزان : علامه طباطبایی
ارغنون : اخوان ثالث (م.امید)	بامداد اسلام : عبدالحسین زرین کوب	تلخ و شیرین : جمال زاده
از این اوستا : اخوان ثالث (م.امید)	بچه های آسمان (فیلم نامه): مجید مجیدی	تنفس صبح : قیصر امین پور
از آسمان سبز : سلمان هراتی	بحر در کوزه: عبدالحسین زرین کوب	تنگسیر : صادق چوبک
از بودن و سرودن : شفیعی کدکنی	بخارای من، ایل من : محمد بهمن بیگی	توپ : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)
از پاریز تا پاریس : باستانی پاریزی	بدایع الوقایع : محمود واصفی	تهران مخوف : مشفق کاظمی
از چیزهایی دیگر : عبدالحسین زرین کوب	برادران کارامازوف : داستایوسکی	جام جهان بین : اسلامی ندوشن
از رنجی که می بریم : آل احمد	برزگران دشت خون : پرویز خرسند	جام جم : اوحدی مراغه ای
از صبا تا نیما : یحیی آرین پور	برگ هایی در آغوش باد : غلامحسین یوسفی	جامع التمثیل : حبله رودی
از فرق تا خروس خوان : سیاوش کسرای	برگ های زیتون : محمود درویش	جامع الحکمتین : ناصر خسرو
از کوچی ی رندان : عبدالحسین زرین کوب	بزرگ رودی دودل : همینگوی	جای خالی سلوج : محمود دولت آبادی
از گلولی کوچک رود : مصطفی علی پور	بوته زار : علی محمد افغانی	جزیره ی سرگردانی : سیمین دانشور
از نخلستان تا خیابان : علی رضا قزو	به سوی اصفهان : پیرلوتی	جست و جو در تصوف : زرین کوب

الف - سروده ها و نوشته ها

جنگ و صلح : تولستوی	در حیاط کوچک پاییز در زندان : اخوان ثالث (م.امید)	سایه ی عمر : رهی معیری
جوامع الحکایات و لوامع الروایات : محمد عوفی	در سایه سار نخل ولایت : موسوی گرمارودی	سبحه الابرار : جامی
جهان پهلوان تختی (فیلم نامه): علی حاتمی	در کشور شورها : اسلامی ندوشن	سخن و سخن وران : بدیع الزمان فروزانفر
جهان داستان : جلال میرصادقی	در کوچه باغ های نیشابور : شفیعی کدکنی	سد و بازوان : طاهره صفارزاده
چشمه : اسلامی ندوشن	در کوچه ی آفتاب : قیصر امین پور	سراب : هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه)
چشم هایش : بزرگ علوی	دریای گوهر : مهدی حمیدی	سرگذشت حاجی بابا اصفهانی : جیمز موریه
چشمه ی روشن : غلامحسین یوسفی	دری به خانه ی خورشید : سلمان هراتی	سرگذشت کندوها : جلال آل احمد
چمدان : بزرگ علوی	دل شدگان : علی حاتمی	سرّنی : عبدالحسین زرین کوب
چمن لاله : موسوی گرمارودی	دون کیشوت : سروانتس	سر و ته یک کرباس : جمال زاده
چوب به دست های ورزیل : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)	دو قدم تا قاف : میثاق امیر فجر	سرود درد : حمید سبزواری
چون سبوی تشنه : محمدجعفر یاحقی	دوزخیان روی زمین : فرانتس فانون	سرود رگبار : موسوی گرمارودی
چهار مقاله : احمد عروضی سمرقندی	دهکده ی استپانچکوف : داستایوسکی	سرود سپید : حمید سبزواری
چهل حدیث : امام خمینی	دیدار صبح : طاهره صفارزاده	سفر پنجم : طاهره صفارزاده
حدائق السحر : رشید و طواط	دیداری با اهل قلم : غلامحسین یوسفی	سفر سوختن : فاطمه راکعی
حدیقه الحقیقه (الهی نامه) : سنایی	دیوان شرقی غربی : گوته	سفرنامه : ناصر خسرو
حماسه سرایی در ایران : ذبیح الله صفا	دیوان شمس (دیوان کبیر): مولوی	سگ و لگرد : صادق هدایت
حماسه ی کویر : باستانی پاریزی	دیوید کاپرفیلد : چارلز دیکنز	سلامان و ابدال : جامی
حمزه نامه (رموز حمزه): مؤلفی ناشناس	رامایانا : المیکي	سلسله الذهب : جامی
حمه ی حیدر : باذل مشهدی	راه آب نامه : جمال زاده	سلطان صاحب قران : (فیلم نامه) علی حاتمی
حیات یحیی : یحیی دولت آبادی	راه بئر سبع : اثل مانین	سمک عیار : خداداد ارجانی
حیدر بابایه سلام : شهریار	رجعت سرخ ستاره : علی معلم دامغانی	سندباد نامه (به نثر) : ظهیری سمرقندی
خانگی : سیاوش کسرایی	رساله ی دل گشا : عبید زاکانی	سندباد نامه (به نظم) : ازرقی
خانه ی اموات : داستایوسکی	رساله ی دل و جان : خواجه عبدالله انصاری	سواد و بیاض : ایرج افشار
خاوران نامه : ابن حسام خوسفی	رساله ی قشیریه : ابوالقاسم قشیری	سووشون : سیمین دانشور
خرد نامه ی اسکندری : جامی	رستاخیز : تولستوی	سه تفنگ دار : الکساندر دوما
خسرو و شیرین : نظامی	روان های روشن : غلامحسین یوسفی	سه قطره خون : صادق هدایت
خطّ خون : موسوی گرمارودی	روزگار سیاه : عباس خلیلی	سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ : زین العابدین مراغه ای
خوان اخوان : ناصر خسرو	روزها : اسلامی ندوشن	سیاست نامه (سیر الملوك) : خواجه نظام الملک توسی
خوشه های خشم : جان اشتاین بک	روضه الانوار : خواجهی کرمانی	سیاه مشق : هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه)
دارالمجانین : جمال زاده	روضه ی خلد : مجد خوافی	سیر العباد الی معاد : سنایی
داستان باستان : احسان یار شاطر	رهگذر آفتاب : طاهر صفارزاده	سیر حکمت در اروپا: محمد علی فروغی (ذکاء الملک)
داستان داستان ها : اسلامی ندوشن	ریحانه الادب : محمد علی مدرّس	سیر بی سلوک : بهاء الدین خرمشاهی
داستان دو شهر : چارلز دیکنز	زاد العارفین : خواجه عبدالله انصاری	سیرت رسول الله : عباس زریاب خویی
داستان من و شعر : نزار قبانی	زاد المسافرین : ناصر خسرو	سیره ی رسول الله : قاضی ابرقو
داستان های دل انگیز در ادبیات فارسی : زهرا خاتلری (کیا)	زرگر بغدادی و شاگردش: کمال الملک (محمد غفرای)	شاد کامان درّه ی قره سو : علی محمد افغانی
داستان های عیّاری در ادب فارسی : اقبال یغمایی	زمستان : اخوان ثالث (م.امید)	شاعر آینه ها : شفیعی کدکنی
دانش نامه ی ایران و اسلام : زیر نظر احسان یار شاطر	زن زیادی : جلال آل احمد	شب گیر : هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه)
دانشگاه های من : ماکسیم کورکی	زندگانی علی بن الحسین (ع) : سید جعفر شهیدی	شبلی در آتش : علی رضا قزو
دایره المعارف فارسی : به سرپرستی غلامحسین مصاحب	ژیل بلاس : آلن رنه لوساژ	شرح احوال و آثار رودکی : سعید نفیسی
در انتظار شاعر : علی مؤدّنی	سال پنجم الاجزایر : فرانتس فانون	شرح اشعار متنبی : ابوالعلائی معری
در بهشت شداد : جلال رفیع	سالاری ها : بزرگ علوی	شرح دیوان بختری : ابوالعلائی معری

الف - سروده ها و نوشته ها

شرح زندگانی من : عبدالله مستوفی	قصه ما به سر رسید : جمال زاده	مجالس پنجگانه : سعدی
شرف نامه : نظامی	ققنوس : (به شعر)، نیما یوشیج	مجالس سبعة : مولوی
شعر بی دروغ : شعر بی نقاب : زرین کوب	کارگران دریا : ویکتور هوگو	مجمع الأدبا : یاقوت حموی
شعله های نبوغ : لوول تامس	کارنامه ی بلخ : سنایی	مجمع دیوانگان : صنعتی زاده
شلغم میوه ی بهشت : علی محمد افغانی	کارنامه ی سفر چین : اسلامی ندوشن	مجنون و لیلی : جامی
شلوارهای وصله دار : رسول پرویزی	کتاب احمد : عبدالرحیم طالبوف	مختارنامه : عطار
شورآباد : جمال زاده	کشف الاسرار : رشیدالدین میبیدی	مخزن الاسرار : نظامی
شوهر آهو خانم : علی محمد افغانی	کشف المحجوب : جلابی هجویری	مدیر مدرسه : جلال آل احمد
شهرناز : یحیی دولت آبادی	کلبه ی عمو تم : هریت بیچر استو	مرزبان نامه (به زبان فارسی): سعد الدین وراوینی
شیوه های نقد ادبی : دیوید دیچز	کلیدر : محمود دولت آبادی	مرزبان نامه به زبان طبری : مرزبان بن رستم
صفیر سیمرغ : اسلامی ندوشن	کمال الملک : (فیلم نامه)، علی حاتمی	مراعات بهشتی : جان اشتاین بک
صناعات ادبی : جلال الدین همایی	کمدی الهی : دانته	مرثیه ای که ناسروده ماند : پرویز خرسند
صور خیال در شعر فارسی : شفیعی کدکنی	کنت مونت کریستو : الکساندر دوما	مردی در تبعید ابدی : نادر ابراهیمی
طرحی از یک زندگی : پوران شریعت رضوی	کنز السالکین : خواجه عبدالله انصاری	مردی که می خندد : ویکتور هوگو
طریق التحقيق : سنایی	کودکی، پسر بچگی، جوانی : تولستوی	مرصاد العباد : نجم الدین رازی (دایه)
طنین در دلنا : ظاهر صفارزاده	کویر : علی شریعتی	مزامیر (زبور) : حضرت داوود (ع)
ظفرنامه : حمدالله مستوفی	گفتار در روش بکار بردن خرد: ترجمه ی محمد علی فروغی	مسئولیت شیعه بودن : علی شریعتی
عبور : موسوی گرمارودی	گل آقا : (مجله) کیومرث صابری	مسالک المحسنین : عبدالرحیم طالبوف
عزاداران بیل : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)	گل و نوروز : خواجهی کرمانی	مصیبت نامه : عطار
عطا و لقای نیما یوشیج : اخوان ثالث (م. امید)	گلستان : سعدی	مقامات حمیدی : قاضی حمید الدین بلخی
عقل سرخ : سهروردی	گلشن راز : محمود شبستری	مکاتیب : مولوی
عمو غلام : عبدالحسین وجدانی	گناه : اسلامی ندوشن	مکبث : شکسپیر
غرب زدگی : جلال آل احمد	گنجشک و جبرئیل : سید حسن حسینی	مناجات نامه : خواجه عبدالله انصاری
غزالی نامه : جلال الدین همایی	گور و گهواره : غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)	منشآت : قائم مقام فراهانی
فاطمه، فاطمه است : علی شریعتی	گوژپشت نتردام : ویکتور هوگو	منطق الطیر (مقامات طیور) : عطار
فاوست : گوته	گوهرنامه : خواجهی کرمانی	المنقذ من الضلال : امام محمد غزالی
فجر اسلام : میثاق امیرفجر	لانه ی سیاه : الکساندر دوما	موسیقی شعر : شفیعی کدکنی
فرار از مدرسه : زرین کوب	لایه های بیابانی : محمود دولت آبادی	موش و گربه : عبید زاکانی
فرهاد و شیرین : وحشی بافقی	لباب الالباب : محمد عوفی	موش ها و آدم ها : جان اشتاین بک
فرهنگ معین : محمد معین	لغت نامه : علی اکبر دهخدا	مهابهارات (مهابهاراتا): ویاسا
فرهنگ مهاجم، فرهنگ موکد : جلال رفیع	لمعات : فخرالدین عراقی	میدان کربلا: (تابلو)، کمال الملک (محمد غفاری)
فهرست کتاب های چاپی فارسی : خان بابا مشار	لوايح و لوامع : جامی	میرزا : بزرگ علوی
فهرست مقالات فارسی : ایرج افشار	لیرشاه : شکسپیر	نامه های آسیاب من : آلفونس دوده
فیل در خانه ی تاریک : ناصر ایرانی	لیلی و مجنون : نظامی	نخستین نغمه ها : هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)
فیه مافیه : مولوی	مانده های زمینی : آندره ژید	نسیم شمال:سید اشرف الدین حسینی (گیلانی)
قابوس نامه : عنصر المعالی کیکاووس	مادام کاملیا : الکساندر دوما	نصاب الصبیان : ابونصر فراهی
قصص العلما : تنکابنی	مادر : (فیلم نامه)، علی حاتمی	نصایح : خواجه عبدالله انصاری
قصص الانبیا: ابواسحاق نیشابوری	ماه نو و مرغان آواره : تاگور	نظریه ی حرکت جوهری : ملاصدرا
قصه های خوب برای بچه های خوب: مهدی آذر یزدی	مثل چشمه، مثل رود : قیصر امین پور	نفحات الانس : جامی
قصه های دوشنبه : آلفونس دوده	مثل درخت در شب باران : شفیعی کدکنی	نغمه های رومی : گوته
قصه های کوتاه برای بچه های ریش دار : جمال زاده	مثنوی معنوی : مولوی	نقد النصوص : جامی

الف – سروده ها و نوشته ها

نون و القلم : جلال آل احمد	هبوط : علی شریعتی	هم صدای با حلق اسماعیل : سید حسن حسینی
نه شرقی، نه غربی، انسانی : زرین کوب	هدیه ی سال نو : ویلیام پورتر (آ. هنری)	همای و همایون : خواجهی کرمانی
نهج البلاغه : گردآوری به وسیله سید رضی	هزار داستان : (فیلم نامه) علی حاتمی	هملت : شکسپیر
واپسین دم استعمار : فرانتس فانون	هزار و یک شب : عبداللطیف طسوجی	یادگار شب : مشفق کاظمی
وجه دین : ناصر خسرو	هشت کتاب : سهراب سپهری	یک تحقیق تاریخی : خسرو شاهانی
ورق پاره های زندان : بزرگ علوی	هفت پیکر (بهرام نامه) : نظامی	یکی بود، یکی نبود : جمال زاده
ولتر : گوته	هفت کشور : نظامی	یوسف و زلیخا : جامی
ویس و رامین : فخرالدین اسعد گرگانی	هفت مقاله : جلال آل احمد	یهودی فال گیر بغدادی : کمال الملک (محمد غفاری)

ب- ترجمه ها

ترجمه ی اتللو : ناصر الملک	ترجمه ی عظمت و انحطاط رومیان : دهخدا
ترجمه ی الایام : حسین خدیوچم	ترجمه ی فرهنگ نامه : رضا افقی
ترجمه ی انگیزه ی نیکسون کشی و انقلاب شیلی: فرامرز سلیمانی و احمد کریمی حکاک	ترجمه ی قصه های دوشنبه : زرین کوب
ترجمه ی به سوی اصفهان : بدرالدین کتابی	ترجمه ی ققنوس : میناق امیرفجر
ترجمه ی تاریخ طبری : (تاریخ بلعمی) ابوعلی بلعمی	ترجمه ی قمار باز : جلال آل احمد
ترجمه ی تحفه النظار و غرائب الامصار : محمد علی موحدی	ترجمه ی کلیله و دمنه ی عربی : نصرالله منشی
ترجمه ی داستان من و شعر : غلامحسین یوسفی	ترجمه ی کلیله و دمنه ی هندی : برزویه ی طیب
ترجمه ی ذن چیست : ع.پاشایی	ترجمه ی گفتار در روش به کار بردن خرد : محمد علی فروغی (ذکاء الملک)
ترجمه ی روح القوائین : دهخدا	ترجمه ی مائده های زمینی : پرویز داریوش و جلال آل احمد
ترجمه ی زندگی نامه علمی دانشوران : احمد بیرشک	ترجمه ی ماه نو و مرغان آواره : ع.پاشایی
ترجمه ی سند باد نامه : ظهیری سمرقندی	ترجمه ی مرزبان نامه به فارسی : سعدالدین وراوینی
ترجمه ی شیوه های نقد ادبی : غلامحسین یوسفی	ترجمه ی هدیه ی سال نو : هوشنگ مستوفی
ترجمه ی صحیفه سجاده : جواد فاضل	

ج- تصحیحات

تصحیح اسرار التوحید : شفیعی کدکنی	تصحیح دیوان حافظ : علی اکبر دهخدا
تصحیح بوستان سعدی : غلامحسین یوسفی	تصحیح دیوان سنایی : مظاهر مصفا
تصحیح گلستان سعدی : غلامحسین یوسفی	تصحیح دیوان منوچهری : علی اکبر دهخدا
تصحیح دیوان حافظ : محمد قزوینی و قاسم غنی	تصحیح کلیات سعدی : محمد علی فروغی
تصحیح دیوان حافظ : محمد علی فروغی	

آثار مهم

تجارب السّف	تذکره ی دولتشاه سمرقندی
کتابی از هندوشاه نخجوانی، در تاریخ خلفای عباسی که به نثر روان و شیرین نگاشته شده است.	کتابی در شرح حال شعرا از رودکی تا قرن نهم و مؤلف آن دولتشاه سمرقندی است که آن را در سال 896 (= قرن نهم) نوشته است.
تاریخ بیهقی	مرزبان نامه
نام دیگر آن تاریخ مسعودی نوشته ی ابوالفضل بیهقی در قرن پنجم از جمله آثار درخشان نثر فارسی است. موضوع اصلی این کتاب تاریخ سلطنت مسعود، پسر محمود غزنوی و مطالبی در تاریخ صفاریان، سامانیان و دوره ی غزنویان پیش از سلطنت مسعود است. دقت و صداقت، بیان و استواری، پختگی در نگارش، این اثر را از دیگر آثار تاریخی و ادبی متمایز می کند.	کتابی شامل داستان ها و حکایت هایی از زبان حیوانات، با محتوای پندآمیز که آن را مرزبان بن رستم، از شاهان طبرستان، در اواخر قرن چهارم به زبان قدیم طبرستان تألیف نموده و در اوایل قرن هفتم، سعدالدین وراوینی، آن را به زبان فارسی دری ترجمه کرده است. نثر این کتاب، مصنوع و متکلف و دارای تشبیهات و استعارات فراوان است.

آثار مهم

کلیده و دمنه	ویسی و رامین
کتابی مشتمل بر حکمت ها و معارف بشری به زبان تمثیل در قالب داستان هایی از زبان حیوانات، به ویژه دو شغال به نام های «کلیده» و «دمنه»؛ اصل این کتاب هندی بوده و در عهد ساسانی به پهلوی ترجمه شده است. ابن مقفع، آن را از پهلوی به عربی و نصرالله منشی، در قرن ششم، آن را به فارسی برگردانده است. این کتاب، اثری تعلیمی و دربردارنده ی آیات و روایات، اشعار فارسی و عربی و نکته های اخلاقی و اجتماعی است.	از داستان های قدیم فارسی و منسوب به دوره ی اشکانیان است. این منظومه ی عاشقانه را فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر قرن پنجم، به خوااهش خواجه عمید ابوالفتح مظفر نیشابوری، حاکم اصفهان، به نظم کشید. سبک این اثر ساده و روان و به دور از مغلق گویی (پیچیده گویی) است. در این کتاب، لغات عربی نامأنوس بسیار کم و لغات کهنه ی فارسی، بسیار زیاد دیده می شود.
مرصاد العباد	منطق الطیر
کتابی در علم تصوّف، اخلاق و آداب معاش و معاد، که آن را نجم الدین رازی، معروف به نجم دایه، آن را به نام علاء الدین کیقباد، پادشاه سلجوقی در سال 625 (قرن هفتم) تألیف کرده است. نثر این کتاب، گاهی ساده و مرسل و گاه دارای سجع و موازنه است. علاوه براین، نویسنده در خلال موضوعات، احادیث، آیات و اشعاری از خود و شاعران دیگر نقل می کند.	منظومه ای عرفانی از عطار نیشابوری در 4600 بیت، شیوه ی سالکان طریقت را از زبان پرندگان و به شیوه ی حکایت و تمثیل سروده است. نام دیگر آن مقامات الطیور است که سرانجام سی مرغ (سالک) پس از عبور از هفت مرحله ی دشوار به زیارت سیمرغ (حق) نایل می شود.
بوستان	نصاب الصبیان
نام دیگر آن، سعدی نامه، اثر سعدی شیرازی که آن را در سال 655 و پس از بازگشت از سفر دور و دراز خود در 10 باب و بر وزن شاهنامه ی فردوسی، سرود. بوستان، مدینه ی فاضله ی سعدی را ترسیم می کند و باب هفتم آن، در مورد فضیلت خاموشی است.	منظومه ای از ابونصر فراهی که آن را در سال 610 در آموزش لغت سروده است. در این اثر، لغات متداول عربی با معادل فارسی آن ها در بحرهای (وزن ها)ی مختلف سروده شده و جزء کتاب های درسی مکتب خانه های قدیمی بوده است.
اسرار التوحید	کشف المحجوب
کتابی است از محمد بن منور که آن را در احوال جدّ خود، ابوسعید ابوالخیر، عارف نامی قرن پنجم، و در سه باب نوشته است. این کتاب، نمونه ای زیبا از شرح حال نویسی محسوب می شود. در این اثر، احوال، اقوال و کرامات ابوسعید به شیوه ی داستانی بیان شده است.	از کهن ترین و ارزشمند ترین کتاب های فارسی در زمینه ی تصوّف است. این کتاب را ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (معروف به جلابی هجویری) در قرن پنجم به نثر روان، سلیس و پخته (از جمله نثرهای دوره ی ساسانی) نوشته است.
مهابهارات	رامایانا
(=مهابهاراتا)، منظومه ی حماسی طبیعی و مکی بزرگ هندوان، شامل 19 کتاب به زبان سانسکریت که تألیف آن را به «ویاسا» فرزانه ی هند نسبت می دهند. گویا این اثر کار یک نفر نبوده، بلکه نزدیک به صد نفر، آن را طی چند قرن نوشته اند.	منظومه ای حماسی طبیعی و مکی، سروده ی «والمیکی» شاعر باستانی هند است. این منظومه ی طولانی، حماسه های معروف هندوان است که به زبان سانسکریت و در زمینه ی وقایع و جنگ های «رام» و همسر او «سیتة» سروده شده است.
تهران مخوف	روزگار سیاه
رمانی از مرتضی مشفق کاظمی (1287-1356) نخستین رمان اجتماعی که در آن وضع حقارت آمیز زنان ایرانی، به تصویر کشیده شده است. جلد دوم این کتاب با عنوان «یادگار شب» منتشر شد.	رمانی از عباس خلیلی است که با نثری احساساتی و آکنده از لغات عربی درباره ی تیره روزی زنان نوشته شده است. این کتاب الهام گرفته از کتاب «مادام کاملیا» اثر الکساندر دوماست.
خاوران نامه	سندبادنامه
منظومه ای حماسی مصنوع از ابن حسام خوسفی، شاعر قرن هشتم و نهم، که موضوع آن، سفرهای علی (ع) به همراهی مالک اشتر و جنگ با دیو و اژدها و امثال وقایع خیالی است.	از کتاب های داستانی قدیم که موضوع آن را از موضوعات کتاب سندباد، حکیم هندی می دانسته اند. این کتاب به دستور نوح بن منصور سامانی و به دست ظهیری سمرقندی ترجمه شد و ازرقی شاعر، آن را به نظم درآورد.
تذکره الاولیا	تاریخ جهان گشا
تنها اثر منشور عطار، در شرح حال 72 تن از عارفان بزرگ که شامل گفته ها و داستان های آنهاست. گویا پس از عطار، نویسنده های ناشناس، حدود 20 تا 25 بخش بر آن افزوده است که پرمایگی بخش های اصلی را ندارد	کتابی تاریخی-ادبی، تألیف عظاملک جوینی در قرن هفتم؛ این کتاب در سه جلد و به نثر مصنوع و متکلف نوشته شده است و موضوع آن حمله ی مغول به ایران و وقایع تاریخی این قرن است.

تاریخ و صاف	الفیه
کتابی تاریخی، تألیف و صاف الحضرة (عبدالله شیرازی) در قرن هفتم؛ موضوع آن بخشی از تاریخ مغول است که به نثر مصنوع و متکلف نوشته شده است.	منظومه ای هزار بیتی در علم صرف و نحو که آن را ابن مالک، دانشمند نحوی قرن هفتم سروده است.
قابوس نامه	مجمع دیوانگان
کتابی به نثر ساده (مرسل)، با موضوع اخلاقی و تربیتی در 44 باب که آن را عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر برای تربیت فرزندش نوشته است.	اثری از میرزا عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی است؛ این اثر نخستین اوتوپیا یا شهر آرمانی ادبیات معاصر به شمار می رود.
سیاست نامه	
نام دیگر سیر الملوک، کتابی به نثر ساده (مرسل)، نوشته ی خواجه نظام الملک توسی، وزیر مشهور سلجوقیان، در 50 فصل که حاصل تجربیات چندین ساله ی اوست.	

شباهت های اسمی		
آواز پر جبرئیل : سهروردی	خطه خون : موسوی گرمارودی	سیرت رسول الله : زریاب خویی
آواز گل سنگ « فاطمه راکعی	سه قطره خون : صادق هدایت	سیره ی رسول الله : قاضی ابرقو
آیین ی اسکندری : امیر خسرو دهلوی	داستان باستان : احسان یار شاطر	شرح احوال و آثار رودکی : سعید نفیسی
اسکندر نامه : نظامی گنجوی	داستان داستان ها : اسلامی ندوشن	شرح اشعار منتبّی : ابوالعلائی معری
خردنامه ی اسکندری : جامی	داستان دو شهر : چارلز دیکنز	شرح دیوان بختری : ابوالعلائی معری
اسرار نامه : عطار نیشابوری	داستان من و شعر : نزار قبانی	شرح زندگانی من : عبدالله مستوفی
اسرار التوحید : محمد بن منور	داستان های دل انگیز در ادبیات فارسی: زهرا خانلری (کیا)	الفیه : ابن مالک
الهی نامه (منثور): خواجه عبدالله انصاری	داستان های عیاری در ادب فارسی : اقبال یغمایی	فیه ما فیه : مولوی
الهی نامه (منظوم): سنایی (نام دیگر حدیقه)	دیدار صبح : طاهره صفّارزاده	قصص الانبیا: ابواسحاق نیشابوری
الهی نامه (منظوم): عطار نیشابوری	دیداری با اهل قلم : غلامحسین یوسفی	قصص العلما : تنکابنی
کمدی الهی : دانته	راه آب نامه : جمال زاده	قصه های دوشنبه : آلفونس دوده
بوی جوی مولیان: عنوان بخشی از کتاب بخارای من، ایل من	راه بئر سبع : ائل مانین	قصه های کوتاه برای بچه های ریش دار: جمال زاده
بوی جوی مولیان : عنوان شعر از رودکی	رساله ی دل و جان : خواجه عبدالله انصاری	قصه ما به سر رسید : جمال زاده
بوی جوی مولیان : عنوان کتاب شعر شفیعی کدکنی	رساله ی دل گشا : عبید زاکانی	کشف المحجوب : جلالی هجویری
تاریخ بیهقی : علی بن زید بیهقی	رساله ی قشیریّه : ابوالقاسم قشیری	کشف الاسرار : رشیدالدین میبدی
تاریخ بیهقی : ابوالفضل بیهقی	روضة الانوار : خواجوی کرمانی	کارنامه ی بلخ : سنایی
تاریخ فردیک کبیر : توماس کارلایل	روضة ی خلد : مجد خوافی	کارنامه ی سفر به چین : اسلامی ندوشن
تاریخ یک جنایت : ویکتور هوگو	زاد العارفین : خواجه عبدالله انصاری	مثل درخت در شب باران : شفیعی کدکنی
تحفه الاحرار : عبد الرحمان جامی	زاد المسافرین : ناصر خسرو	مثل چشمه، مثل رود : قیصر امین پور
تحفه الاخوان : عبد الرزاق کاشی (قرن دهم)	سرود درد : حمید سبزواری	مجالس پنجگانه : سعدی
جام جم : اوحدی مراغه ای	سرود سپید : حمید سبزواری	مجالس سبعة : مولوی
جام جهان نما : اسلامی ندوشن	سرود رگبار : موسوی گرمارودی	مردی در تبعید ابدی : نادر ابراهیمی
جامع التمثیل : حبله رودی	سفر پنجم : طاهره صفّارزاده	مردی که می خندد : ویکتور هوگو
جامع الحکمتین : ناصر خسرو	سفر سوختن : فاطمه راکعی	هفت اورنگ : جامی
چشمه : اسلامی ندوشن	سفرنامه : ناصر خسرو	هفت پیکر: نظامی
چشم هایش : بزرگ علوی	سندباد نامه منثور : ظهیری سمرقندی	هفت کشور : نظامی
چشمه ی روشن : غلامحسین یوسفی	سندباد نامه منظوم : ازرقی	هفت مقاله : جلال آل احمد
حماسه ی کویر : دکتر باستانی پاریزی	سه تار : آل احمد	چهار مقاله : نظامی عروضی
کویر : دکتر علی شریعتی	سه تفنگ دار : الکساندر دوما	

اولین ها	
آتش خاموش : نخستین مجموعه داستان سیمین دانشور	دکتر محمد معین : نخستین دکترای ادبیات فارسی ایران
ققنوس : نخستین شعر کاملاً آزاد نیمايي	بزرگ علوی : نخستین تحصیل کرده ی ایرانی در آلمان
تهران مخوف : نخستین رمان اجتماعی اثر مشفق کاظمی (جلد دوم آن با عنوان یادگار شب)	اخوان ثالث : از نخستین تجزیه و تحلیل کنندگان شعر نیمايي
مجمع دیوانگان : نخستین رمان آلن رنه لوساژ فرانسوی	عبدالله مستوفی : از نخستین فارغ التحصیلان مدرسه ی سیاسی
جنید بغدادی : نخستین کسی که در علم توحید سخن گفته است.	صنعتی زاده : از نخستین نویسندگان رمان های تاریخی
حکیم سنایی : نخستین کسی که افکار و اصطلاحات صوفیه را با مضامین عاشقانه در هم آمیخت.	مشفق کاظمی : از نخستین نویسندگان رمان های اجتماعی

تخلص - شهرت		
مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی) : خموش / خاموش - خائوش	زیب النساء : مخفی	خاقانی : معروف به حسام عجم
ابوالمجد مجدود بن آدم : سنایی	مهدی اخوان ثالث : م . امید	غلامحسین ساعدی : گوهر مراد
جلال الدین همایی : سنا	هوشنگ ابتهاج : هـ الف . سایه	محمدعلی فروغی : ذکاء الملک
قائم مقام فراهانی : ثنا	علی اسفندیاری : نیما یوشیج	ویلیام سید فی پورتر : اُهنری
حسین ممتحنی : حمید سبزواری	محمد حسین بهجت تبریزی : شهریار	مولوی : ملای روم
محمد حسن رهی معیری : رهی	محمد رضا رحمانی : مهرداد اوستا	عنصر المعالی : قابوس دوم

لقب / شهرت		
خواجه عبدالله انصاری : شهرت (پیر هرات) لقب (شیخ الاسلام)	رستم : تهمتن	کیومرث صابری : گل آقا
اشرف الدین حسینی (گیلانی) : نسیم شمال	زال : داستان	محمد حسن خان صنیع الدوله : اعتماد السلطنه
جمال زاده : پدر داستان نویسی ایران	سعدی : شیخ اجل	محمود درویش : شاعر مقاومت فلسطین
حافظ : لسان الغیب	سلطان محمود : یمین الدوله	ناصر خسرو : حجت
حضرت موسی : کلیم الله	علی اسفندیاری : پدر شعر نو	نجم الدین رازی : نجم دایه

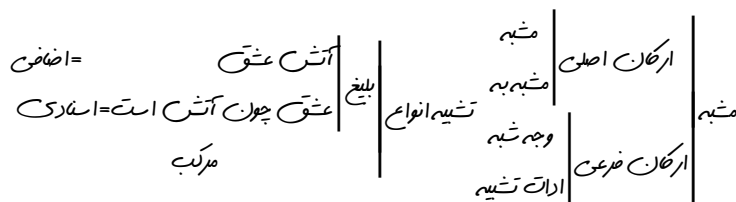
مقلدان آثار بزرگان		
از گلستان سعدی :	از خسرو شیرین نظامی :	غزل معروف حافظ با مطلع : « ای هُدهد صبا به سبا می فرستم / بنگر که از کجا به کجا می فرستم » تحت تأثیر غزل « آفتاب وفا » خاقانی با مطلع : « ای صبح دم ببین که کجا می فرستم / نزدیک آفتاب وفا می فرستم »
بهارستان : جامی	شیرین و خسرو : امیر خسرو دهلوی	
منشآت : قائم مقام فراهانی	فرهاد و شیرین : وحشی بافقی	
روضه ی خُلد : مجد خوافی		
امیر خسرو دهلوی در شعر، پیرو	هاتف اصفهانی در غزل، پیرو	سعدی و خاقانی
سنایی، خاقانی و سعدی	سعدی و حافظ	
زیب النساء در شعر، پیرو عرفی	خواجو در خمسه، پیرو نظامی	شیرازی
رهی معیری : در غزل، پیرو	جعفر خامنه ای متأثر از نوپردازان	سعدی
سعدی	تزکیه	منظومه «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی : سرمشق از شاعران بزرگ در سرودن منظومه های عاشقانه

عمده شهرت شاعران و نویسندگان			
هاتف اصفهانی : ترجیع بند	مسعود سعد : حبسیات	خاقانی : قصاید شکوهمند و استوار	خراسانی : اخوان ثالث در شعر خوان هشتم
ناصر خسرو : قصاید تعلیمی	نیما : شعر نو	خراسانی نو : مهرداد اوستا	جمال زاده : ساده، روان، سرشار از تمثیل و واژگان عامیانه
احمد رضا احمدی : موج نو	شکسپیر : کلاسیسم	جمال الدین اصفهانی : ترکیب بند	نیما یوشیج (علی اسفندیاری) : شعر نیمايي
بهار : قصاید فخیم و استوار	امیل زولا : ناتورالیسم	احمد شاملو : شعر سپید	جلال آل احمد : صریح، طنز گونه، نزدیک به زبان محاوره
رنالیسم (واقع گرایی): جمال زاده، آغازگر سبک واقع گرایی			

به ترتیب قرن

قرن 3: جنید بغدادی
قرن 4: ابوعلی بلعمی، رابعه قزدار بلخی، شهید بلخی، مرزبان بن رستم، ابوالقاسم قشیری
قرن 4-5: ابوعلی دقاق، سید رضی، ابوالفضل بیهقی، ناصر خسرو
قرن 5: ابوالعلائی معری، عنصر المعالی، فخرالدین اسعد گرگانی، منوچهری دامغانی، جلالی هجویری، خواجه عبدالله انصاری، خواجه نظام الملک توسی
قرن 5-6: مسعود سعد سلمان-خیام
قرن 6: ابوالمعالی نصراله منشی، خاقانی، زمخشری، سنایی-نظامی، جمال عبدالرزاق اصفهانی، عطار نیشابوری، نصراله منشی
قرن 6-7: ابونصر فراهی، نجم الدین کبری
قرن 7: ابن مالک، امیر خسرو دهلوی، سعدی، فخرالدین عراقی، مولوی، عطا ملک جوینی، نجم الدین رازی، خواجهی کرمانی
قرن 8: ابن بطوطه، مجد خوافی، عبید زاکانی
قرن 9: ابن حسام خوسفی، دولت شاه سمرقندی، عبدالرحمان جامی
قرن 10: عبدالرزاق کاشی، عرفی شیرازی، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، فیض دکنی
قرن 11: بیدل دهلوی، زیب النسا
قرن 12: احمد هاتف اصفهانی، ادیب پیشاوری
قرن 13: زین العابدین مراغه ای، طالبوب، قا آنی

ارکان تشبیه



نکاتی چند درباره ی تشبیه:

1- اگر مشبه از جمله ضمائر منفصل (جدا) باشد: من، ما، تو، شما، او، ایشان در این حالت امکان حذف دستوری ضمیر وجود دارد و شناسه م، ی، دیم، ید، ند جای آن را می گیرد.

مثال: همچو سروم راست قامت ← من مانند سرو هستم.

2- در اضافه تشبیهی معمولاً قسمت دوم تشبیه به جز نخستین مانند می شود.

مثال: کمینه نظر، خرمن زلف، گل عشق

اما گاهی عکس آن اتفاق می افتد.

مثال: قد سرو، روی گل، لب یاقوت

تمرین کنید:

در مثال های زیر انواع تشبیه را بررسی کنید.

چون پاره های اخگر اندر میان دود
همه آفاق گلستان بینی
ز چشم ناله شکفتم به روی شکوه دیدم
کوه را کی در رباید تند باد

5) فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه یابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروید.

6) ای شده چون سنگ سیاهی صبور، پیش دروغ همه لبخندها، بسته چو تاریکی جاوید گور، خانه به روی همه سوگند

گویی که روز من بود و روزگار من
پر نشود همچنان که چاه به شبم
زیرا که چنین هر دو سیاه است و دراز است
یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو
نقشی به یاد روی تو بر آب می زد
چو غنچه پیش تواس شهد بر دهان باشد

1) آن شاخه های نارنج اندر میان ابر

2) گر به اقلیم عشق روی آوری

3) کی امشکوفه اشکی که در هوای تو هر شب

4) که نیم کوهیم ز صبر و حلم داد

5) فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه یابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروید.

6) ای شده چون سنگ سیاهی صبور، پیش دروغ همه لبخندها، بسته چو تاریکی جاوید گور، خانه به روی همه سوگند

7) از بس که کوتاه است و سیه زلف یار من

8) دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا

9) زلف تو مگر جانا امید و نیاز است

10) مزرع سیز فلک دیدم و داسمه نو

11) دیشب به سیلاشک ره خواب می زدم

12) به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

استعاره

به لحاظ لغتی به معنای عاریت گرفتن است اما در علم بیان به دو گونه زیر می آید :

✓ **نکته :** استعاره نوعی تشبیه است که یکی از طرفین تشبیه «مشبه ، مشبه به» را ذکر نمی کنند.

مثال برای مصرحه :

بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
خاری به خود می بندی ما را ز سر و می کنی
نشاید چو بلبـل تماشاـی باغ
ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی
به پیشش برآمد شه جنگ چو

1) بتی دارم که گرد گل ز سنبـل سایه بان دارد
2) ای غنچه ی خندان چرا خون در دل ما می کنی
3) مرا بـرف باریده بـر پـر زاغ
4) طلوع می کند آن آفتاب پنهانی
5) به سـوی هـزبر ژبـان کـرد روی

✓ چند نکته :

الف- در مصرحه باید با دیدن مشبه به و با تلاش و فهم مطلب مشبه را حدس بزنیم.

ب- بین معنی ظاهری کلمه و معنای حقیقی رابطه ی شباهت برقرار است.

بتی سایه بان دارد. بین بت (ظاهری) و معشوش (حقیقی) رابطه ی زیبایی حاکم است.

ج- برای به دست آوردن مصرحه شاید بهتر آن باشد که نخست طرفین تشبیه را به دست آوریم.

نجنبید یک شیر از پشت زیـن

همی زور کرد این بر آن بر این

باید بگویم : دو پهلوان که مانند شیر بودند...

تمرین کنید.

در مثال های داده شده استعاره را بیابید.

هیچ کس نمی پسندم که به جای تو بود
بزد بوسه بر دست او جبرئیل

فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
فروشـد تا برآمد یک گل زرد
یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

1) تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من
2) چو غلتید در خاک آن ژنده فیل
3) سرو او از غم جانکاه خمیده
4) رو جانان طلبی آینه را قابل ساز
5) مرا در خانه سروی هست کاندلر سایه قدش
6) هزاران نرگس از چرخ جهان گرد
7) دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی

مکنیه :

اگر مشبه یک تشبیه را به همراه یکی از ویژگی های مشبه به ذکر کنیم استعاره مصروحه شکل می گیرد.

چند نکته :

- 1- در مکنیه ما مشبه به نداریم.
 - 2- استعاره ی مکنیه به دو شکل در مثال ها نشان داده شده می شوند.
- الف)** در جمله که کلمه در معنی مستقیم خود به کار نرفته و به شکل ترکیب اضافی است. تو را از کنگره عرش می زنند صغیر.

گاهی اضافه به شکل اضافی استعاری (مضاف+مضاف الیه) نشان داده می شود. که در این صورت معمولاً مضاف در معنی حقیقی خود نسبت به مضاف الیه به کار نمی رود.

مثال : سینه ی دریا : دریا سینه ندارد. - پای جنگل : جنگل دارای پا نیست. - آبروی فقر : فقر آبرو ندارد.

نکته بسیار مهم : باید دقیق بود تا اضافه تشبیهی را با اضافه استعاری اشتباه نگیریم.

اضافه تشبیهی	اضافه تشبیهی	اضافه استعاری	اضافه استعاری
کشتی عشق	کمند نظر	چشم دنیا	میعادگاه فرشتگان = آسمان
چراغ هدایت	عروس صبح	چنگال مرگ	پرواز شب
خانه دل	جوشن غفلت	مصایح آسمان	دست اجل
سیل فنا	دفتر زمانه	مشعل آسمان	چشم زمانه
داس مه نو	مس وجود	پرواز ستاره	زهر روزگار
چراغ دل	قمار عشق	نزهتگاه ارواح پاک = آسمان	فرار مرگ
طومار ندامت	شکوفه اشک	تیر قضا (می تواند تشبیه هم باشد بستگی به جمله دارد)	

نوع دیگری از اضافه در ادبیات به کار می رود که اضافه اقترانی است.

مثال : چشم طمع، دست استکبار، پای ارادت.

شاید بتوان گفت بهترین راه تشخیص این است بین مضاف و مضاف الیه «به نشانه» اضافه کنیم. اگر معنا کامل بود اقترانی در غیر این صورت استعاری.

مثال: دست ادب : دست به نشانه ادب بر سینه گذاشت. = اقترانی پای جنگل : پا به نشانه ی جنگل بریده شد. = استعاری

نکته ای دیگر : استعاره ی مکنیه به نوعی تشخیص (جان بخشیدن) هم هست اما :

1- اگر غیر انسان منادا واقع شد.

الف) اعضای بدن منادا شوند مجاز به حساب می آید :

مثال:

ای دست زجر کشیده ام : دست مجاز از کل وجود.

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال : دل مجاز از وجود شاعر

(ب) اگر منادا غیر انسان باشد :

(1) کلمه ی بعد از حرف ندا تغییر معنی نداشته باشد: تشخیص

مثال:

ای شمع ها بسوزید ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ای قرآن مجید سوگند به آیات.

(2) اما اگر منادا تغییر معنی پیدا کند استعاره است.

مثال:

ای شرر از همرها غافل مباش فرصت ما نیز باری بیش نیست: شرر استعاره از عمر کوتاه

ای غنچه خندان تو از کدامین چمنی : غنچه ی خندان استعاره از معشوق

سرو خوش رفتار من بنشین دمی در پای من : سرو خوش رفتار استعاره از معشوق

خلاصه مطلب

منادا :

غیر انسان در معنی واقعی : تشخیص
غیر انسان در معنی غیر واقعی : مصرحه
یکی از اعضای بدن انسان : مجاز

استعارات کلیدی ادبیات

واژه	استعاره از	واژه	استعاره از	واژه	استعاره از
لعل	لب	مروارید	دندان	ساقی	واسطه فیض الهی
ماه	چهره	کلید گنج مروارید	لبخند	چشم	نرگس
خورشید	معشوق	گل	چهره یار	معشوق	شمع
پروانه	معشوق	لولو	باران	قد	سرو
صنم	یار	چراغ تابان	دندان	انسان کامل	نی
بت	یار	می	عشق الهی	گیسو	کمند
زندان	دنیا	نگار	یار، پیامبر	برآمدگی گلو	سیب گلو
جهان	عالم معنا	زاغ	شب	ابرو	کمان
آفتاب	خدا، معشوق	چاه زرخندان	گودی چانه	مژه	تیر ناوک

کنایه

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است. و قصد گوینده معنای ظاهری آن نباشد بلکه معنای باطنی و پوشیده مد نظر است که مخاطب باید با توجه به فضای کلام و سخن به آن معنای پوشیده و پنهان که در ظاهر الفاظ نهفته است پی ببرد.

به دو مثال زیر دقت کنید :

شکر خدا را که همت من زاد راه شد در پیشگاه دوست نگشتم روسیاه

در مصراع دوم این بیت "روسیاه گشتن" یک کنایه است که مقصود معنای ظاهری آن نیست. بلکه شاعر آن را در معنای شرمنده و شرمسار شدن به کار برده است. زیرا روسیاهی یکی از بارزترین نشانه های شرمندگی و شرمساری است.

بینوایانی را به برگ سبز گاهی یاد کن چون ز نیرنگ جهان خرج خزان خواهی شد

در مصراع اول این بین "برگ سبز" یک کنایه است که مقصود معنای ظاهری آن نیست بلکه شاعر آن را معنای چیز اندک و کم ارزش به کار برده است. زیرا برگ سبز یک نمونه عینی و محسوس از چیزی اندک و بی ارزش است.

پس :

➤ کنایه پوشیده سخن گفتن است درباره امری. با بیان نشانه، نمونه یا دلیل

➤ کنایه بیان مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است.

➤ فهم کنایه از طریق معنی (مفهوم) صورت می گیرد.

انواع کنایه :

در کنایه بین معنای ظاهری الفاظ و معنای باطنی و پوشیده که مقصود گوینده است رابطه ای وجود دارد و مخاطب هم از طریق همین رابطه به مقصود گوینده پی می برد و کنایه را در می یابد. این مسئله یعنی نحوه گذر از معنای ظاهری الفاظ و رسیدن به معنای پوشیده و باطنی که مقصود گوینده است، در انواع کنایه بررسی می شود.

الف) کنایه با بیان نشانه :

هر گاه نشانه ی چیزی را بگوییم و خود آن چیز را اراده کنیم، نوعی از کنایه (پوشیده سخن گفتن) به وجود می آید. مثلاً اگر بخواهیم بیکاری و تنبلی را بیان کنیم و نشان دهیم، یکی از بارزترین نشانه های بیکاری و تنبلی را در کلام می آوریم که بیانگر این حالت باشد. مثلاً می گوییم «فلانی دست به سیاه و سفید نمی زند» این جمله یک تصویر حسی و عینی از بیکاری و تنبلی است. زیرا «دست به سیاه و سفید نزدن» یکی از نشانه های بارز تنبلی و بیکاری است.

به مثال زیر دقت کنیم:

نرفتم به محرومی از هیچ روی چرا از در حلق شوم زرد روی

زرد روی شدن در مصراع دوم کنایه است از ترکیب کنایه از شرمنده گشتن و خجل شدن است، زیرا بارزترین نشانه ی شرمندگی و بی نصیبی زرد شدن چهره ی آدمی است. شاعر به جای بیان مستقیم شرمنده گشتن و خجل شدن یکی از نشانه های بارز حسی و عینی این حالت و مفهوم را بیان کرده است تا خواننده با توجه به معنی ظاهری الفاظ که در حکم نشانه ای است به معنای پوشید و کنایی پی ببرد.

✓ نکته: در کنایه ی نشانه، برجسته ترین یا یکی از برجسته ترین نشانه ها انتخاب می شود.

ب) کنایه با بیان نمونه:

گاه نمونه ای از یک چیز و یک امر مطرح می شود تا بر امثال و نظایر خود دلالت کند. گاه گوینده به جای مستقیم حالت و مفهومی که در ذهن دارد یک نمونه عینی و حسی در کلام می آورد تا بر آن حالت مفهوم دلالت کند. در واقع نمونه ذکر شده شباهت و همانندی با آن حالت و مفهوم دارد. مثلاً آب در هاون کوبیدن و باد در قفس کردن در بیت زیر دو نمونه از کنایه بی فایده کار کردن است.

در قفس تا کی کنی باد ای پسر / ثمن فـرد ده آب در هاون مـکـوب

به مثال دیگر در مورد کنایه نمونه دقت کنید.

همینست بسـنـده اسـت اگـر بـشـنـوی / که گر خاری کاری سمن ندروی
در مصراع دوم خار کاشتن و سمن درودن یک کنایه است. این عبارت کنایه از این است که کار بد پایانی خوب نخواهد داشت. شاعر به جای این که این مطلب را به طور مستقیم بیان کند یک نمونه ی حسی و عینی در کلام آورده است تا خواننده با استدلال نمونه ی مورد نظر را تعمیم بدهد و به آن چه مقصود شاعر است دست یابد.

ج) کنایه علت:

گاهی گوینده در قالب ترکیب عبارت یا جمله ای علت کاری را به جای کاری که باید انجام شود یا نباید انجام شود، ذکر می کند که ذهن مخاطب باید از علت کار (معانی ظاهری الفاظ) با آن کار (معانی کنایی الفاظ) که مد نظر گوینده است پی ببرد.

چند نمونه کنایه

واژه	معنی کنایه ای	واژه	معنی کنایه ای
سینه دریدن	کشتن	پای در بند	اسیر - گرفتار
سنگ دل	بی رحم	خشک دستی	بُخل
چشم بستن	فریب دادن - گمراهی	نفس راست کردن	مشهور کردن، استراحت، آرامش
طفل نی سوار	ضعیف و ناتوان	رنگ باختن	ترسیدن

تمرین کنید.

در ابیات داده شده کنایات را مشخص کنید.

گندم از گندم بروید جـوز جـو
که ای خواجه دسـتم ز دامـن بـدار
میان خطـر جـای بـودن نـدید
که بنشـاندت پـیش آموـزگار
و گر تـیرم ز نـد منـت پـذیرم
ریش در دسـت دیگـری دار
فرشته ات به دو دسـت دعا نـگه دار
چو بینـی در میان دشـمنان جـنگ
کمان را زه کن و بر باره بر سـنگ

1) از مکافات عمل غافل مشـو
2) چو بشـنید بیچاره بگریسـت زار
3) چو نامردم آواز مـردم شـنید
4) یکی نغـز باـزی کنـد روزگار
5) به تیغـم گر کشـند دسـتش نـگیرم
6) هر که دل پـیش دلبـری دار
7) دلا معاش چـنان کن که گر بلغـزد پای
8) برو با دوستـان آسـوده بنـشین
و گر بینـی که با هم یک زبانـند

سجع

سجع آوردن دو واژه ی هماهنگ در پایان دو جمله است، به گونه ای که این دو واژه ی هماهنگ در واج یا واج های پایانی، وزن یا هر دوی آنها یکسان باشد.

به سه مثال زیر دقت کنید:

(1) رای بی قوت مکر و فسون است و قوت بی رای جهل و جنون.

در این مثال دو واژه ی «فسون و جنون» که در پایان دو جمله آمده اند، هم وزن هستند و واج های پایانی آن ها هم یکی است. بین این دو واژه آرایه ی سجع برقرار است.

(2) متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش به صلاح نپذیرد.

در این مثال دو واژه ی «نگیرد و نپذیرد» در پایان دو جمله آمده اند، این دو واژه هم وزن نیستند، ولی واج های پایانی آنها یکی است. بین این دو واژه آرایه ی سجع برقرار است.

(3) مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال.

در این مثال دو واژه ی «عمر و مال» در پایان دو جمله آمده اند، این دو واژه هم وزن هستند ولی واج های پایانی آن ها یکی نیست. بین این دو واژه آرایه ی سجع برقرار است.

✓ **نکته ی 1:** همان گونه که از مثال های ذکر شده بر می آید، مدار بحث تسجیع (آوردن سجع در سخن) دو نکته ی زیر است:

الف: تساوی یا عدم تساوی هجاهای کلمات

ب: همسانی یا عدم همسانی آخرین واج یا واج های اصلی کلمه

✓ **نکته ی 2:** آرایه ی سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد، زیرا سجع ها باید در پایان دو جمله بیاید تا آرایه ی سجع آفریده شود. به عبارت دیگر آرایه ی سجع زمانی پدید می آید که سجع ها در پایان دو جمله به کار روند.

✓ **نکته ی 3:** اگر سجع ها در یک جمله در کنار هم به کار روند، «تضمین المزدوج» نامیده می شود.

مانند دو بیت زیر:

مژه بر هم نزنند گر بزنی تیر و سنانش

که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد

به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق

به گوشه و شنیش از من و به عشرت کوش

✓ **نکته ی 4:** گاه در پایان جملات و پس از کلمات مسجع، واژگانی می آید که از هر نظر مانند هم هستند. این کلمات همانند ردیف اند در شعر که پس از قافیه می آیند. برای شناخت سجع باید آن ها را کنار گذاشت و به واژه ی قبل از آن توجه کرد.

مثال: طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل است.

انواع سجع :

سجع را به سه نوع زیر تقسیم کرده اند :

الف) سجع متوازی :

هر گاه کلمات مسجع در وزن و واج یا واج های پایانی یکسان باشند، به این نوع سجع «سجع متوازی» گفته می شود.

به دو مثال زیر دقت کنید :

- 1) کارها به صبر پُر آید و مستجمل به سر دُر آید.
- 2) همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

فرمول سجع متوازی : اشتراک در واج یا واج های پایانی + اشتراک در وزن

ب) سجع -مُطَرَّف :

هر گاه کلمات مسجع در وزن مختلف، ولی در واج های پایانی یکسان باشند؛ به این نوع سجع، «سجع مُطَرَّف» گفته می شود.

به دو مثال زیر دقت کنید :

- 1) علم از بهر دین پُروریدن است نه از بهر دنیا خوردن.
- 2) محبت را غایت نیست از بهر آن که محبوب را نهایت نیست.

در این دو مثال، کلمات مسجع «پُروریدن و خوردن» در مثال اول و کلمات مسجع «غایت و نهایت» در مثال دوم، در واج های آخر یکسان هستند، اما هم وزن نیستند. این نوع سجع را «سجع مُطَرَّف» می گویند.

فرمول سجع مطرف : اختلاف در وزن و اشتراک در واج یا واج های پایانی.

ج) سجع متوازن :

هر گاه کلمات مسجع در وزن یکسان و در واج های پایانی اختلاف داشته باشند، به این نوع سجع، «سجع متوازن» گفته می شود.

به دو مثال زیر دقت کنید :

- 1) طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل است.
- 2) مُلک بی دین باطل است و دین بی مُلک ضایع.

در این دو مثال، کلمات مسجع «عزیز و ذلیل» در مثال اول و کلمات مسجع «باطل و ضایع» هم وزن هستند اما واج های پایانی آنها یکسان نیست. به این نوع سجع، «سجع متوازن» گفته می شود.

فرمول سجع متوازن : اشتراک در وزن و اختلاف در واج یا واج های پایانی

☑ **نکته 1:** سجع، بیشتر در نثر به کار رود اما در شعر نیز نمونه هایی از آن را می توان یافت.

به سجع های بیت های زیر دقت کنید:

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود
ور صد ستم داری روا، با آن ستمکاری خوشم
وانگه به یک پیمانه می، با من وفاداری کند

(1) در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سجن
(2) خواهی مرا گر بی نوا، در دلم را بی دوا
(3) اول به بانگ نای و نی، آرد به دل پیغام وی

✓ **نکته 2:** ارزش موسیقایی سجع متوازی از همه بیشتر و سجع متوازن از همه کمتر است.

✓ **نکته 3:** فایده ی سجع ایجاد موسیقی در نثر و افزایش موسیقی در شعر است.

✓ **نکته 4:** سجعی که به تکلف خلق شود ارزش هنری ندارد.

✓ **نکته 5:** نثر و شعری که سجع در آن به کار رود، مسجع نام دارد.

سجع در یک نگاه			
نام سجع	وزن	روی	مثال
متوازی	✓	✓	رحمت، زحمت
متوازن	✓	-	کام، کار
مُطَرَّف	-	✓	مال، آمال

1- سجع در لغت به معنی آواز کیوتر است.

2- کلمات سجع باید در بیش از دو جمله باشند.

مثال: آواز پرواز کیوتر را به خاطر بسپار. ← سجع ندارد.

3- کلمات سجع در کنار هم تضمین المزدوج نام دارد.

مثال: به کوش هوش نبوش.

4- نثری که در آن سجع باشد، مسجع نامیده می شود.

5- پایه گذاری سجع توسط خواجه عبدالله انصاری، اما نماینده ی کامل آن سعدی است.

موازنه

هر گاه سجع های متوازن دو (یا چند) جمله دو به دو مقابل هم قرار گیرند، آرایه ی موازنه پدید می آید. موازنه در واقع هم آهنگ کردن دو یا چند جمله است با تقابل سجع های متوازن.

به مثال زیر دقت کنید:

این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت ؟

وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید ؟

✓ **نکته مهم:** موازنه در شعر و نثر فارسی دو گونه است:

الف) موازنه ای که صرفاً حاصل تقابل سجع های متوازن است که این نوع موازنه در شعر و نثر فارسی اندک است.

به مثال زیر دقت کنید:

عقل ارچه بزرگ طفل راحت

چرخ ارچه رفیع خاک پایت

(ب) گاه در موازنه علاوه بر تقابل سجع های متوازن از تقابل سجع های متوازی هم استفاده می شود. در شعر و نثر فارسی بیشتر موازنه ها از این نوع است. در توضیح این مطلب باید گفت هر گاه دو جمله داشته باشیم که در این دو جمله سجع های متوازن در مقابل هم و سجع های متوازی در مقابل هم قرار گیرند؛ آرایه موازنه پدید می آید.

به مثال زیر دقت کنید:

ای ذات تو و رحمت مصوّر

ای شخص تو و عصمت مجسم

☑ نکته مهم:

موازنه ای که از تقابل سجع های متوازن و متوازی به وجود می آید دو حالت دارد:

الف) در تقابل سجع های دو جمله، غلبه بر سجع های متوازن است که عموماً در شعر و نثر فارسی موازنه ها این گونه هستند.

مثال:

به هر حرفی که در منشور خاک است

به هر نقشی که در فردوس پاک است

در موازنه ی این بیت، غلبه بر سجع های متوازن است.

(ب) در تقابل سجع های دو جمله غلبه بر سجع های متوازی است. این حالت از موازنه در شعر و نثر فارسی اندک است.

مثال:

گلیم شقاوت یکی در برش

کلاه سعادت یکی بر سرش

در موازنه ی این بیت، غلبه بر سجع های متوازی است.

ترصیع

ترصیع تقابل صرف سجع های متوازی در دو یا چند جمله است. ترصیع زمانی پدید می آید که همه سجع ها متوازی باشند و این سجع های متوازی مقابل هم قرار گیرند.

به دو مثال زیر دقت کنید:

مرگ بی مرگی بود ما را حلال

برگ بی برگی بود ما را نوال

هر مصراع از این بیت یک جمله است. سجع های متوازی دو جمله روبروی هم قرار گرفته اند و آرایه ی ترصیع پدید آمده است.

رهانددگردن از بارغُل طمع

فشاندادمن از خارذل طمع

هر مصراع از این بیت یک جمله است. سجع های متوازی دو جمله مقابل هم قرار گرفته اند و آرایه ی ترصیع پدید آمده است.

تمرین کنید.

در مثال های داده شده ترصیع و موازنه را بررسی کنید.

در گـردن پیـر خانقـاه
ورراه وفاگیری جان در قدمت ریزم
عقل ارچه بزرگ طفل راهت
ما چو چنگیم و صدا در ما ز توس
عشق گفت: من عبیر نافه ی تسلیم
درباطنش غیب نمیی دانم
خراب باده ی لعل تو هوشیارانند
وگر نه عاشق و معشوق رازدارانند
غنچه باشی کودکان تبرکنند
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

1) ای چرخ کبود، ژنده دلقی
2) گر عزم جفا داری، سر در رخت اندازم
3) چرخ ارچه رفیع خاک پایت
4) ما چو ناییم و نوا در ما ز توس
5) عقل گفت: من دبیر مکتب تعلیم
6) بر ظاهرش عیب نمیی بینم
7) غلام نرگس مست تو تاجدارانند
8) تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
9) دانه باشی مرغکان تبرچنند
10) یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود

جناس

جناس، شباهت دو یا چند واژه در تلفظ و نوشتار است با اختلاف در معنی.

به چهار گروه از واژگان زیر دقت کنید:

- 1- روان (روح و جان) - روان (رونده، جاری)
- 2- گُل - گِل
- 3- حکایت - شکایت
- 4- کار - کارد

✓ **نکته 1:** آرایه های جناس مبتنی بر نزدیکی هر چه بیشتر واج ها (صامت ها و مصوت ها) است به طوری که واژه ها از حیث تلفظ هم جنس به نظر آیند.

✓ **نکته 2:** جناس حداقل در سطح دو واژه مطرح می شود. به دو واژه ی هم جنس با معنی متفاوت که در یک مصراع یا بیت به کار می رود «ارکان جناس» یا «پایه های جناس» می گویند.

جناس انواع گوناگونی دارد که بهتر است پیش از بررسی هر کدام، با نام و اصطلاحات آنها آشنا شویم.

انواع جناس:

- 1- جناس تام
- 2- جناس ناقص
- الف) جناس ناقص حرکتی
- ب) جناس ناقص اختلافی
- ج) جناس ناقص افزایشی

جناس تام :

جناس تام یکسانی دو واژه (دو پایه ی جناس) در تلفظ و نوشتار است با اختلاف در معنی . به عبارت دیگر دو واژه از حیث لفظ (مجموعه ی صامت ها و مصوٰت ها) یکسان است و در معنی مختلف.

به مثال های زیر دقت کنید :

بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم
کس اندر عهدها مانند وی نیست
غم خویش در زندگی خود خور که خویش
تا دیده ی من بر رخ زیبای تو باز است
ولی ترسم به عهد ما نپاید
به مرده نپردازد از حرص خویش

✓ **نکته:** جناس تام در مقایسه با دیگر گونه های جناس، موسیقایی ترین نوع جناس است؛ زیرا دو پایه ی جناس در کلام کاملاً از حیث لفظ یکسان هستند و تنها در معنی مختلف هستند. حال آن که دیگر گونه های جناس، علاوه بر تفاوت معنایی، تفاوت های اندکی هم در لفظ با هم دارند.

جناس ناقص حرکتی :

اختلاف در مصوٰت های کوتاه (حرکات)

جناس ناقص حرکتی یکسانی دو یا چند واژه (پایه های جناس) در صامت ها و اختلاف آنها در مصوٰت های کوتاه (حرکات - - -) است. مثل : خَلَق/خُلِق
مهر/مهر مُلک/مَلک گند/گُند.

به دو مثال زیر دقت کنید.

ای گدایان خرابات خدا یار شماست
چشم انعام مدارید ز انعامی چند
در این بیت به دو واژه ی «انعام و انعام» به معنی «نعمت بخشیدن است» و «انعام» به معنی «چهار پایان» است. این دو واژه در صامت ها مشترک هستند، ولی در مصوٰت های کوتاه با هم تفاوت دارند و جناس ناقص حرکتی محسوب می شوند.

این بانگ ها از پیش و پس بانگ رحیل است و جَرَس
هر لحظه ای نَفَس و نَفَس سر می کشد در لامکان
در این بیت دو واژه ی «نَفَس و نَفَس» در صامت های مشترک هستند، ولی در مصوٰت های کوتاه و معنی با هم تفاوت دارند و جناس ناقص حرکتی محسوب می شوند.

✓ **نکته:** قدما «جناس ناقص حرکتی» را «جناس ناقص» یا «محرّف» می نامیدند.

جناس ناقص اختلافی :

جناس ناقص اختلافی، اختلاف دو واژه (دو پایه ی جناس) در حرف اول، وسط یا آخر است. مراد از حرف در این نوع جناس، صامت ها و مصوٰت های بلند هستند. مثل : بخت/ارخت بازار/بیزار یاد/یار

در پایه ی جناس در جناس اختلافی از نظر تعداد حروف (صامت ها و مصوٰت ها) دقیقاً با هم برابر هستند، فقط در یک حرف (صامت یا مصوٰت بلند) با هم اختلاف دارند.

مثال : مگذران روز سلامت به سلامت حافظ
چه توقّع ز جهان گذران می داری
در این بیت بین دو واژه ی «سلامت و سلامت» جناس ناقص اختلافی وجود دارد و اختلاف این دو واژه در حرف اول است.

جناس ناقص اختلافی از حیث جایگاه اختلاف حرف در پایه های جناس، به سه گونه ی زیر دیده می شود.

الف) اختلاف در حرف اول

دو پایه ی جناس فقط در حرف (صامت) اول اختلاف دارند و باقی حروف همسان هستند. مثل «کیش» و «ریش» در بیت زیر :

هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آید ما نیز یکی باشیم از جمله ی قربان ها

ب) اختلاف در حرف وسط

دو پایه ی جناس فقط در حرف وسط (صامت یا مصوّت بلند) با هم اختلاف دارند و باقی حروف همسان هستند. مثل «گلزار و گلنار» در بیت زیر :

باغبان همچو نسیم ز در خویش مران کاب گلزار تو از اشک چو گلنار من است

ج) اختلاف در حرف آخر

دو پایه ی جناس فقط در آخرین حرف (عموماً صامت) با هم اختلاف دارند و باقی حروف همسان هستند. مانند «خروش و خروس» در بیت زیر :

بدانکه که خیزد خروش خروس ز در گاه بر خاست آوای کوس

☑ **نکته مهم:** زمانی دو واژه را جناس ناقص اختلافی می خوانیم که اختلاف آنها بیش از یک حرف نباشد. اگر اختلاف آنها بیش از یک حرف باشد، جناس ناقص اختلافی محسوب نمی شود.

مثال :

ای قصه ی بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور زیر رویت روایتی

در این بیت، بین دو واژه ی «حکایت و روایت» به دلیل اختلاف در دو حرف، جناس وجود ندارد.

جناس ناقص افزایشی :

افزایش در اول، وسط و آخر

جناس ناقص افزایشی، گونه ای دیگر از جناس ناقص است که یک پایه ی جناس نسبت به دیگر پایه، یک حرف در اول، وسط یا آخر اضافه دارد و باقی حروف همسان هستند. مثل : قدم/مقدم جان/جهان سر/سرو

مثال :

در بیت زیر «باده» و «باد» جناس ناقص افزایشی است.

بیا که قصر آمل سخت سست بنیاد است بیا ر باده که بنیاد عمر بر باد است

الف) افزایش در حرف اول

یک پایه ی جناس نسبت به پایه ی دیگر، یک حرف (صامت) در اول اضافه دارد و باقی حروف همسان هستند. مثل «قدم و مقدم» در بیت زیر :

شادی مجلسیان در قدم و مقدم تو است جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت

(ب) افزایش در حرف وسط

یک پایه ی جناس نسبت به پایه دیگر، یک حرف در وسط اضافه دارد و باقی حروف همسان هستند. حرفی را که در اول و آخر نباشد وسط می گوئیم. مثل «دست» و «دوست» در بیت زیر :

بشـنو ای خـردمـند از آن دوست، دست که با دشـمنانت بـود همـنشست

(ج) افزایش در حرف آخر

یک پایه ی جناس نسبت به دیگر پایه، یک حرف در آخر اضافه دارد و باقی حروف همسان هستند مثل : «شفق» و «شفقت» در بیت زیر :

اشـک مـن رنـگ شـفـق یـافت ز بـی مـهـری یـار طـالـع بـی شـفـقت بـین کـه در ایـن کـار چـه کـرد

☑ **نکته مهم:** زمانی دو واژه را جناس ناقص افزایشی می خوانیم که یک پایه ی جناس نسبت به دیگر، بیش از یک حرف اضافه نداشته باشد، در غیر این صورت یعنی اگر افزایش بیش از یک حرف باشد، جناس ناقص افزایشی محسوب نمی شود.

مثل «جان و جانان» در بیت زیر که «جانان» نسبت به «جان» دو حرف اضافه دارد.

جان بـی جـمال جانان مـیل جـهان نـدارد هـر کـس کـه ایـن نـدارد حـقاً کـه آن نـدارد

نتیجه گیری نهایی درباره ی جناس های ناقص

دو واژه در سه حالت جناس ناقص دارند :

- 1) اختلاف در مصوّت های کوتاه (حرکتی)
- 2) اختلاف در نوع حروف (اختلافی)
- 3) اختلاف در تعداد حروف (افزایشی)

ارزش جناس ناقص به موسیقی لفظی است که در کلام می آفریند.

اشتقاق

استفاده از واژگان هم ریشه را در بدیع «اشتقاق» می نامند. به عبارت دیگر اشتقاق هم ریشگی دو یا چند واژه است که سبب می شود بعضی حروف آن ها مشترک باشد. در اشتقاق دو واژه حداقل در دو یا سه حرف باید مشترک باشند.

به دو مثال زیر دقت کنید :

ز مشـرق سـر کـوی تـو، آفتـاب طلعت تـو اگـر طلوع کـند طالعم هـمـایـون اسـت

در این بیت سه واژه ی «طلعت، طلوع، طالع» هم ریشه هستند و در سه صامت «ط، ل، ع» مشترک هستند.

چشم آسایش نـدارد از سـپـهر تـیـزرو سـاقـیا! جـامی بـه مـن دـه تـا بیاسایم دمی

در این بیت دو واژه ی «آسایش و بیاسایم» از یک ریشه هستند و در سه واج «ا، س، ا» مشترک هستند.

☑ **نکته ی 1:** واژگان هم ریشه ممکن است واژگان عربی باشد. مثل سه واژه ی «طلعت، طلوع و طالع» در مثال اول. و یا ممکن است واژگان فارسی باشند. مثل دو واژه ی «آسایش و بیاسایم» در مثال دوم.

✓ **نکته مهم:** واژگان هم ریشه عموماً با هم جناسی نمی سازند، زیرا اختلاف آنان در اکثر موارد بیش از یک حرف است. اما گاه مشاهده می شود دو واژه ای که هم ریشه هستند، تنها در یک حرف با هم اختلاف دارند. مانند «حریم، حرم»، «شعر، شاعر» و «رنج، مرنج» که در این حالت هم جناس دارند و هم اشتقاق. پس جناس های هم ریشه، اشتقاق نیز خواهند بود.

به مثال های زیر دقت کنید:

دلا! ز رنج حسودان مرنج و واثق باش که بد به خاطر امیدوار ما ترسد

در این بیت میان «رنج و مرنج» جناس دیده می شود و از سوی دیگر، این دو واژه هم ریشه هستند، زیرا از مصدر «رنجیدن» پدید آمده اند. حال اگر اختلاف دو واژه ی هم ریشه بیش از یک حرف باشد و تنها با هم، هم ریشه باشند فقط اشتقاق خواهند داشت.

مانند «طلعت، طلوع، طالع» یا «شاعر و شعور» در مصراع زیر:

«شاعری قدر تو داند که شعوری دارد»

چند مثال بیشتر:

1- گل خندان که نخندد، چه کند
عَلَم از مُشک نبندد چه کند
دو واژه ی «خندان و نخندد» با هم اشتقاق دارند و در سه صامت «خ، ن، د» مشترک هستند.

2- من که باشم در آن حَرَم که صبا
پرده دار حَریم حرمت اوست
دو واژه ی «حرم و حریم» هم ریشه اند و با هم اشتقاق دارند و در سه صامت «ح، ر، م» مشترک هستند.

3- ای دلیل دل گم گشت خدا را مددی
که غریب ار نبرد ره به دلالت برود
دو واژه ی «دلیل و دلالت» هم ریشه هستند و با هم اشتقاق دارند و در دو صامت «د، ل» مشترک هستند.

4- صبا! خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز
بُود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم
دو واژه ی «نظر و منظر» هم ریشه اند، با هم اشتقاق دارند و در سه صامت «ن، ظ، ر» مشترک هستند. در ضمن بین «نظر و منظر» جناس هم وجود دارد.

5- گر تیغ برکشد که مَحَبّان همی زَنِم
اول کسی که لاف مَحَبّت زَنَد، مَنِم
«زَنِم، زَنَد» و «مَحَبّان، مَحَبّت» واژه های هم ریشه اند و با هم اشتقاق دارند.

6- بینند نه این صنع که من می بینم
همه خوانند نه این نقش که من می خوانم
«بینند، می بینم» و «خوانند، می خوانم» واژه های هم ریشه اند و با هم اشتقاق دارند.

7- سایه ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟
ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
دو واژه ی «عاشق و معشوق» هم ریشه اند و با هم اشتقاق دارند و در سه صامت «ع، ش، ق» مشترک هستند.

تکرار

هرگاه یک یا چند واژه در شعر تکرار شود به گونه ای که بتواند بر موسیقی درونی شعر بیافزاید و تأثیر سخن را بیشتر سازد آرایه ی تکرار پدید می آید.

به دو مثال زیر دقت کنید.

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار

در این بیت واژه ی «قطره» در مصراع اول و واژه ی «خیره» در مصراع دوم، دو بار تکرار شده است.

گفتی ز خاک بیشتریند اهل عشق من از خاک بیشترینه که از خاک کمتریم

در این بیت واژه ی «خاک» سه بار و واژه ی «بیشتر» دوبار تکرار شده است. تکرار در شعر به دو شکل زیر دیده می شود:

الف) تکرار منظم

گاه یک واژه حداقل دو بار پشت سر هم در شعر تکرار می شود.

فتادیم، فتادیم بدان سان که نخیزیم نددانیم، نددانیم چه غوغاست، خدایا

ب) تکرار نامنظم

گاه یک واژه به صورت پراکنده و نامنظم در شعر تکرار می شود. مانند تکرار «خیال» و «کسی» در بیت زیر.

خیال روی کسی در سر است هر کس را مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

تصدیر

اگر واژه ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می نامند. مانند تکرار واژه ی «آدمی» در آغاز و پایان بیت زیر.

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر باید ساخت و از نو آدمی

✓**نکته 1:** تصدیر گونه ای خاص از تکرار است که یک واژه در ساخت یک بیت تقریباً در جایگاهی مشخص و با فاصله ای نسبتاً معین دوبار تکرار می شود.

✓**نکته 2:** در تصدیر جایز است که یک واژه نزدیک به اول و آخر بیت تکرار شود. مانند تکرار واژه ی «قفا» در بیت زیر.

سرم فدای قفای ملامت است چه باک گرم بود سخن دشمن از قفا ای دوست

✓**نکته 3:** در تصدیر تفاوت معنایی دو واژه ی همگون و یکسان در آغاز و پایان بیتی تکرار می شود، شرط نیست. ولی دو واژه ی همسان که در آغاز و پایان بیتی تکرار می شود، در معنی متفاوت هستند که در این حالت علاوه بر آرایه ی تصدیر، با آرایه ی جناس تام نیز روبرو هستیم.

به این بیت زیبای حافظ دقت کنید:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز ورنه، هرگز گل و نسرین ندمد ز آهن و روی

واژه ی «روی» در آغاز و پایان این بیت تکرار شده است و آرایه ی تصدیر پدید آمده است. از طرفی دیگر واژه ی «روی» در مصراع اول به معنی «چهره» و در مصراع دوم به معنی «نوعی فلز» است، که جناس تام نیز است.

نکته ی 4: تصدیق مختص به شعر نیست در نثر هم گاهی دیده می شود. مثل تکرار واژه ی «بیگانه» در آغاز و پایان عبارت منثور زیر.

«بیگانه که دوست باشد خویش است و خویش که دشمن باشد بیگانه»

چند مثال بیشتر :

- 1- طَیْران مرغ دیده ی تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی طَیْران آدمیت
واژه ی «طیران» در ابتدای مصراع اول و پایان مصراع دوم تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 2- چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مست را که کس آهوی وحشی را از این خوش تر نمی گیرد
واژه ی «خوش» در ابتدا و انتهای بیت، تکرار شده است و آرایه ی تصدیق پدید آمده است.
- 3- بار بی اندازه دارم بر دل از سودای عشقت آخر ای بی رحم باری از دلی بگیر، باری
واژه ی «بار» در ابتدا و انتهای بیت، تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 4- گر برود جان ما در طلب وصل دوست حیف نباشد که دوست، دوست تر از جان ماست
واژه ی «جان» تقریباً در ابتدا و انتهای بیت، تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 5- چون شمع نکوروی در رهگذر باد است طرف هنری بر بند از شمع نکوروی
واژه ی «نکوروی» در ابتدا و انتهای بیت، تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 6- گل، آن جهانی است ننگجد در این جهان در عالم خیال چه گنجد خیال گل
واژه ی «گل» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 7- هم نظری، هم خبری هم قمران را قمری هم شکر اندر شکر اندر شکر، اندر شکری
واژه ی «شکر» چهار بار در مصراع دوم تکرار شده است و آرایه ی تکرار به وجود آمده است.
- 8- چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد
واژه ی «نماز» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 9- خواب و خورت ز مرتبه ی خویش دور کرد آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی
«خواب و خور» در ابتدا و انتهای بیت تکرار شده است و آرایه ی تصدیق بوجود آمده است.
- 10- ای جان جان جان، ما نامدیم از بهر نان بر چه گدا رویی مکن، در بزم سلطان، ساقیا
واژه ی «جان» در مصراع اول سه بار تکرار شده است و آرایه ی تکرار به وجود آمده است.

تلمیح

تلمیح در لغت «به گوشه ی چشم اشاره کردن» است . تلمیح در اصطلاح بدیع آن است که شاعر یا نویسنده به مناسبت کلام، به بخشی از یک داستان معروف یا دانسته های تاریخی و اساطیری اشاره کند. اشاره به آیه و حدیث نیز در ضمن کلام تلمیح محسوب می شود.

به سه مثال زیر دقت کنید :

- (1) به تولای تو در آتش محنت چو خلیل
گویا در چمن لاله و ریحان بودم
«سعدی»
- (2) عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
«حافظ»
- این بیت به بخشی از آیه ی 163 سوره ی انعام (6) اشاره دارد. «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر ندارد).
(3) چنین گفت پیغمبر راست گوی
ز گهواره تا گور دانش بجوی
«فردوسی»
- این بیت اشاره به حدیث «أُطْلِبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْحَدِّ» دارد.
[نکته: تلمیحات گاه مراعات نظیر نیز هستند. تناسب بین اجزای داستانی نوعی مراعات نظیر محسوب می شود.]
- مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر
فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم
تمرین کنید.

در بیت ها و عبارت های زیر آرایه ی تلمیح را نشان داده و داستان مورد نظر را توضیح دهید.

- (1) مرا شکر منه و گل مریز در مجلس
میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد
«سعدی»
- اشاره به داستان خسرو و شیرین
(2) شاه ترکان سخن مدعیان می شنود
شرمی از مظلومه ی خون سیاوشش باد
«حافظ»
- اشاره به داستان افراسیاب (شاه ترکان) و کشته شدن سیاوش
(3) پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت
تا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم
«حافظ»
- اشاره به داستان حضرت آدم و رانده شدن از بهشت
(4) ای پریشان کوی مسکین، پرده دیگر کن
پور داستان جان ز چاه نابردار در نخواهد بُرد
«مهدی اخوان ثالث»
- اشاره به داستان کشته شدن رستم به دست شغاد
(5) این مه، که چون منیژه لب چاه می نشست
گریبان به تازیانه ی افراسیاب رفت
«فریدون مشیری»
- اشاره به داستان بیژن و منیژه از داستانهای شاهنامه
(6) از حسرت لب شیرین هنوز می بینم
که لاله می دمدم از خون دیده ی فرهاد
«حافظ»
- اشاره به داستان شیرین و فرهاد

7) چو گُل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن که قارون را غط ها داد سودای زرانددوی

«حافظ»

اشاره به داستان قارون پسر عموی حضرت موسی

درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه نهاده همی نالید که : یا غفور، یا رحیم، تو دانی که ظلم و جهول چه آید. تلمیح در پایان جمله های گلستان است. «ظلم و جهول» اشاره ای است به بخش پایانی آیه ی 72 سوره احراز (33) :
«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

یوسف صدیق (ع) در خشکسال سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکند.

اشاره به داستان حضرت یوسف در خشکسالی مصر

تضمین

آوردن آیه ی قرآن، حدیث، بیت یا مصرعی از شاعری دیگر را در میان کلام تضمین می گویند.

به چهار مثال زیر دقت کنید:

1) چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
«جنات تجری تحتها الأنهار» بخشی از آیه ی هشتم سوره ی البنيه (98) است که شاعر آن را عیناً در کلام خود به کار برده است.

2) درویشی بی معرف نیارامد تا فقرش به کفر انجامد : کاد الفقر أن یكون کفراً

«سعدی»

«کاد الفقر أن یكون کفراً» (فقر ممکن است به کفر منجر شود) حدیثی است که سعدی آن را تضمین کرده است.

3) چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
«میازار موری که دانه کش است»
در این مثال بیت دوم از فردوسی است که سعدی عیناً آن را در سخن خویش آورده است.

4) حافظ از جور تو، حاشا که بگرداند روی
«من از آن روز که در بند توام آزادم»

مصرع دوم این بیت از سعدی است که حافظ آن را تضمین کرده است.

☑ نکته : در کتاب درسی ذکر شده است، اگر شاعر یا نویسنده ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته در اثنای سخن خود بیاورد، بهتر و منطقی آن است که تضمین خوانده شود. مانند:

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ای زرد در بیابانست دهد باز

«سعدی»

چند مثال دیگر:

در شعرها و جمله های زیر آرایه ی تضمین را بیابید و مورد تضمین شده را تعیین کنید.

1) چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوش تر بنوازد این نو را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
بیت دوم «همه شب در این ...» از حافظ است که شهریار آن را تضمین کرده است.

«نظامی»

محنت مغلّیس چراسست کشتی کشتی

«ناصر خسرو»

فرمان برمت جاننا بنشینم و برخیزم

(2) نعمت مینعم چراسست دریا دریا

(3) گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز

✓ نکته: استفاده از دو فعل مثبت و منفی از مصدری یکسان هم تضاد محسوب می شود و از تضادهای هنرمندانه و لطیف است.

مانند:

ز دیده می روی اما نمی روی از یاد

«حسین منزوی»

سفر به خیر گل من که می روی با باد

در مصراع دوم بین دو فعل «می روی و نمی روی» که از مصدری یکسان (از مصدر رفتن) هستند، تضاد وجود دارد.

- تضاد قدرت تداعی دارد و از این رو سبب تلاش ذهنی می شود.
- تضاد در شعر و اثر به کار می رود.

تناقض

تناقض در لغت به معنی «نقض کردن یکدیگر» یا «آن چه یکدیگر را نقض می کند» است. تناقض در واقع ایجاد تضاد در یک امر است، یعنی نسبت دادن دو امر متضاد به یک چیز که از نظر منطقی پذیرفتنی نیست و در ظاهر بی معنی به نظر می آید. (اجتماع نقیض محال است)

به دو مثال زیر دقت کنید:

دست غریق یعنی فریادی صدایم

«بیدل»

گوش ترخمی کو کز ما نظر نبوشد

در مصراع دوم «فریاد بی صدا» یک تناقض است. «فریاد» و «بی صدا» متناقض یکدیگر هستند زیرا نمی شود فریاد را با صفت بی صدایی توصیف کرد. به بیان دیگر، «بی صدایی» ناقض وجود «فریاد» است.

در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

«سعدی»

ما با توایم. با تو نه ایم اینت بلعجب

در مصراع اول «ما با توایم و با تو نه ایم» یک تناقض است، زیرا نمی توان با کسی بود و در همان حال با او نبود. این امر از نظر منطقی پذیرفتنی نیست.

چند نمونه تناقض دیگر:

چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

«سعدی»

از دشمنان برنشد شکایت به دوستان

مرگ بی مرگی بود ما را حلال

«مولانا»

برگ بی مرگی بود ما را نوال

دانه ما دانه ی بی دانگی

«سعدی»

ما نه مرغان هوا نی خانگی

تمرین کنید.

آرایه ی تناقض را در بیت های زیر بیابید.

رفتن به سوی آتشم از آب خوش تر است

«سعدی»

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

«حافظ»

خرم آن کس کو بدین غم شادمانی می کند

«سلمان ساوجی»

فقیـران مـنعم، گـدایان شاه

«سعدی»

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

«حافظ»

ندیدم همچو تو پیدا و پنهان

«مولوی»

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی

«حافظ»

اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را

«بیدل»

1) زان سوی بحر آتش گر خوانیم به لطف

2) دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

3) می خورم جام غمی هم دم به شادی رخت

4) چنـین نقـل دارم ز مـردان راه

5) از خلاف آمد عادت به طلب کام که من

6) مثال عشق پیدایی و پنهان

7) ز کوی یار می آید نسیم باد نوری

8) فلک در خاک می غلتید از شرم سرافرازی

حس آمیزی

حس آمیزی در واقع آمیختن دو یا چند حس است در کلام به گونه ای که ایجاد موسیقی معنوی به تأخیر سخن بيفزايد و سبب زیبایی آن شود.

به دو مثال زیر دقت کنید:

ز حتم می دهد از بس که سخن شیرین است

«سعدی»

گفته بودم که دگر شعر نگویم که مگس

شیرین بودن سخن یک حس آمیزی است زیرا سخن با گوش قابل شنیدن است

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم

«شنیدن بو» در مصراع اول یک حس آمیزی است. زیرا «بو» شنیدنی نیست.

☑ **نکته:** ترکیب های وصفی از قبیل «قیافه با نمک»، «صدای گرم»، «سخن شیرین»، «کلام روشن» و... که موصوف و صفت از دو حس مختلف هستند، حس آمیزی محسوب می شوند.

تمرین کنید.

در جمله ها، بیت ها و مصراع های زیر آرایه ی حس آمیزی را بیابید.

1) خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آنها چشاند.

«آیه ی 113 سوره نحل»

«سپهری»

2) تیرگی می آید/دشت می گیرد آرام/قصه ی رنگی روز/ میرود رو به تمام.

(3) مثل این است که شب نمناک است/دیگران را هم غم هست به دل /غم من لیک /غمی غمناک است.

«سپهری»

رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم

(4) بوی دهن تو از چمن می شنوم

«مولوی»

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

(5) از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر

«حافظ»

(6) نجوای نمناک علف ها را می شنوم.

«سپهری»

(7) با من بیا به خیابان تا بشنوی بوی زمستانی که در باغ رخنه کرده.

«سلمانی هراتی»

بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقارا

(8) به ترانه های شیرین، به بهانه های رنگین

«مولوی»

(9) آشنا هستیم با سرنوشت تر آب، عادت سبز درخت

روشنی را بچشیم.

«سپهری»

ایهام

ایهام در لغت به معنی «به گمان افکندن دیگران» است. ایهام در اصطلاح بدیع آوردن واژه ای است با حداقل دو معنی که یکی نزدیک به ذهن (معنای نزدیک که نخست دریافت می شود) و دیگری دور از ذهن (معنای دور که با درنگ و تأمل دریافت می شود) باشد. مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است.

به چند مثال در این زمینه دقت کنید:

امشب بگذشت خواهی دوش

(1) آن آب که دوش تا سحر بود

واژه ی «دوش» در مصراع دوم ایهام دارد به دو معنی : (1) شانه ، (2) دیشب
با توجه به معنی ایهامی «دوش» مصراع دوم را می توان به دو صورت زیر معنی کرد:
الف) امشب آب از شانه بالاتر می رود.
ب) امشب آب از دیشب هم بالاتر می رود.

(2) دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر

گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

واژه ی عهد در مصراع دوم ایهام دارد به دو معنی : (1) پیمان، (2) روزگار

(3) هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید

در رهگذر باد نگهبان لاله بود

واژه ی «لاله» در مصراع دوم ایهام دارد : (1) گل لاله ، (2) نوعی چراغ که آن را به شکل گل لاله می ساختند.

✓ **نکته 1:** زمانی می توانیم آرایه ی ایهام را دریابیم که به معنای مختلف واژه ها و عبارت ها آگاه باشیم.

✓ **نکته 2:** ایهام را با جناس نام نباید اشتباه کرد. جناس نام آوردن دو واژه ی همسان است در کلام که دو معنی داشته باشند، حال آن که ایهام یک واژه در

بافت کلام به گونه ای به کار می رود که دو معنی از آن برداشت می شود.

تمرین کنید:

در بیت های زیر آرایه ی ایهام را بیابید و معانی مختلف واژه ای که این آرایه را پدید می آورد، برشمارید.

- | | |
|---|---|
| چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم
«مولوی» | 1) جان ریخته شد با تو، آمیخته شد با تو |
| خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
«حافظ» | 2) نرگس مست نوازش کن مردم دارش |
| ای بی خبر ز لذت شرب مُدام ما
«حافظ» | 3) ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم |
| چون که زدی بر سر من، پست و گدازنده شدم
«مولوی» | 4) چشمه ی خورشید تویی، سایه گه بید منم |
| تا دیده نبیندت به جز راست
«سعدی» | 5) چشم چپ خویش تن بر آرم |
| زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
«حافظ» | 6) میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس |
| جانب هیچ آشنا نگه ندارد
«حافظ» | 7) دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری |
| عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش
«حافظ» | 8) کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود |

ایهام تناسب

ایهام تناسب در واقع آمیزه ای از دو آرایه ی ایهام و مراعات نظیر است؛ یعنی از سویی با آرایه ی ایهام سر و کار داریم و از سویی دیگر با آرایه ی مراعات نظیر.

به دو مثال زیر دقت کنید:

- | | |
|--|---|
| ماهم این هفته برون رفت و به چشم سالی است
واژه ی «ماه» در این بیت استعاره از معشوق است و همین معنی در بیت پذیرفتنی و مورد نظر است، اما واژه ی «ماه» در معنی دوم خود، یعنی سی روز با هفته و سال تناسب معنایی دارد و یک مراعات نظیر می سازد. | حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است
ای خوشا دامن صحرا و گریبان چاکی
«حافظ» |
| دلم از مدرسه و صحبت شیخ است ملول
«دامن» در مصراع دوم به معنی «ساحت و پهنه» است و همین معنی پذیرفتنی و مورد نظر است، اما در معنی دوم خود یعنی «نوعی لباس» با «گریبان» تناسب معنایی دارد. | |

تفاوت ایهام با ایهام تناسب :

تفاوت ایهام با ایهام تناسب در این است که در ایهام گاه هر دو معنی پذیرفتنی است، اما در ایهام تناسب تنها یک معنی پذیرفتنی است و معنی دوم با کلمه یا کلماتی دیگر تناسب معنایی دارد و یک مراعات نظیر می سازد.

به مثال های زیر دقت کنید:

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم | ای بی خبر ز لذت شرب مُدام ما |
|---------------------------------|------------------------------|

«حافظ»

واژه ی «مدام» در مصراع دوم ایهام دارد به دو معنی: 1) شراب، 2) همیشه، همواره، پیوسته، پی در پی.
هر دو معنی واژه «مدام» در مصراع دوم پذیرفتنی است و مصراع دوم را می توان به دو شکل زیر معنی کرد:

1) ای کسی که از لذت نوشیدن شراب مای بی خبر هستی.

2) ای کسی که از لذت نوشیدن همیشه و پی در پی مای بی خبر هستی.

خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت

مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت

«حافظ»

واژه ی «مدام» در مصراع اول به معنی «همیشه» است و این معنی در بیت پذیرفتنی است و درست است، اما «مدام» در معنی دوم خود؛ یعنی «شراب» با مست و خراب تناسب دارد. معنی دوم واژه ی «مدام» در مصراع اول پذیرفتنی نیست زیرا مصراع اول را نمی توان با معنی دوم واژه ی مدام، یعنی شراب معنی کرد.

لَفّ و نَشْر

«لَفّ» در لغت به معنی «پیچیدن» است و «نشر» در لغت به معنی «گستردن و باز کردن» است. آرایه ی لَفّ و نشر در کلام بدین گونه پدید می آید: ابتدا دو یا چند واژه در یک بخش از کلام با هم می آیند (به این مرحله لَفّ می گویند) سپس توضیح آن ها در بخش یا بخش های دیگر کلام می آید. (به این مرحله نشر می گویند) رابطه ی لَفّ و نشر، «مفعول و فعل»، «فاعل و فعل»، «مُشَبَّه و مُشَبَّه به»، «مسند الیه و مسند»، «اسم و متمم»، «اسم و صفت» و ... است.

به دو مثال زیر دقت کنید:

زلف و روی تو در اسلام صلیب و صنم اند

صنم اندر بَلَد کفر پرستند و صلیب

مصراع دوم در اصل چنین بوده است: زلف تو در اسلام صلیب است و روی تو در اسلام صنم است.

چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان

ای نور چشم مستان در عین انتظارم

مصراع دوم در اصل چنین بوده است: چنگی حزین را بنواز یا جامی را بگردان.

☑ **نکته:** در آرایه ی لَفّ و نشر با دو گروه از واژه ها روبرو هستیم، یکی واژه های گروه «لَفّ» و دیگری واژه های گروه «نشر» که واژه های گروه «نشر» به واژه های گروه «لَفّ» باز می گردد و وابسته به آن است.

لَفّ و نشر دو گونه است:

الف) لَفّ و نشر مرتّب: اگر نشرها (توضیحات) به ترتیب توزیع لَفّ ها باشد، این نوع لَفّ و نشر «مرتّب» نامیده می شود.

مثال:

بیا که چشم و لبان تو مست و میگون است

نه پادشاه منادی زده است می نخورید

در این بیت «نشرها» به ترتیب توزیع «لَفّ ها» می باشد. (چشم تو مست است و لبان تو میگون است).

ب) لَفّ و نشر مشوّش (به هم ریخته): اگر نشرها (توضیحات) به ترتیب توزیع لَفّ ها نباشد، این نوع لَفّ و نشر، «مشوّش» (به هم ریخته) نامیده می شود.

مثال:

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است

و آن نه بالای صنوبر که درخت رطب است

در مصراع اول این بیت آرایه ی لفّ و نشر به کار رفته است و همانگونه که مشاهده می شود، نشرها به ترتیب توزیع لفّ ها نمی باشد.
چند مثال دیگر:

در شعرها و عبارت های زیر، آرایه ی لفّ و نشر را بیابید و با نشان دادن لفّ ها و نشرها، نوع آن را تعیین کنید.

1) فرو رفت و برفت روز نبـرد به ماهی نم خون و بر ماه گرد

«فردوسی»

«فرو رفت» و «برفت» ← لفّ / «به ماهی نم خون» و «بر ماه گرد» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

2) دو کس دشمن مُلک و [دشمن] دین اند: پادشاه بی حلم و زاهد بی علم.

«سعدی»

«دشمن مُلک» و «[دشمن] دین» ← لفّ / «پادشاه بی حلم» و «زاهد بی علم» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

3) یار من باش که زیب فلک و زینت دهر از مه روی تو و اشک چو پروین من است

«حافظ»

«زیب فلک» و «زینت دهر» ← لفّ / «از مه روی تو» و «اشک چو پروین» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

4) چو آینه است و ترازو، خموش و گویا، یار ز من رمیده که او خوی گفت و گو دارد

«مولوی»

«آینه» و «ترازو» ← لفّ/«خموش» و «گویا» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

5) دل و کشور تجمع و معمور بـاد ز ملکوت پراکنـدگی دور بـاد

«سعدی»

«دل» و «کشور» ← لفّ/«تجمع» و «معمور» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

6) به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل لطیفه های زیر دام و دانه ی توسـت

«حافظ»

«خال» و «خط» ← لفّ/«دام» و «دانه» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مشوّش

7) از عفو و خشم تو دو نمونه است، روز و شب وز مهر و کین تو دو نمونه است، شـهد و سـم

مصراع اول : «عفو» و «خشم» ← لفّ/«روز» و «شب» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب
مصراع دوم : «مهر» و «کین» ← لفّ/«شهد» و «سم» ← نشر/نوع لفّ و نشر ← مرتّب

اغراق

اغراق، افراط یا زیاده روی نامعقولی است در توصیف کسی یا چیزی. به عبارت دیگر اغراق ادعای وجود صفتی در کسی یا چیزی است، به اندازه ای که حصول (حاصل شدن، دستیابی) آن صفت در آن کس یا چیز بدان حد، ناممکن یا بیش از حد معمول باشد.

به دو مثال زیر دقت کنید:

آه سـعدی ائـسر کـنـد در کـوه نکـنـد در تـو سـنـگ دل ائـری

«سعدی»

در این بیت سعدی ادعا می کند آه او در کوه اثر می کند، ولی در معشوق نامهربان و سنگ دل اثر نمی کند، این امر از آن جهت که عقلاً و عادتاً پذیرفتنی نیست، اغراق محسوب می شود.

بیابانی آمدش ناگاه پیش
ز تابیدن مهر پهنش پیش
«اسدی»

تمرین کنید.

اغراق های به کار رفته را در بیت ها و جمله های زیر بیابید و آن را توضیح دهید.

1) اگر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را از نازکی

از نازکی آزار رساند بدنش را

«طرب اصفهانی»

میان ما و رسیدن هزار فرسنگ

«سلمان هراتی»

اگر بشنود نام افراسیاب

«فردوسی»

2) دلم گرفته از این روزها، دلم تنگ است

3) شود کوه آهن چو دریای آب

4) آن فرومایه هزار من سنگ برمی دارد و طاقت یک حرف نمی آرد.

«سعدی»

تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

«سعدی»

که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

«حافظ»

ز شادی بر سر آب آمدی سنگ

«فخرالدین اسعد»

یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست

«سعدی»

کو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست

«مولوی»

گویی که لقمه ای است زمین در دهان برف

«کمال الدین اسماعیل»

5) به زیورها بیارایند وقتی خوب رویان را

6) سرود مجلس است اکنون، ملک به رقص آرد

7) چو رامین که گهی بنواختی چنگ

8) مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

9) گوشم شنید قصه ی ایمان و مست شد

10) هرگز کسی ندید بدین سان نشان برف

حُسن تعلیل

حُسن تعلیل آوردن دلیل و علتی ادبی، شاعرانه، خیال انگیز زیبا و ادعایی (نه علمی و واقعی) است برای امری که علت اصلی و واقعی آن امر نباشد. دلایلی که در حُسن تعلیل می آید از نظر منطقی پذیرفتنی نیست، اما زیبا و خیال انگیز است.

به دو مثال زیر دقت کنید:

که چندین گل اندام در خاک خفت

عجب نیست از خاک اگر گل شکافت

شکفتن گل از خاک علتی طبیعی دارد، اما شاعر شکفتن گل از خاک را بدان سبب می داند که گل اندامان (زیبا رویان) بسیاری بعد از مرگ در خاک خفته اند و بدین علت از خاک گل شکفته می شود. (ذکر علتی شاعرانه و ادبی برای شکفتن گل از خاک)

چوب را آب فرو می نبرد، حکمت، چیست؟ شرمش آید ز فرو بردن پرورده ی خویش

فرو نرفتن چوب در آب علتی علمی دارد. وزن مخصوص چوب از آب کمتر است از این رو در آب فرو نمی رود، اما شاعر فرو نرفتن چوب در آب را بدان سبب می داند که چوب (درخت) پرورده ی آب است و آب پرورده ی خود را غرق نمی کند (آوردن دلیلی ادبی و شاعرانه برای فرو نرفتن چوب در آب)

نکته: راز زیبایی حسن تعلیل در این نکته است که حسن تعلیل با وجود اینکه واقعی، علمی و عقلی نیست، مخاطب آن را از علت اصلی دل پذیر تر می یابد.

مثال بیشتر:

در شعرهای زیر آرایه ی حسن تعلیل را بیابید.

پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد

«سنایی»

1) باران همه بر جای عرق می چکد از ابر

ریزش باران از ابر علتی طبیعی دارد. اما شاعر علت ریزش باران از ابر را شرم ابر از چهره ی زیبای معشوق دانسته است.

برفت انگبین جان شیرین من

چو فرهادم آتش به سر می رود

«سعدی»

2) بگفت ای هوادار مسکین من

چو شیرینی از من به در می رود

ندید اندر جهان تاراج غم را

«نظامی»

3) چو سرو از راستی بر زد علم را

طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود

«حافظ»

4) ذره را تا نبود همت عالی حافظ

تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

«رودکی»

5) من موی خویش نه از آن می کنم سیاه

چون جامه ها به وقت مصیبت سیه کنند

پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند

«سعدی»

6) گر شاهدان نه دنیا و دین می برند و عقل

اسلوب معادله

بیتی که دارای اسلوب معادله باشد باید سه ویژگی در خود داشته باشد:

الف) مفاهیم دو مصراع برابر است (می توان بین دو مصراع = گذاشت)

ب) جای دو مصراع را می توان عوض کرد (لطمه ای به شعر نمی زند)

ج) مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است.

نکته: برای تشخیص ساده تر می توان بین دو مصراع «هم چنانکه» آورد.

مثال:

- 1) آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
- 2) دود اگر بالا نشیند گر شأن شعله نیست
- 3) بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود
- 4) چه حاجت است به تحصیل علم عارف را
- 5) نباید سخن گفت ناساخته
- 6) می رسد آزار بد گوهر به نزدیکان فزون
- 7) عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را

☑ نکته: در ابتدای مصراع دوم «که، چون، زیرا، تا» قرار دهیم اسلوب معادله نیست.

خواب در وقت سحرگاه گران منی گردد
جای چشم ابرو نگیرد زانکه آن بالاتر است
پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود
ز خود برآمده را نردبان نمی یابد
نشاید بریدن نینداخته
زخم اول بر نیام خود بود شمشیر را
دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

- 1) بیا و برگ سفر ساز و زاده برگیر
- 2) مرا چگونه نباشد حضور عیش و فراغ
- 3) برو طواف دلی کن که کعبه ی مخفی است
- 4) نه غم و نه غم پرستم، ز غم زمانه رستم
- 5) زبان درکش ای مرد بسیاردان
- 6) بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
- 7) من از رویدن خار سر دیوار دانستم

که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد
که زخم بر سر زخم است و داغ بر سر داغ
که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت
که حریف او شد ستم که در ستم ببستم
که فردا قلم نیست بر بی زبان
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
که ناکس، کس نمی گردد بدین بالا نشینی

درس اول : قواعد ترکیب

قواعد ترکیب: واحدهای کوچک زبانی طبق قواعد خاصی با هم ترکیب می شوند و بزرگترین واحد زبانی را می سازند که به آن قواعد ترکیب گفته می شوند.

الگوهای سه گانه هجایی:

- 1- صامت+مصوت: به، را، بو، او
- 2- صامت+مصوت+صامت: پر، تار، آب، این، سر
- 3- صامت+مصوت+صامت+صامت: گفت، اسم، کارد

انواع قواعد ترکیب عبارتند از:

1-قواعد واجی 2-قواعد هم نشینی 3-قواعد نحوی 4-قواعد معنایی 5-قواعد کاربردی

تعاریف این قواعد:

- 1- **قواعد واجی:** واج ها طبق الگوهای سه گانه هجایی با هم ترکیب می شوند و تکواژها و واژه ها را می سازند و واج هایی که واجگاه نزدیک به هم دارند در کنار هم نمی آیند. مثلاً «ب و پ» و «چ و ش» و «ت و د» در کنار هم نمی آیند.
- 2- **قواعد هم نشینی:** قواعد ترکیب تکواژها و واژه ها برای ساختن گروه های رایج، قواعد هم نشینی نام دارد؛ مانند: «این بچه های خوب» و «شکسته شده است».
- * طبق قواعد هم نشینی امکان تولید گروه هایی همچون «امیر کبیر دوستی است» و «بر می گشته اند داشته اند» وجود ندارد.
- 3- **قواعد نحوی:** قواعد ترکیب گروه ها (اسمی، فعلی، قیدی) برای تولید جمله ی درست دستوری، قواعد نحوی نام دارد.
- * طبق قواعد نحوی امکان تولید جمله هایی همچون «دانش آموز در درس خواندن کوشا هستند» و «تو، تو را در آینه دیدی» وجود ندارد.
- 4- **قواعد معنایی:** قواعدی که جمله های زبان فارسی را از نظر معنایی بررسی می کند و اجازه ی ورود به نظام زبان را می دهد، قواعد معنایی نام دارد.
- طبق قواعد معنایی امکان تولید جمله ی مقابل وجود ندارد:
«کتاب پرنده را شکار کرد»
- 5- **قواعد کاربردی:** قواعدی که به ما کمک می کند تا هر جمله را در جایگاه خود به کار ببریم، قواعد کاربردی نام دارد. طبق قواعد کاربردی، کاربرد جمله «متشکرم» در عبارت مقابل نادرست است:
درس هایت را خوانده ای؟ «متشکرم»

قواعد	مثال درست یا رایج	مثال نادرست یا نارایج
1 واجی	گل-میز-کتاب	چَچَچ-شَقب-شِچز
2 هم نشینی	این پنج دوست صمیمی	پنج صمیمی این دوست (ذخیره ی زبانی)
3 نحوی	من او را دیدم	من، من را زدم
4 معنایی	گل ها دشت را عطر آگین کردند	گل ها دشت را می چرند
5 کاربردی	حالت چه طور است؟ خوبم	امروز هوا چگونه است؟ خدا شما را بیامرزد

مصوت ← ا، ی، و، ء

صامت ← بی صدا

☑ **نکته:** هیچ کلمه ای در فارسی با مصوت آغاز نمی شود.

قواعد ترکیب:

قواعد واجی: هر واجی را نمی توان کنار هم چید.

مثال ← چشد → قواعد واجی باید طبق الگوی هجایی باشد.

قواعد نحوی: از نظر دستوری غلط می باشد.

مثال ← دانش آموزان وارد کلاس شد باید طبق الگوی ص 36 کتاب باشد.

قواعد هم نشینی: عوض کردن جای کلمات یک جمله

مثال ← پرورش و آموزش وزارت یا امیرکبیر دبیرستان دولتی

قواعد معنایی: از نظر معنایی، معنا نمی دهد.

مثال ← کیغم با دلخوری مدادش را تراشید.

* در قواعد معنایی کاری با آرایه ی تشخیص نداریم.

قواعد کاربردی: سوال به جواب نمی خورد.

مثال ← حالت خوب است؟ در جواب: می رم به مدرسه

درس دوم : جمله

در زبان فارسی 29 واج وجود دارد که 23 صامت و 6 مصوت را شامل می شود.

صامت : ء، پ، ت، س، ج، چ، خ، د، ش، ز، ژ، غ، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی
مصوت : اَ، اِ، اُ، اِی، وُ

تکواژ

1. آزا

الف) قاموسی: تکواژهایی هستند که معنا و کاربرد مستقل دارند، مانند: میز، رو، آفتاب
ب) دستوری: مانند: همه ی نقش نماها:
1. نشانه مفعول: را
2. حروف اضافه: برای، از، به، در و ...
3. نقش نمای اضافه: - ی ای
4. حروف ندا: ای، یا، آی
5. حروف پیوندی هم پایه ساز: و، یا، ولی، اما
6. حروف پیوند وابسته ساز: که، تا، چون، زیرا، اگر و ...

2. وابسته

الف) اشتقاقی: تکواژهایی که واژه های مشتق و جدید می سازند مانند:
شَ، مند، اِ، از، ان، گر، گری، ه، نا، با، انه، گار، چی، گاه، زار، بان، سَن نشانه
ب) واژه های جدیدی نمی سازند.
1. نشانه ی نکره: «ی»
2. نشانه های جمع: ها، ان، یان، گان، ات، جات، ون، ین
3. «می، بدون» که بر سر فعل ها می آیند.
4. نشانه ی صفت تفضیلی و عالی: «تر»، «ترین»
5. شناسه ها: مَ-ی/ دَ یا مَ-یم/ -ید/ -ند

واژه	تکواژ
آسمان	آسمان
گلاب	گل/آب
می بینم	می/بین/م
ناجوانمردی	نا/جوان/مرد/ی
ناجوانمردانگی هایش	نا/جوان/مرد/انه/گی/ها/ش
	1 تکواژ دارد
	2 تکواژ دارد
	3 تکواژ دارد
	4 تکواژ دارد
	7 تکواژ دارد

گروه: آن واحد زبانی است که از یک یا چند واژه ساخته می شوند و در ساختمان جمله به کار می رود.

گروه	واژه
ادبیات	ادبیات 1 واژه دارد
ادبیات پارسی	ادبیات /-پارسی 3 واژه دارد
ادبیات پارسی کم نظیر	ادبیات /-پارسی /-کم نظیر 5 واژه دارد
ادبیات پارسی کم نظیر ما	ادبیات /-پارسی /-کم نظیر /-ما 7 واژه دارد

مثال:

او برای دیدن پدر بزرگوار و ارزشمند خود سر از پا نمی شناخت.

تکواژ: او/برای دیدن/پدر/بزرگوار/ارزشمند/خود/سر/از/پا/نمی/شناخت/Ø

واژه: او/برای دیدن/پدر/بزرگوار/ارزشمند/خود/سر از پا نمی شناخت.

گروه: او/برای دیدن پدر بزرگوار و ارزشمند خود/سر از پا نمی شناخت.

تکواژ:

برای یک تکواژ است.

نیست «ن»/است/Ø 3 تکواژ است.

اگر کلمه ای در آخر خود «ه» چسبیده داشته باشد یا «ه» گرفته می شود یا-.

آ دو تا است «صامت»/«مصوت»

درس پنجم: مطابقت نهاد و فعل

حذف:

* گاهی برای جلوگیری از تکرار بخشی از جمله حذف می شود.

1. **حذف لفظی:** در این نوع حذف جزئی که حذف شده است نمونه ی آن دقیقاً در جمله ی قبل یا بعد وجود دارد.

مثال: نامه ی برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی

2. **حذف معنوی:** اگر خواننده و شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، حذف به قرینه ی معنوی است.

مثال: هر که بامش بیش [است] بیشتر برفش [باشد] حذف به قرینه ی معنوی

انواع حذف:

- | | |
|--|---------|
| 1- فعل | 1. معنی |
| 2- نهاد (اختیاری-جدا) | 2. لفظی |
| 3- شناسه در گذشته آنها به جنگ رفتند و کشته شد [ند] | |
| 4- جمله (در جواب بلی یا خیر می آید) | |
| 5- افعال ربطی (اسنادی) هر چه ارزاتر [است] بهتر [است] | |

درس ششم: نگارش تشریحی

گونه های مقاله از نظر شیوه ی نگارش عبارتند از:

الف. گونه ی تشریحی: مقاله هایی که حاصل دیده ها و شنیده های ماست.

ب. گونه ی تحلیلی: مقاله هایی که حاصل تأملات درونی ماست.

ج. گونه ی تحقیقی: مقاله هایی که حاصل پژوهش های ماست.

در اغلب نوشته ها، با هر زبان و در هر قالبی که باشند هدف نویسنده تشریح کامل اشخاص، وقایع و چیزهاست، آن گونه که هستند.

تشریح: یعنی شرح و بسط دادن به منظور مطالعه و دقت در یک موضوع یا مطلب به گونه ای عملی و دقیق.

رایج ترین راه تشریح، طرح پرسش هایی در مورد ابعاد مختلف یک چیز است.

تعدادی از نکات:

- نشانه های جمع «ها» از «ان» بسیار فعال تر است.
- کلماتی که با «ان» جمع بسته می شوند بیشتر در شعر و نثر ادبی کاربرد دارند.
- «ان» همیشه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی کند.
- الف. «ان» در کلمات بهاران، بامدادان و پاییزان، پسوند زمان است ← هنگام بهار، هنگام بامداد، هنگام پاییز و ...
- ب. «ان» در کلمات گیلان، کندوان و سپاهان، پسوند مکان است یعنی محل استقرار مردم گیل و ...
- ج. «ان» در کلمات کوهان و ماهان پسوند شباهت است: مانند کوه و ماه
- د. «ان» در کلمه ی شادان، پسوند قیدساز است (قید حالت)

درس هفتم: گروه فعلی

ویژگی های پنج گانه ی فعل: 1-شخص 2-زمان 3-گذر 4-وجه 5-معلوم و مجهول

زمان فعل ها:

الف. ماضی

1. ماضی ساده : بن ماضی+شناسه های ماضی: رفتم-بردید-آمدیم.
2. ماضی استمراری : می+ماضی ساده: می رفتم-می بردید-می آمدیم.
3. ماضی بعید : صفت مفعولی+بودم، بودی، بودید، بودیم، بودید، گفتند: گفته بودیم.
4. ماضی التزامی : صفت مفعولی+باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند: گفته باشم-رفته باشد
5. ماضی نقلی : صفت مفعولی+ام، ای، است، ایم، اید، اند: گفته اند-خورده اید
6. ماضی مستمر : ماضی استمراری+داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند: داشتم می گفتم

ب. مضارع

1. مضارع اخباری : می+بن مضارع+شناسه های مضارع: میروم-می آیند-می شوند
2. مضارع التزامی : بن مضارع+شناسه های مضارع: بروم-بیفتند-بیندازید
3. مضارع مستمر : مضارع اخباری+دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند: دارم می گویم

ج. آینده

آینده : مصدر مرخم (=بن ماضی)+خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند: خواهم رفت-خواهید افتاد-خواهد گسست.

گذرا کردن فعل ها: با استفاده از دو ساختار زیر می توان بن مضارع و ماضی گذرا شده ساخت.

بن مضارع ناگذر+ان ← بن مضارع گذرا شده

پر+ان ← پران: می پرانم، می پرانی و ...

بن مضارع ناگذر+اند/انید ← بن ماضی گذرا شده

خند+اند/انید ← خندانند/خندانید: خنداندم و ...

➤ برخی از مصدرها از قبیل شتافتن، زیستن، آسودن، تکوژ گذرا ساز «ان» را نمی پذیرند. برخی از مصدرها خلاف قاعده هستند:

نشستن ← نشین ← نش+ان ← نشان

شکستن ← شکن ← شک+ان ← شکان

* او کودک را به زور می نشاندد.

* باد درختان را شکاند.

➤ برخی از فعل های گذرا نیز تکواژ «ان» را می پذیرند.

* او از گربه می ترسد او را گربه می ترساندد
مفعول مفعول متتم گذرا به متتم

* او غذا را خورد غذا را به مفعول مفعول متتم گذرا به مفعول و متتم
مفعول مفعول متتم گذرا به مفعول و متتم

* هوا سرد گردید باران هوا را سرد گردانید
مفعول مفعول متتم گذرا به مفعول و متتم

➤ برای گذرا کردن بعضی فعل ها از فعل های گذرای معادل آنها استفاده می کنیم: افتادن / آمدن / رفتن / ماندن ← انداختن / آوردن / بردن / گذاشتن

تغییر معنا در فعل :

گاهی یک فعل در جملات مختلف معانی متفاوتی پیدا می کند.

علی مسابقه را برد
علی مرا از رو برد
علی کتابم را به امانت برد
علی مادرش را به خانه برد

* باید دانست که کلمه ی «برد» در هر یک از کاربردهایش فعل دیگری است.

ساختمان فعل :

فعل از اجزای تشکیل دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب

فعل ساده: فعلی است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد. (یعنی فقط از یک جزء معنی دار باشد)

آمدید ← آ
خورده بودند ← خور
شکسته شده است ← شکن

بن مضارع فعل ساده = فعل امر مفرد بدون «ب»: او / آنشین / بین / جو

فعل پیشوندی: پیشوندهای «بر / در / باز / و / ا / فرا / فرو» اگر پیش از فعل ساده بیایند، فعل پیشوندی می سازند.

بر + آمد ← برآمد

در + افتاد ← درافتاد

باز + می گردد ← باز می گردد

وا + می ماند ← وامی ماند

فرا + می رسد ← فرامی رسد

فرو + می ریخت ← فرومی ریخت

بن ضمارع فعل پیشوندی = فعل امر مفرد: برآ / درآفت / بازگرد / وامان / فرارس / فروریز

فعل مرکب: اگر به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود، فعل مرکب تشکیل می شود.

شرکت + کرد (فعل ساده) = شرکت کرد (فعل مرکب): او در این مجلس شرکت کرد.

سرد + درآورد (فعل پیشوندی) = سرد درآورد (فعل مرکب): او از همه ی مطالب سر درآورد.

☑ **نکته:** برای تشخیص فعل ساده از مرکب، اساسی باید توجه کرد که عبارتند از:

1. گسترش پذیری

2. نقش پذیری

3. ساختمان فعل را باید در جمله ای که در آن به کار رفته است بررسی کرد.

1. گسترش پذیری: اگر جزء همراه فعل (تکواژ آزاد) گسترش یابد فعل ما مرکب نیست.

- او مدام حرف می زند ← زند می بیپوده های حرف مدام او ← ^{گسترش پذیری} می زند = فعل ساده
 - او دوباره مطالعه کرده است ← ^{در نتیجه} است کرده فراوانی مطالعه باره این در او ← ^{گسترش پذیری} کرده است = فعل ساده
- * اگر «کردن» در معنای «انجام گرفتن» باشد فعل ساده است.

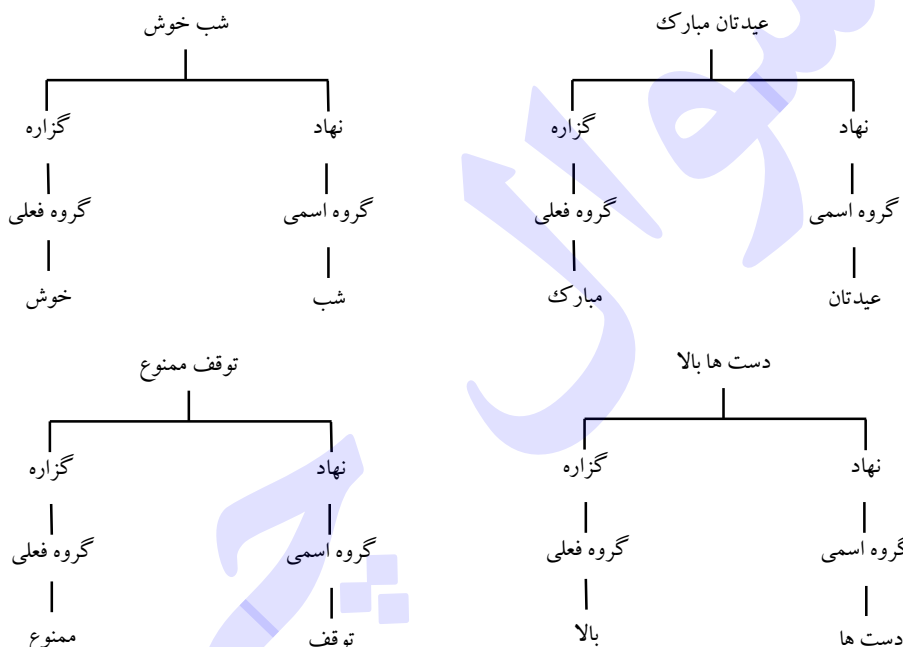
مانند مثال قبل:

- او در سهایش را به خوبی ^{مطالعه کرده است} مطالعه کرده است (فعل مرکب به معنی خوانده است)

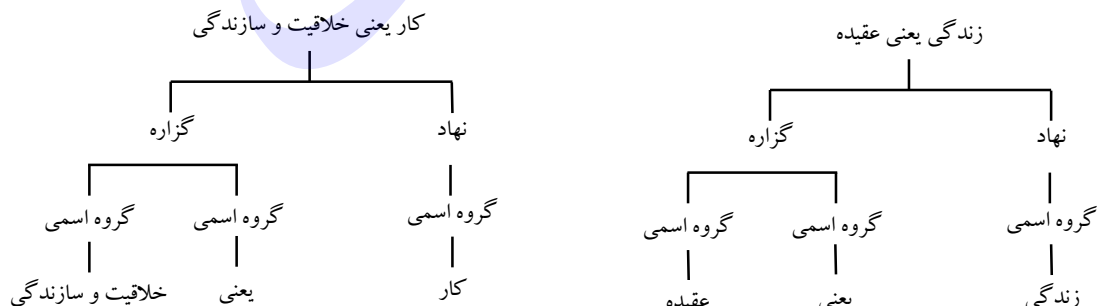
1. یک جزئی بی فعل:

مانند: سلام، به سلامت، به امید دیدار، افسوس
به چپ چپ، عید شما مبارک

2. دو جزئی بی فعل:



3. سه جزئی بی فعل:

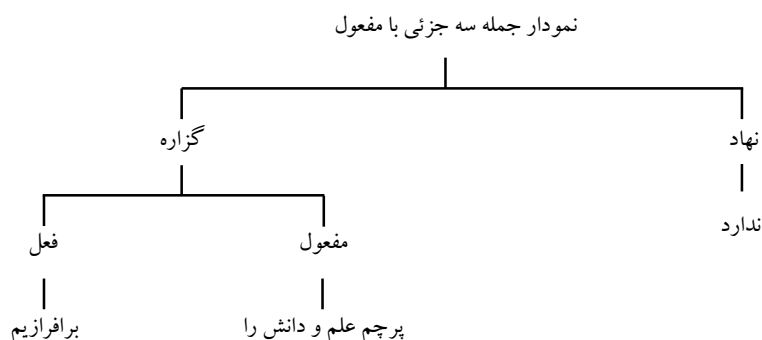


عشق یعنی من و تو و باران

شناخت یعنی جدا کردن ارزنده از بی ارزش

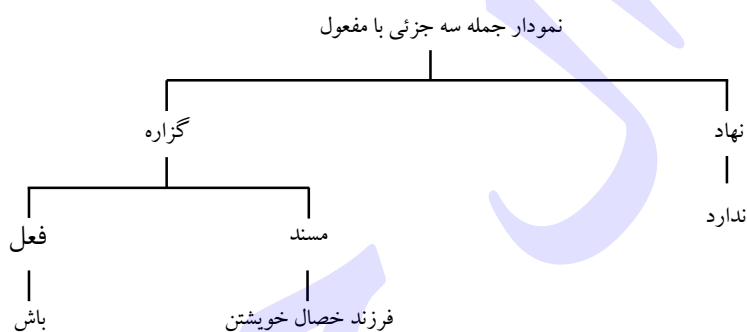
الف) جمله سه جزئی با مفعول (نهاد+مفعول+فعل):

مثال: پرچم علم و دانش را برافرازیم



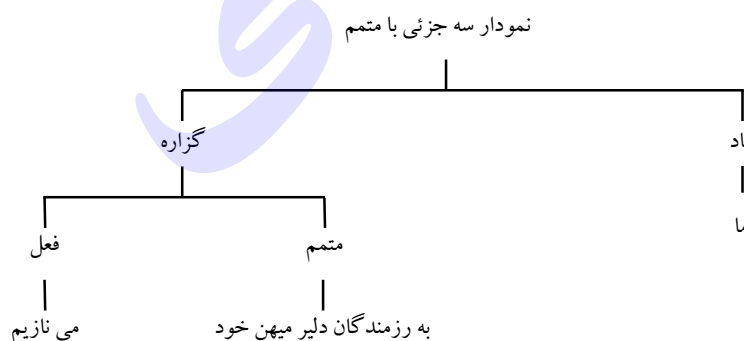
ب) جمله سه جزئی با مسند (نهاد+مسند+فعل):

مثال: فرزند خصال خویشتن باش



ج) جمله ی سه جزئی با متمم (نهاد+متمم اجباری+فعل):

مثال: ما به رزمندگان دلیر میهن خود می نازیم.

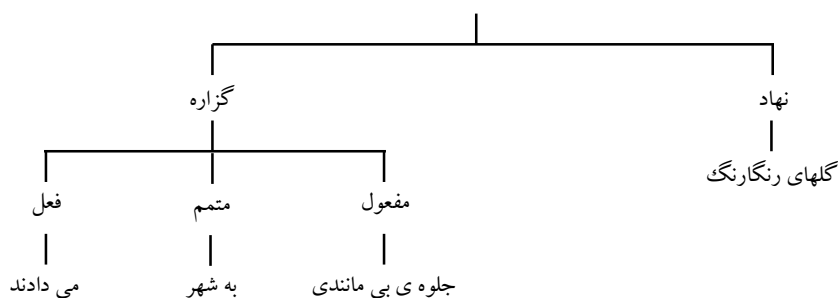


3. جمله ی چهار جزئی:

الف: جمله ی چهار جزئی با مفعول و متمم (نهاد+مفعول+متمم+فعل):

مثال: گلهای رنگارنگ جلوه ی بی ماندی به شهر می دادند.

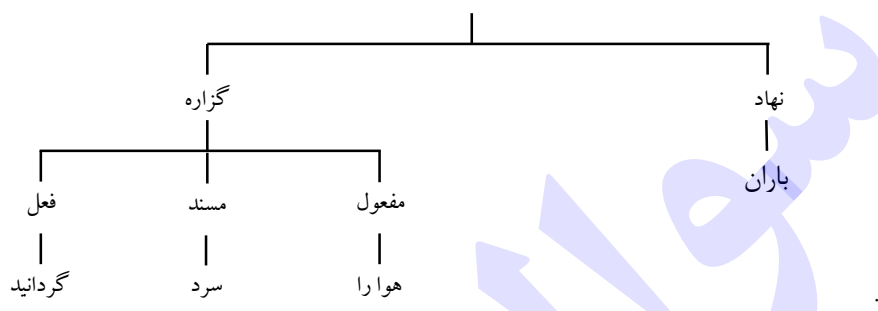
نمودار جمله چهار جزئی با مفعول و متمم



ب: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند (نهاد+مفعول+مسند+فعل):

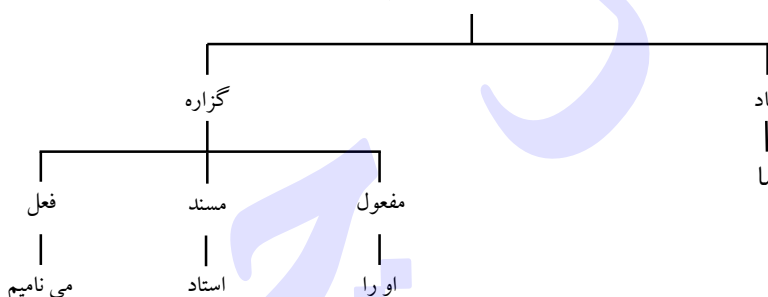
مثال: باران هوا را سرد گردانید.

باران هوا را سرد گردانید



مثال: ما او را استاد می نامیم.

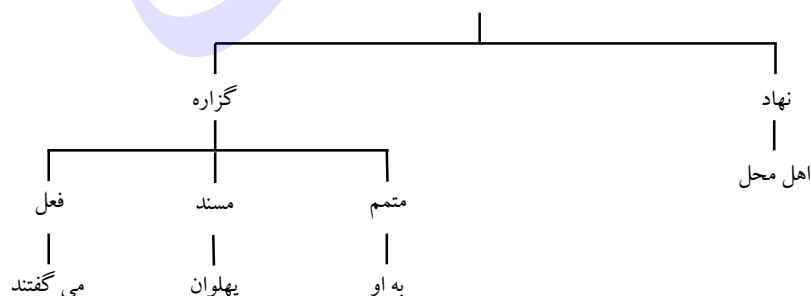
ما او را استاد می نامیم



ج: جمله ی چهار جزئی با متمم و مسند (نهاد+متمم+مسند+فعل):

مثال: اهل محل به او پهلوان می گفتند.

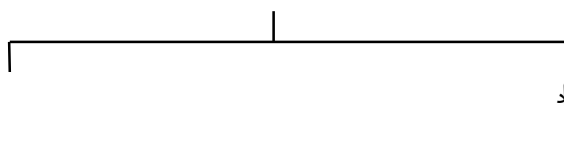
اهل محل به او پهلوان می گفتند



د: جمله چهار جزئی با دو مفعول (نهاد+مفعول+مفعول+فعل):

مثال: نقاش دیوار را رنگ زد.

نقاش دیوار را رنگ زد



الف) نقاش دیوار[را] رنگ زد.

ب) نقاش رنگ[را] به دیوار زد.

درس دهم: نامطابق های املائی

بعضی از نامطابق های املائی (که شکل مکتوب و ملفوظ آنها با هم متفاوت است) در جدول زیر آمده است.

ردیف	نامطابق ها	مثال	توضیح(1)	توضیح(2)
1	«خواه» ← /خا/	خواب، خواهر، خواهان، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند	شکل با تلفظ متفاوت
2	«ست» و «شت» /س/و/ش/	ماست بند، دستیار، درست کار، مشت زنی، پستیچی	«ست» و «شت» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /س/ و /ش/ تلفظ می شوند	ادغام
3	«نب» ← /مب/	پنبه، شنبه، دنبال، زنبور، منبع	«ن» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /م/ تلفظ می شود	ابدال
4	«جت» ← /شت/	اجتماع، اجتناب، مجتمع، پنج تا	«ج» در این کلمات و مشابه آنها به صورت /س/ تلفظ می شود	

درس یازدهم: بازگردانی و بازنویسی

تعریف بازگردانی:

تبدیل متنی کهن به متنی امروزی است به طوری که در حیطه ی زبانی در آن تغییر ایجاد شود.

هدف از بازگردانی چیست؟

هدف از بازگردانی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است.

در بازگردانی:

- ویژگی های سبکی گذشته را به ویژگی های نثر معیار امروزی تبدیل می کنیم.
- کلمات را مطابق نحو عادی زبان مرتب می کنیم.
- از معادل های امروزی برای واژه های مهجور استفاده می کنیم.

مثال: اگر هوشمندی به معنی گرای که معنی بماند نه صورت به جای

اگر هوشمندی به حقیقت هر چیزی توجه کن؛ زیرا ظاهر از بین می رود و باطن پایدار می ماند.

تعریف بازنویسی:

در بازنویسی علاوه بر دخل و تصرف های زبانی از نظر قالب و نوع ادبی نیز تغییراتی داده می شود.

هدف از بازنویسی چیست؟

هدف از بازنویسی، ساده و قابل فهم کردن متون است.

مثلاً یک مثنوی طولانی را می توان به صورت یک داستان کوتاه یا نمایش نامه و یا فیلم درآورد و در توصیف و فضا سازی چهره ها و صحنه ها به جزئیات بیش تر، پرداخت اما مفهوم و محتوا نباید تغییر کند. زبان امروزی می شود. صحنه ها و حالات با توصیف پرورنده می شود و رویدادها بازسازی شده و تجسم می یابند.

درس دوازدهم: نظام معنایی زبان

تضاد، ترادف، تضمن و تناسب را با مثال تعریف کنید.

الف: تضاد: دو واژه با معناهای مخالف را کلمه های متضاد می نامند.

مانند: آغاز و انجام/اوج و حضيض

ب. ترادف: وقتی دو واژه با هم، هم معنا باشند رابطه ی آن ها ترادف است.

مانند: براعت و برتری / کوشک و قصر

ت. تضمّن: وقتی معنای یک واژه، واژه ی دیگر را در برگیرد، رابطه ی آن ها تضمّن است.

مانند: حشره و سوسک / درخت و کاج / پدر و ولی

ث. تناسب: وقتی دو واژه رابطه ی تناسب و هماهنگی معنوی داشته باشند.

مانند: باغ و گیاه / سیر و کاشتن

واژگان در گذر زمان :

در گذر زمان یکی از چهار وضعیت زیر برای واژگان پیش می آید.

1. به علل مختلف کاملاً از فهرست دوره ی بعد حذف می شوند.
مانند: برگستوان / سوفار / آز فنداک / چهار آینه / ملطفه / دستار
2. با تغییر معنی به دوران بعد منتقل می شوند.
مانند: کثیف / سوگند / دستور / تماشا / رعنا / سفینه / قوس / کرسی / مزخرف / پیکان / واژه / پروانه
3. هم معنای قدیم را حذف می کنند و هم معنای جدید می گیرند.
مانند: سپر / یخچال / رکاب / زین
4. با همان معنای قدیم به حیات خود، ادامه می دهند.
مانند: دیوار / جامه / گوسفند / چشم و ...

واژه های جدید از چند راه ساخته می شوند؟

1. ترکیب: از ترکیب دو یا چند واژه.
مانند: یادبود / خود تراش / گردن کلفت / خودرو
2. اشتقاق: از ترکیب «وند» با واژه های موجود.
مانند: همایش / مردم سالاری / آسیب شناسی / روان پریشی
3. علایم اختصاری: از ترکیب نخستین واج های چند کلمه.

مانند:

- ← سمت : سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی
- ← ساف : سازمان آزادی بخش فلسطین
- ← هما : هواپیمایی ملی ایران
- ← اتکا : اداره ی تدارکات کارکنان ارتش
- ← نجا : نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران
- ← ناجا : نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
- ← شابک : شماره استاندارد بین المللی کتاب

درس سیزدهم : گروه اسمی (1)

مرجع ضمیر چیست:

ضمیر جای اسمی می نشیند و آن اسمی که ضمیر جای آن را گرفته مرجع ضمیر نام دارد.

مثال: مَنّتِ ^{خدایی} را عَزَّوَجَلَّ که طاعت ^ش موجب قربت است.
مرجع ضمیر ← ضمیر

* گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ی پسین یا پیشین ساخته می شود.
* وجود هسته در گروه اسمی اجباری و وجود وابسته اختیاری است.



شاخص: عنوان یا لقبی است که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی پیش از اسم می آید.

مثال: جلال الدین همایی استاد
هسته شاخص در شعر سنا تخلص می کرد.

* گاه برای یک هسته، بیش از یک شاخص می آید: بهشتی دکتر آیت الله شهید
هسته شاخص شاخص

* اگر واژگانی را که به عنوان شاخص می شناسیم، با نقش نمای اضافه «-» به کار می روند دیگر شاخص نیستند بلکه خود هسته هسته ی گروه اسمی هستند.

خواهر مرتضوی / امروز در جلسه سخنرانی می کرد. / من امروز از مسافرت برگشت.
شاخص هسته هسته

دکتر علی / وارد دهکده شد / دکتر علی وارد دهکده شد.
شاخص هسته هسته

نذکر مهم:

جایگاه شاخص در جمله مشخص نیست (یعنی: اول، وسط یا انتهای جمله قرار بگیرد)

نقش های تبعی:

نقش تبعی نقشی است که تابع گروه اسمی قبل از خود باشد.

انواع نقش های تبعی:

1. **معطوف:** کلمه ای یا گروه اسمی است که به گروه اسمی قبل از خود معطوف می شود و هم نقش گروه اسمی قبل از خود است.

مثال: علی / آمدند / از / علی / و / رضا / پرسیدم / و / علی / را دیدم.
نهاد معطوف متمم معطوف به متمم مفعول معطوف به مفعول

2. **بدل:** آن است که گروه اسمی قبل از خود را توضیح می دهد. (بدل هیچ گاه اول جمله قرار نمی گیرد)

مثال: کشور ما ایران / زیباست / از / برادرت / محسن / شنیدم / عباد / برادرم / را دیدم.
بدل از نهاد نهاد متمم بدل از متمم بدل از مفعول مفعول

3. **تکرار:** آن است که یک نقش دوبار در جمله تکرار شود.

مثال: $\frac{\text{احمد}}{\text{تکرار نهاد}}$ آمد $\frac{\text{احمد}}{\text{تکرار نهاد}}$ / $\frac{\text{احمد}}{\text{تکرار نهاد}}$ از $\frac{\text{احمد}}{\text{تکرار نهاد}}$ بپرس از $\frac{\text{احمد}}{\text{تکرار نهاد}}$ متعم

- الف) عطف =** دو یا چند کلمه را به هم متصل می کند.
- توجه:** هر نقشی که کلمه ی قبل «و» عطف بپذیرد کلمه ی بعد از «و» عطف نیز همان نقش را می پذیرد و اصطلاحاً می گویند معطوف به نقش قبلی
1. **اسم =** حسن و حسین
 2. **صفت =** خوب و بد
 3. **قید =** دیروز و امروز
 4. **ضمیر =** من و تو
 5. **ترکیبی از این سه فرمول بالا**

«و»

ب) ربط = دو جمله را به هم متصل می کند که اصطلاحاً می گویند جملات همپایگی و وابستگی.

درس چهاردهم: آشنایی با نوشته های ادبی

- نوشته ها در یک تقسیم بندی کلی به **علمی و ادبی** تقسیم می شوند.
 - در نوشته های ادبی از زبان خیال (صورخیال) و احساس شاعران (بیان) به طور مناسب استفاده می شود.
 - نوشته های ادبی پایدار، تأثیرگذار و محصول خلاقیت اند.
 - قطعه های ادبی، داستان، نمایش نامه، نامه های ادبی، برخی از زندگی نامه ها، سفرنامه ها به شرط دارا بودن عناصر هنر می توانند از نمونه های ادبی باشند.
 - استفاده از آرایه های ادبی (صورخیال): مثلاً جمله خبری «محبت دل انسان را شاد می کند» را می توانیم هر بار به کمک یکی از آرایه های ادبی به گونه ای تازه عرضه کنیم:
1. **به کمک تشبیه:** دل آدمی باغچه ای پر غنچه است که با نسیم محبت باز می شود.
 2. **به کمک استعاره:** دل با نسیم محبت شکفته می شود.
 3. **به کمک کنایه:** روی زرد دل با شکوفه های محبت گلگون می شود.
 4. **به کمک مجاز:** سینه را نسیم محبت شکفته می شود.
 5. **به کمک جان بخشی:** محبت دل را به میهمانی شکفتن می برد.
 6. **به کمک حس آمیزی:** صدای شکفتن دل با نسیم محبت مشام جان را می نوازد.
 7. **به کمک ایهام:** باغبان محبت همیشه نگران پرپر شدن غنچه هاست.
 8. **به کمک جناس:** دل های از غم شکافته با محبت شکفته می شود.
 9. **به کمک تکرار:** شادی دل از محبت است، محبت.

درس پانزدهم: رسم نمودار پیکانی

الف) وابسته های پیشین:

1. صفت اشاره = این، آن ← جمع = همین، همان - چنین و چنان

2. صفت پرسشی=کی-کجا-چی

3. صفت تعجبی=به-عجب-عجبا

4. صفت مبهم=فلان-به به گاهی این و آن نیز به عنوان صفت مبهم به کار می رود.

5. صفت شمارشی=(یک-دو-سه) → اصلی (اولین-دومین-سومین) → ترتیبی

6. صفت عالی=ترین مثل خوب ترین

7. شاخص=توضیح در ص 98 کتاب

وابسته

(ب) وابسته های پسین:

1. نشانه های نکره=یک و یکی

2. نشانه های جمع=

3. صفت شمارشی

4. مضاف الیه

5. صفت بیانی

وابسته های وابسته:

در گروه اسمی بعضی از وابسته ها خود می توانند وابسته ای داشته باشند که به آن ها وابسته ی وابسته می گویند.

وابسته های وابسته عبارتند از:

1. ممیز 2. صفت صفت 3. قید صفت 4. مضاف الیه، مضاف الیه 5. صفت مضاف الیه

1. ممیز: واحد شمارشی است که بین صفت شمارشی (عدد) و هسته می آید. ممیز وابسته ی عدد (صفت) قبل از خود است. ممیز با عدد همراه خود یک جا

وابسته ی هسته می شود.

نمودار وابستگی ممیز:

* گاهی شعرا و نویسندگان از ممیزهایی استفاده می کنند که غیر متعارف هستند.

2. صفت صفت (تسبیح الصفات): برخی از صفت ها، صفت های همراه خود را بیش تر معرفی می می کنند.

صفت صفت وابسته ی صفت قبل از خود است و با صفت همراه خود یکجا وابسته ی هسته می شود.

* صفت صفت را نباید با تعدد صفت برای موصوف اشتباه گرفت:

مرد لباس خوش بلند قد

مثال: هسته (1) صفت (2) صفت

3. قید صفت: کلمه ای است که صفت های وابسته (بیانی) را مقید می سازد.

قید صفت وابسته ی صفت خود است و همراه با صفت یک جا وابسته ی هسته اند.

4. **مضاف الیه مضاف الیه:** اسمی (ضمیری) است که وابسته ی مضاف الیه است. مضاف الیه مضاف الیه وابسته مضاف الیه قبل از خود است و همراه با مضاف الیه خود، وابسته هسته اند.

5. **صفت مضاف الیه:** صفتی است که وابسته ی مضاف الیه است و با مضاف الیه خود یک جا وابسته ی هسته است.

متمم اسم:

متمم اسم، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، همراه اسم می آید و توضیحی به آن نمی افزاید. بعضی از اسم ها معمولاً با یک حرف اضافه اختصاصی همراهند، متممی که با این حروف ساخته می شود برای آن است، متمم اسم است.

مثال:

تعدادی قید دیگر با مثال:

- | | |
|--|---|
| 1. قید قید ← او <u>دیروز</u> سریع رفت. | علاقه ← به: علاقه ی او به <u>نقاشی</u> زیاد است.
متمم اسم |
| 2. قید صفت ← او <u>نسبتاً</u> خوب می رود. | نیاز ← به: بدن ما به <u>انرژی</u> نیاز دارد.
متمم اسم |
| 3. قید مفعول ← من <u>دیروز</u> او را دیدم. | مهارت ← در: در <u>راندگی</u> مهارت پیدا کردم.
متمم اسم |
| 4. قید متمم ← او <u>تند</u> به مدرسه رفت. | تسلط ← بر: آنها <u>بر ما</u> تسلط یافتند.
متمم اسم |
| 5. قید فعل ← من <u>دیروز</u> سریع رفتم. | مصاحبه ← با: مصاحبه <u>با او</u> برایم جالب بود.
متمم اسم |
| 6. قید مسند ← او <u>بسیار</u> خوب است. | دشمن ← با: دشمنی <u>با فرهنگ</u> یک ملت بی فایده است.
متمم اسم |
| | نفرت ← از: نفرت از <u>پلیدی ها</u> پسندیده است.
متمم اسم |
| | ترس ← از: ترس از <u>پلندی</u> طبیعی است.
متمم اسم |

درس شانزدهم: طنزپردازی

طنز را تعریف کنید:

طنز نوعی نقد با بیان غیر متعارف و خنده آور است و صرفاً برای شوخی و خنده نیست بلکه هدف آن اصلاح نابسامانی ها و زشتی های جامعه است.

ویژگی های طنز را بنویسید: بر هم زدن عادت ها، کش دار کردن، جا به جا کردن حوادث نقیضه پردازی یا تقلید- غلط های املائی

اساس طنزپردازان چیست؟

اساس همه ی شیوه های ایجاد طنز، برهم زدن عادت هاست.

تقلید و نقیضه پردازی را شرح دهید:

یعنی از شیوه ی نویسندگان قدیم، نویسنده می آید تقلید می کند.

چه چیزی بر قدرت طنز می افزاید؟

بهره گیری از فرهنگ غنی عامه شامل ضرب المثل ها، کنایات و واژگان عامیانه نیز بر قدرت طنز می افزاید.

*در ضرب المثل های فارسی، انتقادهای توأم با طنز فراوان است.

شیوه های طنزدار کردن یک نوشته:

1. بزرگ نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی.

2. کش دار کردن یک موضوع یا ماجرا.
3. جا به جا کردن وقایع و حوادث.
4. نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی.
5. غلط های املائی آگاهانه؛ مثلاً: «طنزیم» کنندگان به جای تنظیم کنندگان
6. بازی با کلمات
7. بهره گیری از فرهنگ عامه، جمال زاده، هدایت و دهخدا از این شیوه به خوبی بهره گرفته اند.

درس هفدهم: ساختمان واژه (1)

ساختمان واژه

ساده ← یک جزء معنی دار داشته باشد مانند: کتاب، آسمان، گوسفند، بیابان، اسفندیار

مشتق ← یک جزء معنی دار + حداقل یک جزء بدون معنی مانند: دانش + مند + آن → دانشمندان
 بینا، ارزش، دانشمند، همایش، رایانه، خوابگاه، گلستان، ناهماهنگی، میکده، شاخسار، ناودیس

مرکب ← حداقل 2 جزء معنی دار مانند: کتاب + خانه → کتابخانه
 شاهنامه، آیدوغ خیار، شتر گاو پلنگ

مشتق مرکب ← حداقل 1 جزء معنی دار + یک جزء بدون معنی مانند: دندان + پزشکی → دندان پزشکی
 گردهمایی، رزمایش، سراسر، سی و سه پل، آموزش و پرورش، از کار در آوردن، کشت و کشتار، رخت خواب

چند نکته درباره ی انواع واژه:

1. برخی از واژه های به ظاهر قابل تجزیه، در زبان امروز ساده اند چرا که دیگر تخلیه ی معنایی شده اند؛
مثال: اسفندیار، تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، بیابان، خلبان، شبان، زرخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار.
2. **واژه های مشتق:** مرکب و مشتق - مرکب در هر کدام یک «تکیه» بیش تر ندارند هر چند که از اجزایی ساخته شده باشند:
مثال: مردمردانگی ها ← مردانگی ← مردانه + گ + ه + انه
 هر یک از کلمات بالا یک تکیه گاه بیشتر ندارند و آن هم در هجای پایانی آنهاست.
توجه مهم:
3. اگر بعد از نشانه ی جمع «ها» جزئی به کلمه اضافه شود دیگر آن جزء تکیه را به خود اختصاص نمی دهد.
مثال: در کلمه های «مردانگی ها» و «مردانگی هایی» تکیه در هر دو روی «ها» می باشد.
 در مورد واژگان مرکب و مشتق مرکب نیز وضع چنین است.

نی می باشد.

درس نوزدهم: مرجع شناسی

1. **دایره المعارف ها:** حاوی چکیده ای از همه ی رشته های علوم انسانی یا رشته ای معین هستند.
 «احصاء العلوم» فارابی و «الفهرست» ابن ندیم نوعی دایره المعارف چند دانشی هستند که قرن ها پیش نگاشته شده است.
 تألیف دایره المعارف به شیوه ی نوین آن ابتدا در قرن هفدهم در اروپا و از پنجاه سال با ترجمه ی دایره المعارف اسلام در ایران آغاز شد.

دایره المعارف های مهم فارسی:

- الف. دایره المعارف فارسی: به سرپرستی دکتر غلام حسین یوسفی و همکاری 43 نویسنده در سه جلد.
- ب. دانشنامه ی ایران و اسلام: در سال 54 زیر نظر احسان یار شاطر آغاز و بخشی از مقالات حرف «الف» آن چاپ شد. هم زمان با انقلاب اسلامی متوقف شد و در خارج از کشور تدوین آن ادامه یافت.
- ت. دانش نامه ی جهان اسلام: در سال 62 تألیف آن از حرف «ب» آغاز شد.
- ث. دایره المعارف بزرگ اسلامی: در سال 62 به دو زبان فارسی و عربی تدوین آن آغاز شد.
2. سرگذشت نامه ها (زندگی نامه ها): که در آن شرح دانشمندان و بزرگان بیان می شود؛ مانند:
- الف. معجم الاربا: یاقوت حمدي
- ب. الاعلام: خیرالدین زرکی، ده جلد
- ت. ریحانه الادب: محمد علی مدرس، 6 جلد
- ث. تاریخ رجال ایران: مهدی بامداد
- ج. چشمه روشن: غلام حسین یوسفی
- ح. تذکره های فارسی (الباب الالباب عوفی، تذکره الاولیای عطار، نفحات الانس جامی)
- خ. زندگی نامه ی علمی دانشوران، ترجمه به سرپرستی احمد بیرشک
- د. نامه ی دانشوران
3. منابع فرعی (فهرست ها، کتاب شناسی ها و چکیده ها):
- الف. نمایه: ماهنامه ای که مانند «کتاب ماه» و «کتاب هفته» وزارت ارشاد آن را منتشر کند.
- ب. فهرست کتاب های چاپی: اثر خان باباشار شامل کتابهای چاپی تا سال 45 به ترتیب الفبایی.
- ت. فهرست مقالات فارسی: به کوشش ایرج افشار، شامل مقالات چاپی از سال 39 تا 70 به شیوه ی موضوعی در 5 جلد.
- ث. کتاب شناسی توصیفی کودکان و نوجوانان: شامل کتاب های منتشر شده از 57 تا 71 در سه جلد.
4. منابع دیداری و شنیداری: مثال نوارهای صوتی، لوح های فشرده، نوارهای فیلم، اسلاید و میکروفیلم.
5. رایانه

درس بیستم: ساختمان واژه (3)

ساختمان واژه های مشتق:

در اینجا مهم ترین پیشوند و پسوندها را همراه ساختارهای واژگان مشتق بررسی می کنیم.

• مهم ترین پیشوندها:

- (1) با- + اسم ← صفت: باسواد، بانشاط
- (2) بی- + اسم ← صفت: بی درد، بی چاره
- (3) نا- { (الف) نا+ صفت ← صفت: نامحرم، نامعلوم
(ب) نا+ اسم ← صفت: ناکام، ناسپاس
(ج) نا+ بن فعل ← صفت: ناگوار، نادان
- (4) ز- + بن فعل ← صفت: نشکن (لیوان نشکن)، نسوز (پنبه ی نسوز)
- (5) پ- { (الف) پ+ بن فعل ← صفت: بزن (دست بزن)، بخور (آدم بخور)
(ب) پ+ اسم ← صفت: بنام (مشهور)، بخرد (خردمند)، بهوش (هوشمند)
- (6) هم- + اسم ← صفت: همراه، هم عقیده

• مهم ترین پسوندها:

- (الف) اسم ی- ← صفت: تهرانی، خوردنی

«گی» گونه ای از «ی» است در واژه های مختوم به ه/ه: همیشگی، خانوادگی

(7) ی (ب) صفت+ی ← اسم: زیبایی، درشتی

«گی» در این مورد نیز گونه ای از «ی» است: آلودگی، پیوستگی

(ج) اسم+ی ← اسم: بقالی، قصابی (این واژه ها هم نام حرفه است و هم مکان آن حرفه)

(8) گر ← اسم+گر ← اسم (صفت شغلی): کوزه گر، آرایشگر

(9) گری ← صفت+گری اسم: وحشی گری، مودی گری، یاغی گری، لابلای گری

❖ نکته: تفاوت این نوع واژه هایی مثل کوزه گری این است که کوزه گر به تنهایی استعمال می شود اما یاغی گر و مودی گر مستعمل نیستند. به همین

دلیل در کوزه گری تنها «ی» پسوند مورد نظر است و در یاغی گری، «گری»

(10) یت ← اسم/صفت+یت اسم: وضعیت، مرغوبیت

❖ تکواژ پایه ی این واژه ها عربی است.

(13) ← ش بن مضارع+ش ← اسم: نگرش، کنش

(14) ان ← بن مضارع+ان ← صفت/قید: گریان، روان

(16) گانه ← صفت شمارشی+گانه صفت: پنجگانه، هفده گانه

(17) ند ← بن مضارع+نده ← صفت: خزننده، چرنده

(18) ا ← بن مضارع+ا ← صفت: پذیرا، جویا

(19) گار ← بن مضارع+گار ← صفت: خواستگار، ماندگار، سازگار، رستگار

(20) چی ← اسم+چی ← اسم (صفت شغلی): قهوه چی، پست چی

(21) بان ← اسم+بان ← اسم: دربان، کشتی بان

(22) دان ← اسم+دان ← اسم: چینۀ دان، قلمدان

(23) ستان ← اسم+ستان ← اسم: گلستان، ترکمنستان

(24) گاه ← اسم+گاه ← اسم: شامگاه، پالایشگاه

(25) زار ← اسم+زار ← اسم: چمنزار، بنفشه زار

(26) ینه ← اسم+ینه ← اسم/صفت: ترکیه، مدحیه، نقلیه، جوادیه

(28) چه ← اسم+چه ← اسم: قالیچه، بازارچه

(29) مند (اومند) ← اسم+مند ← صفت: بهره مند، ارجمند/برومند، تنومند

- (30) ور ← اسم + ور ← صفت: پهناور، نامور
- (31) ناک ← اسم + ناک ← صفت: نمناک، طربناک
- (32) وار ← اسم + وار ← اسم: سوگوار، رودکی وار
- (33) واره ← اسم + واره ← اسم: گوشواره (گوشوار)، جشنواره
- (34) گین ← اسم + گین ← صفت: شرمگین، اندوهگین
- (35) ین و ینه ← اسم / صفت + ین / ینه ← صفت: پشمین، نوین، سیمینه، چوبینه
- (36) سار ← اسم + سار ← اسم: کوهسار، شاخسار
- (37) سن ← بن ماضی + سن ← اسم: رفتن، رسیدن
- (38) مان ← بن ماضی / بن مضارع + مان ← اسم: ساختمان، زایمان، گفتمان، پرسمان
- (39) کره ← اسم / صفت + کده ← اسم / صفت: میکده، دانشکده
- (40) وش ← اسم / صفت + وش ← اسم / صفت: مهوش، پریش، پاکوش
- (41) دیس ← اسم + دیس ← اسم: تندیس، طاق‌دیس، ناودیس

درس بیست و یکم: نقش های زبان

نقش های زبان عبارتند از:

ایجاد ارتباط، محمل (تکیه گاه) اندیشه، حدیث نفس و آفرینش ادبی.

1. **ایجاد ارتباط:** مهم ترین نقش زبان ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه ی زبانی است که کارکرد بیشتری نیز دارد.

❖ هدف از هر ارتباط زبانی:

الف) انتقال اطلاع به دیگران مانند: پرنده ای از قفس پرید.

ب) ایجاد حس هم زبانی و هم دلی مانند: حالت چطور است دوست من؟ چه قدر امروز شاداب شده ای!

2. **محمل (تکیه گاه) اندیشه:** هنوز معلوم نیست که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیزند یا دو چیز متفاوت ولی قدر مسلم این است که ما تنها با تکیه بر زبان می توانیم در چارچوب مفاهیم عام (مانند درخت-انسان و ...) و انتزاعی (مانند کاشتن، رشد کردن و ...) درباره ی جهان بیندیشیم و به احکام علمی از این قبیل دست یابیم که «انسان درخت می کارد» و «درخت رشد می کند».

3. **حدیث نفس:** ما به کمک زبان از خود و آنچه در درونمان می گذرد به تنهایی و در خاموشی سخن می گوئیم، مانند: «من دیروز نباید آن حرف را می زدم».

4. **آفرینش ادبی:** شاعر با افزودن ساختهای عروض، قافیه و صورخیال (که فقط در محدوده ی علوم و نظریه های ادبی قابل توصیف اند) به ساختهای صوری و معنایی زبان، آن را به پدیده ی دیگری بدل می کند که به آن آفریده ی ادبی می گویند، مانند:

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد = سخن منظوم

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم / نقشی به یاد روی تو بر آب می زدم = شعر منظوم

درس بیست و چهارم: ساختمان واژه (3)

در تجزیه ی واژگان به عناصر سازنده ی آن ها به دو نکته ی مهم زیر باید توجه کرد:

1. در تجزیه ی نخست ابتدا یک پیشوند یا پسوند را از واژه جدا می کنیم.
2. جزئی که می ماند باید کاربرد داشته باشد.

تجزیه چهارم

تجزیه ی سوم

تجزیه ی دوم

تجزیه ی نخست

واژه

ندارد	سر+و+سامان	بی+سر و سامان	بی سر و سامان+ی	بی سر و سامانی
ندارد	سَنج+ید	سَنجیده+ه	ن+سَنجیده	نَسَنجیده
ندارد	بست+ه	دل+بسته	دل بسته+گی	دل بستگی
جوان+مرد	جوانمرد+انه	نا+جوانمردانه	ناجوانمردانه+گی	ناجوانمردانگی
جوان+مرد	جوانمرد+انه	جوانمردانگی+گی	نا+جوانمردانگی	
ندارد	داده+ه	دل+داده	دل داده+گان	دلدادگان

سوال چی

نکات مهم ویرایش

- (1) به کار بردن علامت های تفضیلی با صفت های تفضیلی عربی نادرست است زیرا صفت تفضیلی بر وزن اَعْلَم "تر" نمی گیرد.
مثال: اعلَم تر (اعلم=داناتر)
- (2) تا حد امکان از به کار بردن کلمات بیگانه پرهیز شود.
مثال: به کار بردن "در هر حال" به جای "علی کلّ حال"
- (3) کاربرد «با» و «برای» به جای «به وسیله ی» و «به منظور» برای کوتاهی جملات
مثال: انسان به وسیله ی [با] آگاهی از دانش خود نباید از نظر فلسفی خود را مقید نماید.
- (4) فعل نباید بدون قرینه لفظی یا معنوی حذف شود.
مثال: پس به وجدان جامعه ی بشری که نیکانش خوبی را بر بدی اختیار [می کنند] و از ادراک لذت معنوی و افکار بدیع بهره مند هستند.
- (5) «برخوردار» صفتی است که با ویژگی های مثبت به کار برده می شود.
مثال: کلاس از نور کافی برخوردار نیست. ← کلاس نور کافی ندارد.
- (6) پرهیز از جمع بستن جمع های عربی با نشانه های فارسی.
مثال: اخلاق ها ← اخلاق خلق ^{مفرد}
- (7) پرهیز از حشو (به کار بردن کلمات هم معنی کنار هم)
مثال: شب ليله القدر (شب=لیله) ، آخرین مسابقه فینال (آخرین= فینال)
- (8) از «به قول معروف» هنگامی استفاده می کنیم که واقعاً سخن مشهور و رایجی در کار باشد.
مثال: به قول معروف قصد شاعر ایجاد خنده و مسخره کردن است. ← غلط است
به قول معروف زیر پایم علف سبز شد ← درست است
- (9) کاربرد حرف اضافه ی مناسب.
مثال: متفاوت با -خارج از - آموختن به (یاد دادن) - آموختن از (یاد گرفتن)
- (10) کاربرد نقش نمای مفعولی (را) در جای مناسب خود (بعد از مفعول)
مثال: فرخی بخشی از قصایدی که سروده بود برای دیگر شاعران خواند.
باید گفته شود: فرخی بخشی از قصاید را که سروده بود برای دیگران خواند.
- (11) پرهیز از به کار بردن ضمائر جاندار برای غیر جاندارها.
مثال: او یک کتاب ارزشمند است.
آن یک کتاب ارزشمند است.
- (12) هر جا کلمات (بی گمان-بی تردید-بدون شک) در جمله بیایند جمله حتماً نیاز دارد به اینکه اثبات شود.
مثال: ادبیات عامّه، بی گمان یکی از ابزارهای مطالعه در جوامع گذشته است ← درست است
بی گمان معلم باید خوب درس بدهد ← غلط است
- (13) حذف کردن (ه) غیر ملفوظ در میان کلمات.
مثال: نویسنده گان ← نویسندگان
- (14) پرهیز از کاربرد «بر» پیش از «له» و «علیه»
مثال: او بر علیه کسی اقدام نمی کند.
- (15) مطابقت نهاد و فعل به جز موارد خاص.
مثال: پیامبر(ص) فرمودند(جمع) ← صحیح است زیرا برای احترام به کار رفته است.
او(مفرد) به خانه رفتند(جمع) ← غلط است
- (16) عدم مطابقت صفت و موصوف فارسی از نظر جنس. (یعنی صفت در فارسی برای مرد و زن تغییر نمی کند)

مثال: مدیره ی محترمه ← مدیر محترم

17) حذف کلمات زاید که تأثیری در معنای جمله و پیام رسانی ندارند.

مثال: پلیس آن کشور، بار دیگر، در یک یورش وسیع و گسترده ای ده ها تن مسلمان را در این کشور بازداشت کرد. ← پلیس آن کشور، بار دیگر در یورش گسترده ده ها مسلمان را بازداشت کرد.

18) پرهیز از استفاده بیش از یک کلمه ی پرسشی در جملات پرسشی.

مثال: آیا کجا می روی؟

19) کلمه ی انجام باید در عمل مناسب خود به کار رود.

مثال: مسکو مایل به انجام طرح خلع سلاح هسته ای اوکراین است. ← مسکو مایل به اجرای طرح خلع سلاح هسته ای در اوکراین است. (انجام = سرانجام و پایان)

20) به کار بردن صحیح کلمات (شامل و مشمول)

مثال: هنوز معلوم نشده است چه تعداد از قبول شدگان شامل ((مشمول)) این قانون شده اند.

21) کاربرد نادرست همزه بعد از الف پایانی واژه.

مثال: انشاء ← انشا املاء ← املا

22) پرهیز از کژتابی (از یک جمله چند معنای مختلف برداشت شود)

مثال: انیشتن، پس از بیست و دو سال زندگی در شهر پرنستون آمریکا درگذشت. ← انیشتن، بیست و دو سال از عمرش را در پرنستون گذراند و در همان جا درگذشت.

23) کاربرد نادرست وند عربی «یت» با واژه ی فارسی.

مثال: دوئیت ← دوگانگی (دقت شود تا واژگان عربی را با فارسی اشتباه نگیریم مثال: رهبریت، مدیریت، مدنیت...)

24) کاربرد صحیح واژگان مشابه.

مثال: گریز و گزیر ، استجاره (پناه خواستن) و استیجار (اجاره کردن) ، قدیر با غدیر ، قوه با قوت

25) رعایت علائم نگارشی در زبان فارسی.

نقطه : پایان جملات.

ویرگول : میان عبارت - پس از منادا - برای توضیح اضافه ، ... ، - کلماتی که نقش واحد داشته باشند فردوسی ، مولوی و ... - برای مشخص

کردن معنی در صورت معنی دادن متفاوت - بین جملات غیر مستقل که در ادامه مکمل می شوند.

د و نقطه : قبل از نقل قول - هنگام بر شمردن اجزای یک چیز - معنی کردن.

علامت سوال : در پایان جملات پرسشی - برای نشان دادن شک و استهزا (مسخره کردن)

علامت تعجب : در پایان جمله های تعجبی، عاطفی، تأکیدی - پس از اصوات (هان!)

گیومه : سخن نقل شده - داشتن اسامی و عناوین و اصطلاحات علمی یا فنی (فقط بار اول)

نقطه ویرگول : برای جدا کردن جمله هایی که از جهت ساختمان و مفهوم مستقل به نظر می رسند ولی در یک عبارت طولانی به یکدیگر

وابستگی معنایی دارند - در بین توضیح و مثال پیش از کلمات «مثلاً» ، «فرضاً» ، «یعنی» و ...

خط فاصله : در مکالمات - هنگامی که پشت سر هم دو جنبه ی مختلف از یک منظور را نشان می دهند (روانی - احساسی) - برای بیان تا و به

(تهران - مشهد) - جدا کردن عبارت های معترضه (امام علی علیه السلام) - هر گاه کلمه ای در آخر سطر نگنجد.

سه نقطه : برای کلمات محذوف - کلمات کش دار - افتادگی کلمه از یک نسخه ی خطی.

قلاب [] : مطالبی که جزء اصلی کلام نباشند - برای توضیح احتمالی - دستورهای اجرایی (حالت های نمایش نامه)

کمانک () : معنی و معادل یک کلمه - توضیح بیشتر - ذکر تاریخ، شهرت، تخلص، نام سابق و ...

ممیز / : جدا کردن روز، ماه ، سال - جدا کردن مصرع ها

ستاره * : توضیح یک کلمه در پاورقی - در آغاز یک سطر به منظور شروع مطلب جدید

پیکان ← : نتیجه ترکیب یا تجزیه چند کلمه.

عیضاً " : علامت جملات و کلمات مشابه.

آکلاد { } : برای نشان دادن انشعاب.

تساوی = : برای نشان دادن تساوی بین دو مطلب.

تمرین کنید.

(1)

الف) در رسالت شاعری، یک مسئله بسیار مهم است و آن این است که شاعر تا چه حد أعلم تر ((أعلم)) از زمان خود می باشد.
ب) اخلاق های ((اخلاق)) خوب سبب جذب انسان می شود.

(2)

الف) اگر چه شاعر باید با تمام جلوه های عصر خود از نظر شعری، معاصر شود علی کلّ حال ((در همه حال)) باید به رسالت شاعری آگاه باشد.
ب) اسطوره مانند رویا، عقاید و افکار فلسفی و مذهبی که در زمان و مکان اتفاق افتاده اند را به زبان سمبلیک ((نمادین)) بیان می کند.

(3)

الف) انسان به وسیله ی ((با)) آگاهی از دانش خود، باید از نظر اجتماعی و فلسفی در مکاتب و اصولی محدود خود را مقید نماید.
ب) من به وسیله ی ((با)) اتوبوس به خانه رفتم.

(4)

الف) پس به وجدان جامعه ی بشر که نیکانش خوبی را به بدی اختیار ((می کنند)) و از ادراک لذت معنوی افکار بدیع بهره مند هستند. باید گفت : «آنکه بدی می کند از دیدن جمال عدم محروم است»
(حذف فعل بدون قرینه لفظی یا معنوی)
ب) اطلاعاتی ی مهمی از جانب رئیس جمهور صادر ((شد)) و صحت تصمیمات گرفته شده تحقق یافت.
(حذف فعل بدون قرینه لفظی یا معنوی)

(5)

الف) با توجه به آثار گذشتگان در می یابیم که بعضی از گویندگان از افق دید ضعیفی برخوردار هستند ((دارند))
(صفتی که برای ویژگی مثبت استفاده می شود)
ب) این بیمار از ضعف و کم خونی برخوردار ((دارای)) است و باید تقویت شود.

(6)

الف) ازدحام و شلوغی مجلس اجازه ی انجام عملیات نمایشی را به افراد نمی داد- (حشو)
ب) این گزارشات ((گزارش ها)) تاریخی سوابق گذشتگان ما را به نیکی معرفی می نماید. (حشو)

(7)

الف) هزل غالباً با لفظ دشنام و عدم رعایت عفت کلام و به قول معروف قصد شاعر ایجاد خنده و مسخره کردن است. (حذف)
ب) به قول معروف خسته شدم. (حذف)

(8)

الف) گذشته از سوابقی که نمودار احاطه در ((بر)) علوم مختلف است، شاهکارهایی وجود دارد که هر یک دلیلی است بر آن که ایرانی خواهنده ی خیر است و جمال و جوینده راه وصال و کمال.
(جمله ی گذشته از سوابقی حشو ندارد و با گذشته سوابق اشتباه نشود)
ب) نویسنده با گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در داستان، نوشته را در ((از)) حالت متعارف آن خارج کرده است.

(9)

الف) هنوز انسان روزگار ما حاضر شده است دانش و بینشی ((مفعول)) که در راه رفاه و آسایش نوع بشر زبان زد عام و خاص است را ((نقش نهایی مفعولی)) بر عقل و خرد خود استوار کند و نکات علمی را به فراست دریابد.
(وجود فاصله بین مفعول «دانش و بینشی» و نقش نهایی مفعولی «را» جایز نیست)
ب) فرخی بخشی عمده ای از قصایدی که سروده است را به مدح سلاطین و بزرگان عصر خویش پرداخته است- (قرار دادن را بعد از قصایدی)

(10)

الف) او یک زندگی زیبا است. (جایگزینی آن به جای او)
ب) او شعری ارزشمند است. (جایگزینی آن به جای او)

(11)

الف) ستاره + گان ← ستارگان
ب) خواننده + گان ← خوانندگان

(12)

الف) قرآن کلام خدا همواره بر علیه ستمگران دنیا طلب، سخن ها ارائه می کند (بر علیه حشو است، باید شود علیه)
ب) این سخنور نامی بر علیه باطل و نابرابری حرف می زند.

(13)

الف) امام علی(ع) ((مفرد)) فرمودند((جمع))
ب) من دیروز به بازار رفتیم-((رفتم))

(14)

الف) خانم مدیر ی((مدیر)) دبیرستان به متصدی آزمایشات((آزمایش ها)) ...
ب) پروین اعتصامی شاعره ی((شاعر)) ...

(15)

الف) هدف انسان های اولیه تنها متوجه((کلمه زاید)) این بوده است که چگونه بر مشکلات پیروز خواهند شد و چطور از خطرات نابود شدن ایمن بمانند. (نسبت دادن متوجه به غیر انسان در متن غیر ادبی نادرست است)
ب) نثر فارسی در اواخر دوره ی ... (به کار بردن اواخر نادرست است)

(16)

الف) آیا چگونه این کتاب پر حجم را چند روزه بررسی و مطالعه کرده است؟ (دو کلمه پرسش نباید کنار هم بیاید)
ب) آیا چرا شما به اینجا آمده اید؟

(17)

الف) انجام دهندگان((اجرا کنندگان)) این پروژه جرأت این خطر را ندارند.
(کاربرد کلمه انجام به خاطر دو معنایی بودن(سرانجام-انجام دادن) نادرست است-
ب) مسکو مایل به انجام((اجرا)) طرح خلع سلاح اوکراین است.

(18)

الف) هنوز معلوم نیست چه تعداد از زندانیان شامل((مشمول)) این عفو شده اند.
(اسم فاعل و مفعول را نباید به جای هم به کار برد)
ب) هنوز معلوم نشده است چه تعداد از قبول شدگان شامل((مشمول)) این قانون شده اند

(19)

اجرای((اجراء)) این طرح غیر ممکن است. (همزه آخر نوشته نبی شود، در صورت اضافه شدن تبدیل به ی می شود)
املائی((املاء)) این درس مشکل است.

(20)

الف) دو خواهر و برادر حافظ کل قرآن شدند. (حشو)

1- دو خواهر و دو برادر

2- یک خواهر و یک برادر

3- دو خواهر و یک برادر

ب) او با پدر و مادر معلمش آمد.(حشو)

1- او با پدر خود و مادر معلمش آمد.

2- او با پدر و مادر خود که معلم بودند آمد.

3- او با پدر و مادر معلم خود آمد.

(21)

الف) کلیات های((کلیات)) لایحه بودجه در جلسه امروز مطرح و تصویب گردید.

ب) اخلاق های ((اخلاق)) خوب سبب جذب انسان می شود.

(24)

الف) شاه عباس سفیری ((فرستاده)) به دربار وایتکان فرستاد.

صفیر ((صدل فریاد)) گلوله از همه جا به گوش می رسید.

ب) یکی از صفات خداوند که در قرآن نیز یاد شده «قدیر» ((قادر، توانا)) است.

عید «غدیر» ((نام مکانی)) از اعیاد بزرگ است.

(25)

الف) بخشش لازم نیست، اعدامش کنید.

بخشش، لازم نیست اعدامش کنید-

ب) پس از جمله ی مستقل ، بزرگترین واحد زبان «جمله» است.

پس از جمله ی مستقل بزرگترین واحد زبان، «جمله» است-

تمرین کنید.

خط فاصله :

الف) حماسه ی فردوسی-بر خلاف آنچه نا آشنایان می پندارند- فقط داستان جنگ ها و پیروزی های رستم نیست.

ب) در صورتی که مصداق کامل شعر حماسی یا تعلیمی نباشند-نمونه هایی از شعر غنایی هستند.

سه نقطه :

الف) فعل پیشوندی: تکواژهای «بر، در، باز، فرو، فرا، واو...» اگر پیش از فعل ساده بیایند «فعل پیشوندی» می سازند.

ب) برای تشریح ، ابتدا چند پرسش مناسب طرح می کنیم : کیست؟ (نام، شهرت، بستگان و ...)

کبانک :

الف) متمم ممکن است یکی از اجزای جمله باشد (که در جمله های سه جزئی با متمم دیدیم) یا متمم اسم، صفت ، قید و غیر آن باشد.

ب) این کلمات در عربی یا مضاف یا مضاف الیه هستند(خاتم الانبیاء ، امیر المومنین)تلقى می شوند.

قلاّب :

الف) در هر حال داستانی که فردوسی به شعر در آورده [است].

ب) بیغوله : بیراهه ، ویرانه [اهمیت املایی دارد].

ممیز :

الف) از فضای غم گرفته ی زندگی / پرنده پر نمی زند.

ب)حذف همزه از آخر کلمات عربی مختوم به «اء» : انشاء < انشا / صفاء < صفا

ستاره :

الف) در سایه سار نخل *ولایت

* توضیح : در عنوان درس، نخل ولایت < اضافه ی تشبیهی است.

پیکان :

الف) خانم مدیره ی محترمه < خانم مدیر محترم

ب) سارق را دستگیر و به زندان بردند < سارق را دستگیر کردند و به زندان بردند.

عیضاً :

الف) دانش آموزان سال اول

" " دوم

آکلاد :

الف) واج {ر}نماینده و صدای دو حرف است.

تساوی :

الف) طنز (tanz) [عربی ، = به استهزا از کسی سخن گفتن]

(ب) حسن = خوبی

ویرگول :

(الف) واژه می تواند مفهومی مستقل داشته باشد چون : میز ، باغبان ، دانش آموز.

(ب) تکواژ گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد مثل : همیشه ، خوب ، گوسفند.

علامت سوال:

(الف) تکواژ چیست؟

(ب) مسلمان و دروغ ؟

علامت تعجب :

(الف) هان! ای دل عبرت گیر.

(ب) آفتاب و این هوای بارانی!

گیومه :

(الف) امام علی (ع) می فرمایند : « در هیچ ننگرستم مگر آن که خدا را قبل از آن ، بعد از آن و با آن دیدم.»

(ب) از چهره های برجسته ی ادب پایداری سیاهان می توان از « هربت بیچراستو» نام برد.

نقطه و ویرگول :

(الف) بن فعل و هسته ی گروه قیدی قید یا اسم است؛ مثلاً جمله ی : کار بعضی از متخصصان مشاهده است.

(ب) برتر از همه ی کتاب ها، کتابی است در خور حیثیت انسان ؛ یعنی مردمی را نشان می دهد که تلاش و مبارزه کردند.

نکات مهم تکواژ-واژه

1) آیات ← آیه + ات

✓ **نکته 1:** واژه هایی مثل آیات ، غلات ، عاطفی ، فاطمی ، کلی چون بعد از حذف تکواژ پایانی ، تکواژ قابل استعمالی از آن ها باقی می ماند. مطابق با کنکور سراسری قابل تجزیه اند.

غلات ← غلّه + ات / فاطمی ← فاطمه + ی

(این قاعده چه عملی باشد چه نباشد، فعلاً مطابق با نظرات طراحان کنکور است. باید آن را بپذیریم.)

* دقت کنید واژه های نظیر «ملّی و لغات» یک تکواژند.

اگر «ی» و «ات» را از این دو واژه برداریم. «مل» و «لف» باقی می ماند. فرآیند موجود در بین دو واژه چنان است که «لف» و «مل» برای اغلب فارسی زبانان ناشناخته است. شاید به همین دلیل طراحان این دو واژه را یک تکواژ می گیرند. اما در حقیقت این قاعده درست نیست. از حیث علمی واژه هایی نظیر ملّی و عاطفی ، حماسی ، کلی ، مبارزه ، مقابله ، محادله ، مکافات ، لغوی ، معنوی و ... چون به همین شکل ابتدا در زبان عربی ساخته شدن و سپس وارد زبان فارسی شده اند ، نباید تجزیه شوند. «ی» نسبت در زبان فارسی بدون هیچ کاهشی به آخر واژه اضافه می گردد: میانه ی = میانه ای ، بانه ی = بانه ای ، ... حال به مصدرهای عربی مثل ملّت ، علّت ، ضرورت ، ... دقت کنید ، متوجه می شوید که هنگام افزودن «ی» نسبت به آخر این واژه ها ، «ت» مصدری کا هش پیدا می کند. مشخص است این ساختار مربوط به زبان عربی است و اصلاً ربطی به اشتقاق زبان فارسی ندارد ، پس نباید در زبان فارسی تجزیه شوند! (البته شما فعلاً این حرف را نشنیده بگیرید و فقط مطابق با میل کنکوری ها پیش بروید)

2) ملّی ← ملّی (یک تکواژ) (مطابق نکته 1)

3) پلّه کان ← پلّه + کان

4) ششم ← شش + مُ

5) سرودن ← سرود + ن

6) قصاید ← (یک تکواژ) قصاید

7) روان ← روان

✓ **نکته 2:** اگر به معنی روح و جان باشد یک تکواژ است و اگر به معنای ساده باشد یک تکواژ

8) روان ← روان

✓ **نکته 3:** اگر به معنای جاری بودن باشد دو تکواژ محسوب می شود

☑ **نکته 4:** تمام جمع های مکسر یک تکواژاند.

(9) شروان ← (نام شهر است) یک تکواژ

(10) می آشامانی ← می + آشام + ان + ی

(11) شیرین ترین ← شیرین + ترین

☑ **نکته 5:** «تر» و «ترین» هر کدام به تنهایی یک تکواژند.

(12) آراستگی ← آراست + [گ]ی

(13) پرنده ← پر + -نده (علامت صفت فاعلی)

☑ **نکته 6:** «پَر از بن مضارع پریدن است.

(14) پرواز ← پرواز (یک تکواژ)

(15) داشته اند ← داشت + ه + اند

(16) بر می گشته اند ← بر + می + گشت + ه + اند

(17) رفتارهای ← رفت + ار + ها + ی

(18) سهل انگاری ← سهل + انگار + ی

(19) پیشانی ← پیش + ان + ی

(20) بالنده ← بال + -نده

(21) هرگاه ← هر + گاه

(22) گونه ← گونه (تکواژ)

☑ **نکته 7:** اگر «گونه» به معنی ناحیه ای از صورت باشد یک تکواژ است.

(23) داستان گونه ← داستان + گونه

☑ **نکته 8:** گونه اگر به معنی پسوند شباهت باشد خود به تنهایی یک تکواژ است.

(24) گونه گون ← گون + ه + گون

☑ **نکته 9:** گونه به معنای نوع باشد دو تکواژ به حساب می آید.

(25) پوزش ← یک تکواژ

☑ **نکته 10:** واژه های مانند کرنش، پوزش، نیایش، یورش، چنَدش، بَالش، تنش، مَنیش یک تکواژ هستند. در واقع از فرمول اسم مصدر پیروی نمی کنند.

(26) افزایش ← افزا(بن فعل) + [ی] -ش (فرمول اسم مصدر)

(27) قاضی گری ← قاضی + گری

☑ **نکته 11:** چون قاضی گر کاربرد ندارد پس باید قاضی گری بنویسیم.

(28) مسگری ← مس + گر + ی

☑ **نکته 12:** مسگر کاربرد دارد پس می توان از هم جدا کرد و دو تکواژ به حساب می آید. (مس + گر)

(29) می توان رفت ← می + توان + رفت (ندارد)

☑ **نکته 13:** افعال غیر شخصی (که شخص نمی گیرند) شناسه ندارند چه به صورت ظاهری و عینی و چه به صورت نهی باشد.

(30) زمانه ← زمان + ه

31) ناروایی ← نا + رو + ا + ایـا ی

32) برابر ← برابر (الف میان وند حساب نمی شود)

33) ناگواری ← ناگواری + ی

34) هویت ← یک تکواژ

✓ نکته 14: افعالی مانند هویت، ماهیت، حمیت، حیثیت قابل تجزیه از یکدیگر نیستند پس یک تکواژ اند.

35) شخصیت ← شخص + یت

✓ نکته 15: واژه هایی مانند شخصیت قابل تجزیه اند و جدا معنی می دهند پس دو تکواژ است.

36) رشته ← رشت (بن مضارع رشتن) + ه

37) تیره ← یک تکواژ (ه اگر چه تکواژ نسبت ساز است مثل دسته=دست+ه، پایه=پای+ه اما تیره این گونه نیست)

38) آلاینده ← آلا(بن مضارع آلودن) + ایـا نـده ، چکه ← چک+نده

39) پیکره ← پیکر + ه

40) سابقاً ← سابق + اُ

41) روسیه ← روس + یه (اما در اصل باید روس+ی+ه باشد که در کنکور این گونه حساب نشده است)

✓ نکته 16: روس به تنهایی نام محلی است و یک تکواژ محسوب می شود.

42) صرفاً ← صرف + اُ

43) چپاولگر ← چپاول + گر

44) نابینا ← نا + بین + ا

45) پیامبر ← پیام + بر

46) رودکی ← رودک + ی

✓ نکته 17: رودک نام شهری است در تاجیکستان و یک تکواژ است.

✓ نکته 18: واژه های بیهقی ← بیهق(نام قدیمی شهری در خراسان)+ ی / سعدی ← سعد(نام ممدوح سعدی) + ی / اعتصامی (نام پدر پروین) + ی ، ... دو تکواژ اند.

47) درختان ← درخت + ان

✓ نکته 19: نشانه های جمع به تنهایی یک تکواژ اند.

48) انگشتان ← انگشتان (یک تکواژ) (اما می دانیم که در اصل باید انگشت+ان باشد)

49) سرچشمه ← سر + چشم + ه

50) شنونده ← شنو + نـده

51) متفاوت ← یک تکواژ

52) نمایاندن ← نما + ایـا اند + نـ (در کتاب اند = ان + د)

53) گزارشگر ← گزار + شـ + گر

54) تحمیدیه ← تحمید + یه

55) مسلمان ← یک تکواژ

56) خاطرات ← خاطره + ات

نکته 20: نشانه جمع مونث سالم هم به تنهایی یک تکواژ به حساب می آید. (مثل آیات، ما لغات را در کنکور جمع مکسر حساب کرده اند)

57) پیامدهای ناگوار ← پی + آمد + ها + ی + نا + گوار

58) شیوه های پژوهشی ← شیوه + ها + ی + پژوهش

59) اسرار گوناگون ← اسرار + گون + ا + گون

60) تناسب ساختمان ← تناسب + ـ + ساخت + مان

61) بلند پایه ← بلند + پای + ه

واژه ها و تکواژهای دشوار

- 1) بشریت ← بشر + یت
- 2) می آشامانی ← می + آشام + ان + ی
- 3) زندگانی ← زنده + [گ] + انی
- 4) متصوفه ← متصوفه (1 تکواژ)
- 5) کلیه ← کل + یه
- 6) شکوفا ← شکوف (بن مضارع از مصدر شکوفتن-شکفتن) + ا/ دواند ← دو + ان + ـد (علامت متعدی ساز تکواژ است)
- 7) می میراند ← می + میر + ان + ـد
- 8) بیهقی ← بیهق + ی
- 9) بارور ← بار + ور
- 10) برخورد ← بر + خور + د / ماند ← مان + ـد
- 11) سرچشمه های ← سر + چشم + ه + ها + ی
- 12) زیبا ← زیب + ا
- 13) روزگار ← روز + گار / دیدار ← دید + ار
- 14) ویژگی ← ویژ + [گ] + ی
- 15) نوشته ها ← نوشت + ه + ها
- 16) برای ← برای (1 تکواژ) (حرف ی کسره نبی پذیرد)
- 17) پژوهشگران ← پژوهش + گر + ان
- 18) زمینه ← زمین + ه
- 19) کامیابی ← کام + یاب + ی
- 20) سویی ← سو + [ی] + ی
- 21) برجسته ← بر + جست + ه
- 22) اهداف ← اهداف (1 تکواژ) (جمع مکسر هدف)
- 23) موفقیت ← موفق + یت (مصدر ساز عربی)
- 24) همیشه ← همیشه (1 تکواژ)
- 25) پیروان ← پی + رو + ان
- 26) می دهند ← می + ده + ـند
- 27) نامه ← نامه (1 تکواژ) (بعضی از همکارها نام + ه حساب می کنند که نادرست است)
- 28) روان ← رو + ان
- 29) سهولت ← سهولت (1 تکواژ)
- 30) نمی دانست ← ند + می + دان + است + Ø
- 31) می بینمشان ← می + بین + ـم + ـشان
- 32) پرسش ← پرس + ـش
- 33) محسوسات ← محسوس + ات
- 34) نهاده اند ← نهاد + ه + اند
- 35) می نمایاند ← می + نما + [ی] + ان + ـد
- 36) کوچ نشینان ← کوچ + نشین + ان
- 37) ادبیات ← ادب + ی + ات
- 38) نمایش ← نما + [ی] + ـش
- 39) اوستا ← اوستا (1 تکواژ)
- 40) ترکیه ← ترک + یه / روسیه ← روس + یه
- 41) سماوی ← سما + [و] + ی
- 42) نیایش ← نیایش (1 تکواژ)
- 43) کاوش ← کاو + ـش
- 44) نالش ← نال + ـش
- 45) سایش ← سای + ـش
- 46) گره خوردگی ← گره + خورد + ه + [گ] + ی
- 47) وابسته ← وا + بست + ه
- 48) هسته ← هسته (1 تکواژ)
- 49) فرسایش ← فرسا + [ی] + ـش
- 50) سرایش ← سرا + [ی] + ـش
- 51) مایه ← مایه (1 تکواژ)
- 52) سامان ← سامان (1 تکواژ)
- 53) گیلان ← گیل + ان
- 54) گنجانده ← گنج + ان + د + ه
- 55) چوبینه ← چوب + یه
- 56) دانشگاهیان ← دان + ـش + گاه + ی + ان
- 57) شگفتگی ← شکفت + ه + [گ] + ی
- 58) تراوش ← تراو + ـش
- 59) بستگی ← بست + ه + [گ] + ی
- 60) منشآت ← منشأ + ات
- 61) بیندیشید ← بی + اندیش + ـد
- 62) متأسفانه ← متأسف + انه
- 63) دبستان ← دبستان (1 تکواژ)
- 64) فزاینده ← فزا + [ی] + نده
- 65) شهریار ← شهر + یار
- 66) گوناگون ← گون + ا + گون
- 67) غیر مستقیم ← غیر + ـ + مستقیم
- 68) ملی ← ملی (1 تکواژ)
- 69) خاطرات ← خاطر [ه] + ات
- 70) بهتر ← به + تر / رواست ← رو + ا + است + Ø

- 71) بزند ← بد + زن + د
 72) کمیت ← کم + یت
 73) تکاپو ← تک + ا + پو
 74) بدون ← بدون (1 تکواژ) [مثل برای]
 75) معمولاً ← معمول + ا
 76) بستنی ← بست + ن + ی
 77) مهم ترین ← مهم + ترین
 78) سنگین ← سنگ + ین
 79) کودکان ← کودک + ستان
 80) ادبی اند ← ادبی + اند
- واژه ها
- 81) بیان کرده است ← بیان کرده است (1 واژه)
 82) به احتمال ← به + احتمال
 83) نوشته شد ← نوشته شد (1 واژه)
 84) راه می یابد ← راه می یابد (1 واژه)
 85) قرار داده است ← قرار داده است (1 واژه)
 86) نزدیک بودن ← نزدیک بودن (1 واژه)
 87) پرداخته است ← پرداخته است (1 واژه)
 88) استفاده شود ← استفاده + شود
 89) در رشته کشیدن ← در + رشته + کشیدن
 90) به هم پیوستن ← به + هم + پیوستن

« تکواژه ها و واژه ها بر اساس نظر طراحان سوال تفکیک شده است »



متبوع: پیروی شده	مطبوع: ناخوشایند
مذموم: نکوهیده و ناپسند	مضموم: حرفی که دارای حرکتِ ضمه است.
مستور: پوشیده	مسطور: نوشته شده
منثور: به نثر نوشته شده، پراکنده	منصور: یاری شده
نثر: مقابل شعر، پراکندن	نصر: یاری (نسر: کرکس)
نظیر: مثل و شبیه	نذیر: ترساننده از عذاب دوزخ
نغز: خوب، زیبا، خوش	نقص: شکستن
نواهی: نهی شده ها	نواحی: ناحیه ها، منطقه ها
بعضی از واژه ها نیز با اندکی تفاوت در املاء یا حرکات و مصوّت ها، معانی مختلف و متفاوت دارند.	
إصرار: پافشاری	أسرار: رازها
إنهاء: خبر دادن و جاسوسی	أنحاء: روش ها، نحوه ها
بارع: برجسته	باری: خالق و آفریننده
تَبَع: پیروی و پیروان	طبع: سرشت، چاپ کردن
حَجَر: سنگ	هَجَر: جدایی
حَرَج: تنگی و گناه و خطا	هَرَج: بی نظمی (هَرَج و مَرَج)
حلال: جایز و روا	هلال: ماه شب اول
خار: تیغه ی گیاهان	خوار: بی ارزش، آسان
خواستن: طلب کردن	خاستن: بلند شدن
ذَلَّت: خواری	زَلَّت: لغزش و خطا
صلاح: مصلحت	سِلَاح: ابزار جنگ
عَقْد: گردن بند، قلاده، مخنقه	عَقْد: پیمان زناشویی بستن
فراق: دوری، جدایی	فَرَاغ: آسایش
فِشار: فعل امر از مصدر فشردن	فُشار: بیهوده گویی
فِطرت: آفرینش، سرشت	فَترت: سستی، فاصله ی میان دو چیز
قرض: وام	عَرَض: مقصود، دشمنی
قوی: نیرومند	غوی: گمراه
مُبدع: نوآور، آفریننده	مَبْدَأ: آغاز، محلّ شروع
مَتاع: کالا و جنس	مُتاع: پیروی شده، فرمان روا
مَقام: مرتبه و ارزش	مُقَام: جایگاه، اقامت گاه
نَصَب: گماشتن	نَسَب: اصل و نژاد
نِکاس: سر تیرهایی که از سر پوشیده ی دیوان ها بیرون می گذارند و تراشی به آن می دهند	مکاس: چانه زدن

واژه های متضاد

بیغوله : شاهراه	شرنگ : شهید	اقبال : ادیار	مخدوم : خادم
مطاع : مطیع	مہین : کہین	بام : شام	فلق : شفق
حرکت : وقار	ابداع : اقتباس	جلی : خفی	کاخ : کوخ
بدایت : نہایت	مُقر : منگر	صلاح : فساد	مناعت : دنانت
ستپہندگی : سلم	افراط : تفریط	مقہور : منصور	مغلوب : غالب
مُعمر : شاب، ورنا	حضر : سفر	دجی : ضحی	سُکر : صحو
محبان : معاندان	سواد : بیاض	راکب : مرکوب	دد : دام
اصبحت : امسیت	ملا : خلا	اطتاب : ایجاز	اوج : حضیض
اھورایی : اھریمنی	بذل : بخل	صحبت : خلوت	سفیه : حازم

نجوم

عَبوق	ستاره ای سرخ و روشن در کنار راست کھکشان کہ پس از ثریا طلوع می کند و پیش از آن غروب می کند و مظهر دوری و روشنایی و بلندی است.
اختر سعد	ستاره ی مشتری کہ «سعد اکبر» است.
طاق نهم	فلک الافلاک، یا فلک نهم

واژه های جمع و مفرد

مکارم : مکرمات	ملاهی : ملہی	مکاید : مکیدات	مناہی : منہی
مظالم : مظلمہ	قرایح : قریحہ	اعصار : عصر	احیا : حی
محنت : محنت	منن : منّت	اقویا : قوی	اغویا : غوی
عواید : عایدہ	مصاییح : مصباح	دجی : دجیہ	سجایا : سجیہ
مواہب : موہبت	اضغاث : ضغث	احلام : حلم	أنفس : نفس
انفاس : نَفَس	مواجب : موجب	بقولات : بقول	بقول : بَقْل
خفایا : خفیہ	وجنات : وجنہ	وعاظ : واعظ	ہیا کل : ہیکل
مکاتب : مکتب	آثار : اثر	شہود : شاهد	فنون : فن
امتعہ : متاع	السنہ : لسان	ابنیہ : بنا	اطمعہ : طعام
حِکم : حکمت	ملل : ملت	نعم : نعمت	کتب : کتاب
مدن : مدینہ	رسل : رسول	طرق : طریق	
شعب : شعبہ	نسخ : نسخہ	دراہم : درہم	عناصر : عنصر
سلاسل : سلسلہ	جزایر : جزیرہ	علایم : علامت	مضایق : مضیقہ
فضایل : فضیلت	کواکب : کوکب	قوافل : قافلہ	مکاتیب : مکتوب
منابر : منبر	سلاطین : سلطان	قنادیل : قندیل	
دساتیر : دستور	مضامین : مضمون	نجبا : نجیب	اقربا : قریب
اولیا : ولی	جہال : جاہل	رجال : رجل	
قلاع : قلعہ	بلاد : بلد	خصال : خصلت	ضیاع : ضیعت
متصوفہ : متصوف	بقول : بقل	مساعی : مسعی	حور : احور، حورا

اسب و شتر	
اسب سیاه	سیه
عربی، اسب عربی	تازی
اسب سرخ مایل به سیاه	کمیت
اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد، اسب	ابرش
اسب زرد رنگ	سمند
اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد	کرند
اسب سرخ مایل به تیره	کهر
شتر ماده	ناقه
(جمّاز) شتر تیز رو	جمّازه

پوشش ها	
لباس، پوشش، کسا	کسوت
لباس و پوشش خاص هر صنف	زیّ
لباس مردم عادی	قبا
جامه ی ضخیم و چند تکه که اهل تصوّف پوشند.	خرقه
جامه ی گشاد و بلند که روی لباس های دیگر می پوشیدند، ردا، دراعه	جبه
جامه ی دراز که مرد و زن از رو پوشند، جبه، بالا پوش، جامه ی بلند که زاهدان و شیوخ پوشند.	دراعه
جامه ای که از چند تکه دوخته شده باشد، خرقه و پشمینه ی صوفیان	مرّقع
خرقه، خرقه ی درویشان	شولا
بالا پوش	عبا
جامه ای که روی جامه ی دیگر پوشند.	ردا
شلیته، نوعی دامن گشاد و پُر چین و کوتاه که در قدیم زنان روی شلوار می پوشیدند.	شلیطه (همان املاّی شلیته است)
ردا، جامه ی بلند و گشاد که به دوش اندازند، ردای ویژه ی قضاوت و خطّبا (معرب تالشان)	طیلسان
جامه ی دوخته ای که بزرگی به کسی بخشد.	خلعت
نوعی کفش	موزه ی میکائیلی
کفش چرمی	چارق

عناصر تزئینی و زیور آلات	
گردن بند، قلّاده، عقد	مخنّفه
گردن بند، مخنّقع	عقد
طاس کوچک، آویز طلا، نقره ی زینتی	طاسک
گلگونه، سرخاب	غازه
پای آورنجن	خلخال
آن چه سر و صورت و پوست را با آن رنگ کنند مثل وسمه، گلگونه، حنا	خضاب

پرندهگان و حیوانات

قمری	پرنده ای از راسته ی کیبوتران، یا کریم
هُما	پرنده ای از راسته ی شکاریان دارای جثّه ی درشت، نمادِ سعادت و به معنیِ فرخنده است.
چوک	شباویز، مرغِ حق، مرغی مانند جغد که خود را از درخت آویزان می کند و فریاد می کند.
بط	مرغابی
صعوه	پرنده ای کوچک به اندازه ی گنجشک
تذرو	قرقاول، نام پرنده ای است
زغن	کلاغ
عندلیب	بلبل (هزار)
سیمرغ (عنقا)	پرنده ای افسانه ای که بر البرز کوه جا و مکان دارد. وی پرورنده ی زال جهان پهلوان و پدر رستم است. سیمرغ همواره حامی خاندان زال بود. این پرنده ی افسانه ای جز در اسطوره های حماسی، در عرفان و ادب و هنر نیز به گونه های مختلف وارد شده است.
چغز	قورباغه
داروگ	قورباغه ی درختی

ابزارهای جنگی

مهمیز	شلاق، تازیانه
قمچی	شلاق، تازیانه (قمچیل، در کتاب زبان فارسی به طنز «شمشیر» است.)
نیام	غلاف
ناوک	نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و پرتاب کنند و دورتر رود.
کوس	طبل
دوال	تسمه، ریسمان
فتراک	تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند، ترک بند
بر گستوان	پوششی که جنگاوران قدیم به هنگام جنگ می پوشیدند. پوشش اسب یا فیل در هنگام جنگ
خفتان	گبر، لباس جنگی
خشت	نوعی نیزه کوچک، زوبین
پیکان	نوک فلزی تیز
سوفار	دهانه تیر، جایی که تیر که چله ی کمان را در آن بند کنند، انتهای تیر
سنان	سر نیزه، نیزه
چوبه	تیر، تیری از جنس چوب خدنگ باشد، واحد شمارش تیر
ترگ	کلاهخود
قدّاره	قمه، نوعی از شمشیر
سیف	شمشیر
جوشن	زره جنگی

قلماسنگ	فلاخن، قلاسنک، منجیق
---------	----------------------

مشاغل

حاجب	پرده دار، نگهبان در؛ حاجب نوبتی: هر یک از پرده داران که به نوبت در شبانه روز در خدمت ملوک باشند.
نقاره چی	نوازنده ی نقاره، طبل زن
درزی	خیاط، دوزنده
خیلتاش	گروه نوکران و چاکران
چلینگر	آهنگر، قفل ساز
تندیسگر	مجسمه ساز
خوالگیر	آشپز، طبّاخ
حلّاج	بافنده
کشیک چی	نگهبان
بلد چی	راهنما
قاپو چی	«دربان، نگهبان در»
مشاطّه	آرایشگر
خنیاگر	آواز خوان
جولاهه	بافنده، نساج، عنکبوت
محاسب	مأمور ناظر بر اجرای احکام دین

اصطلاحات موسیقی

شهناز	یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور
پرده	اصطلاح موسیقی است به معنی «آهنگ و نغمه های مرتّب»
گنج فریدون	نام نوایی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون
شور	یکی از دستگاه های موسیقی ایرانی

واحد شمارش

چوبه	واحد شمارش تیر
گز	معادل 1/04 متر
ذرع	گز، معادل 1/04 متر
ارش	واحد طول، معادل نیم متر
عرّاده	واحد شمارش توپ جنگی
کروور	معادل پانصد هزار

ظروف و بسته

درزه	بسته
------	------

جوال	ظرفی که از پشم بافته که چیزها در آن کنند.
خیک	مشک آب
سبو	کوزه
اناء	ظرف
حقه	قوطی

باورهای عامیانه

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد	تأثیر مثبت ستاره و مساعد آمدن و به سامان شدن کار
قاصد روزان ابری داروگ کی می رسد باران	هر گاه داروگ بخواند، باران می بارد.
آشفته از مه دور بهتر	دیوانه چون در ماه بنگرد، دیوانه تر می شود.
دوباره پلک دلم می پرد	پریدن پلک نشانه ی آمدن مهمان است.

نمادها

گل دسته	نماد کمال و تعالی و عروج
شیر	نماد شجاعت
عقاب	نماد بلند پروازی
بید	نماد افراد ترسو و سازش کار
بهار	نماد آزادی و زندگی
آب	نماد صفا و نور در درس «صدای پای آب» مرز خود شاعر است یعنی سهراب سپهری. و در درس «پیش از تو» نماد نیروی انقلابی
چشمه	نماد پاکی و جوشش و لطافت و روشنی
نور	نمادی از پرتو ایزدی
گل سرخ	نماد عشق، طراوت، قلب انسان، زیبایی جهان، عمر کوتاه، کمال
طاووس	نماد زیبایی و غرور
زیتون	نماد صلح
باران	نماد آزادی، رحمت
مهابت	نماد اندیشه های نو و نورانی
شب تاب	نماد افراد مبارز
ققنوس	نماد هویت و موجودیت یک ملت
ماه	نماد ایثارگری و بخشنده گی
کاريز	
سرو	نماد جاودانگی و آزادی
سحر	
صبا	نماد پیام رسانی
گل نیلوفر	نماد عرفان
عیق	نماد بلندی، روشنی و دوری
دریا	نماد اتحاد
رود	در درس «پیش از تو» نماد نیروهای انقلابی
آینه	نماد صفا و پاکی

نماد خاموشی، استقامت و پایداری	کوه
نماد سعادت و قناعت به خاطر آن که استخوان می خورد.	هَما
نماد خاموشی	صدف
نماد ستم و شکنجه، سرسختی و نرمی ناپذیر	سنگ
نماد توگد	طلوع خورشید
نماد مرگ	غروب خورشید
نماد زشتی	کلاغ
نماد خاموشی	مشک
نماد ظلم و ستم و استبداد	شب
نماد عاشقان مدعی	مرغ سحر
نماد معشوق	شمع
نماد چیز بی ارزش	شبلدر
نماد شهید و چیز با ارزش	لاله
نماد عاشق حقیقی	پروانه
نماد کوتاهی	شب بو
نماد ستم گران	قایلیان
نماد مظلومان و ستم دیدگان	هایلیان
نماد حقیقت و معرفت	فانوس
نماد بلندی	کاج
نماد انسان های مقاوم و بی نیاز	گزر و تاق
نماد انسان های آزاده	نسیم
نماد تابوت امام حسین(ع)	نخل
نماد احساس و ارتباط	پنجره
نماد زندگی و عاشق	ماهی
نماد جهان در درس «صدای پای آب»	کاشان
نماد انسان های اسیر و گرفتار	گون
نماد پیروزی	درفش کاویانی
نماد غریب دور افتاده از وطن	نی

گیاهان و درختان

درختچه های کویری	تاق
درختی که در مناطق گرم می روید.	گزر
بوته ی گیاهی به غایت بی مزه که هر چند شتر آن را بجود، نرم نشود.	ژاژ
درختی که از سوزاندن چوب آن بوی خوش پراکنده می شود.	عود
درختی که چوب آن بسیار مرغوب است.	ساج
نام گیاهی است، علف جارو	خلنگ
درختی بسیار سخت که از چوب آن تیر و نیزه و زین اسب می سازند.	خدننگ
درختی که چوب سخت و سیاه رنگ دارد.	آبنوس

کما	(کمای) گیاهی از تیره ی چتریان که با آن نوعی آتش درست می کنند.
گون	گیاهی است از تیره ی سبزی آسها، درختچه ای حداکثر به ارتفاع یک متر و دارای خارهای بسیار است و غالباً به حالت خودرو و در نواحی کوهستانی و زمین های بایر می روید.
کتان	گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند.

اصطلاحات شعری

مرثیه	شعری که به یاد مُرده و ذکر محاسن و تأسّف از درگذشت او بگویند.
هجو	متضاد مدح، شعری که در بدگویی از کسی سروده شود، برشمردن معایب کسی
تغزل	مقدمه ی عاشقانه ی قصیده است. در لغت، سخنان عاشقانه گفتن است.
غزل	شعری مستقل است که در مصراع اول آن با مصراع های زوج، هم قافیه می باشد.
حبسیه	اشعاری که در زندان و درباره ی اسارت سروده می شود.
هزل	مسخره کردن، بیهوده گفتن، اشعاری که در بردارنده ی سخنان رکبک و مزاح های سبک و بی محتوا باشد.

واژگان هم آوا

(ه-ح)

نواحی	اطراف و کناره ها ناحیه حواشی و نواحی
نواهی	کارهای ناپسند و نهی شده نهی، مناهی اوامر و نواهی
هادی	راهنما، هدایت کننده هدایت هادی قوم
حادی	سرود خوان، شتران خُدی غلام حادی
هُدی	راهنمایی و هدایت ائمه ی هدی، طریق هدی
خُدی	آوازهایی که ساربانان می خواندند تا شترها به ذوق شنیدن آن آوازاها با آن همراه شوند و سریع تر حرکت کنند حدای
	حادیان، حدای غلام، حدای ساربان
هضم	گوارش هاضمه
حزم	دوراندیشی، هوشیاری حازم حزم و درایت، دیده ی حزم، اصحاب حزم (افراد دوراندیش)
تهدید	ترساندن
تحدید	تعیین حد و مرز
مباهات	افتخار فخر و مباهات، مباهات کردن
مباحات	آن چه مباح و حلال است مباحات دنیوی، مباحات و مُحَرَّمات (امور حلال و امور حرام)
حور	زن سیاه چشم بهشت حورالعین، حوران و غلمان (غلامان زیباروی بهشت)
هور	خورشید ماه و هور، دادار هور
اشباح	
اشباه	جمع شبه، همانندها اشباه و نظایر
مَحْمِل	اتاقکی که بر روی شتر می گذاشتند و بر آن می نشستند، کجاوه حمل، تحمل محمل بستن (آماده ی سفر شدن)، محمل
	سفر، محمل اندیشه
مُهمَل	بیهوده، بیکار، فرو گذاشته اهمال (فرو گذاری، سهل انگاری) سخن مُهمَل (سخنی که با سهل انگاری بر زبان بیاید،
	بیهوده)، اندیشه ی مُهمَل، مُهمَل گذاشتن (فرو گذاشتن، بیهوده رها کردن)

حایل	مانع، حجاب، جدا کننده ی دو چیز حایل و مانع، دیوار حایل
هایل	ترسناک و هول برانگیز هول موج هایل، ورطه ی هایل، خواب هایل
حول	1- پیرامون و گرداگرد حوالی حول و حوش 2- قدرت حول و قوه
هول	1- ترس، ترسناک هول و خطر، هول دوزخ 2- دست پاچگی (هول شدن) 3- راندن (هول دادن)
مهجور	دور افتاده، جدا مانده هجر، هجرت، هجران
محجور	کسی که اختیارش در دست خودش نباشد، کم عقل، دیوانه
هرَس	بریدن شاخ و برگ اضافه ی گل و گیاه هرس کردن
خرَس	پاسبان ها، جمع حارس حراست، حارس والی حرس (سرپاسبان)
حرص	طمع و آرزو
مهراب	پدربزرگ رستم، پدر رودابه (مادر رستم)
محراب	محل نماز خواندن امام جماعت در مسجد
(ت - ط)	
فطرت	آفرینش، سرشت فطرت کاینات، فطرت موجودات، گوهر فطرت
فترت	سستی، فاصله فتور (سستی) دوران فترت، فترت و رخوت
طبع	1- سرشت، ذوق طبیعت، مطبوع مناعت طبع، طبع شعر 2- چاپ کردن مطبوعات، مطبعه (چاپ خانه)، انطباعات (اداره ی نگارش و مطبوعات)
تَبِع	پیرو، پیروی تابع، تبعیت، متبوع به تَبِع آن، اهل خانه و تَبِع
مطبوع	سازگار با سرشت، خوشایند بوی مطبوع، غذای مطبوع، کار مطبوع
متبوع	مورد تبعیت مقام متبوع، حکومت متبوع، کشور متبوع (کشوری که تحت تابعیت آن هستیم)، سنت متبوع
مَتَاع	کالا مال و متاع، متاع و عقار (زمین و ملک)، متاع و اثاث، متاع دنیا
مُطَاع	فرمانروا، اطاعت شده (ضد «مطیع») امر مطاع، مطاع و متبوع
مستور	پوشیده، پنهان، پاکدامن ستر (پوشش)، ستار، استار راز مستور، زنان مستور
مسطور	نوشته، نوشته شده سطر
ستور	چارپا راکب ستور (سوار بر چارپا)
سطور	سطرها راقم سطور (نویسنده ی سطرها)
طراز	1- حاشیه ی رنگی و تزئینی لباس طراز جامه 2- طبقه و رتبه هم طراز، طراز اول
تراز	وسیله ی بنایی برای تشخیص صاف بودن دیوار و سطوح دیگر
طوفان	
توفان	توفنده و غرآن خروشان و توفان
حیات	زندگی حیات و ممات، حیات مردم، حیات واپسین
حیاط	زمین متعلق به خانه حیاط مدرسه، سنگ فرش حیاط
(ق - غ)	

قوی	نیرومند
غوی	گمراه و سرگردان اغوا (گمراه کردن) غوی و سرگردان
مستقلات	مستقل ها، امور مستقل
مستغلات	زمین هایی که از آن ها غله برداشت می شود، زمین های کشاورزی غله (گندم و جو و ...) املاک و مستغلات
قاضی	قضاوت کننده، داور مُسندِ قاضی، قاضی وجدان (وجدان به قاضی مانند شده است).
غازی	جنگ جو، مبارز غزوه، غزا (جنگ) سلطان غازی، طبل غازی
غذا	خوراک
غزا	جنگ غزوه، غازی، مغازی (جنگ های پیامبر اسلام) غزا و جهاد، حج و غزا
قضا	تقدیر و سرنوشت، داوری کردن، به جا آوردن قضا و قدر، مقام قضا (قضاوت)، قضای حاجت (بر آوردن نیاز)، قضای نماز، قضا شدن نماز
قرباب	نزدیکی، خویشاوندی قریب، مقرب قریب معنایی، دوستی و قرباب، قرباب و صحبت (هم نشینی)، قرباب نَسبی (هم خونی)
غَرابت	پیچیدگی، شگفتی، دور بودن از ذهن غریب، غراب غراب مفاهیم، غراب معنا
غُرَب	دوری از میهن، تنها ماندن غریب، غراب دیار غریب، تنهایی و غربت، وحشت غربت
قربت	نزدیکی، خویشاوندی قریب، قرباب قربت پادشاهان (نزدیک بودن به پادشاهان)، قربت خدا، قربت یافتن (نزدیکی پیدا کردن)
غریب	عجیب، بیگانه و ناشناس، دور عجیب و غریب، مرد غریب، غریب ماندن
قریب	نزدیک قریب صد سال، قریب هزار دینار، مدتی قریب
فَرَاغ	آسودگی، تمام کردن کارها فراغت، فارغ (آسوده) رضا و فراغ، گوشه ی فراغ، فراغ خاطر، فراغ از شغل، فراغ بال
فراق	دوری و جدایی از یار فُرق فراق یار، فراق دوستان، درد فراق
فارغ	آسوده، خلاص شده فارغ شدن، فارغ بال، ایمن و فارغ
فارق	جدا کننده، جدا فرق، تفرقه جامع و فارق (جمع کننده و جدا کننده)، واصل و فارق (آن که به یار رسیده و آن که جدا مانده)
قالب	شکل، جسم قالب کفش، قالب تن، قالب تهی کردن (خالی شدن بدن از روح، مردن) قالب کردن (فروختن جنسی گران تر از قیمت اصلی، کلاه گذاشتن)
غالب	چیره و پیروز، بسیار، بخش عمده غلبه، مغلوب پادشاه غالب، حرص غالب، غالب مردم، غالب آمدن (پیروز شدن)
القا	یاد دادن، تلقین کردن القای مفاهیم، القای منظور
الغا	لغو کردن الغای قرارداد، الغای پیمان
قدر	ارزش، اندازه، حکم خداوند (قَدَر) صاحب قدر، قدر و قیمت، قدر داشتن، قَدَر قدرت (بسیار قدرتمند، کسی که قدرتش از حد قضا و قدر است).
غَدَر	بی وفایی و پیمان شکنی، نیرنگ و فریب غدار (خائن و فریب کار) مکر و غدر، غدر پیمان
قرض	وام مقروض گزاردن قرض (ادا کردن وام)
عَرَض	هدف، کینه و دشمنی اغراض حصول غرض (رسیدن به هدف)، غرض ورزی (دشمنی)، غرض و مرض
رَقَم	شماره، نشانه، خط و نوشته رقم زدن، رقم کشیدن، رقم مهر (نشانه ی مهرورزی)، رقم بندگی
رَغَم	برخلاف میل، به خاک مالیدن بینی کسی علی رغم، به رغم کسی
مُقَنّی	چاه کن قنات
	آواز خوان غِنَا کنیز مغَنّی، مغَنّی نامه

قَلیان	وسیله ی دود کردن تنباکو (در اصل همان غلیان بوده است زیرا آب در آن می جوشد).
پرتقال	یکی از گونه های مرکبات
پرتغال	کشوری در اروپای غربی

(ئ- ع)

اثرات	تأثیرها
عثرات	دروغ ها، خطاها و لغزش ها زکات و عثرات، اغماض عثرات
مأمور	کسی که به او امر شده، گماشته و کارگزار مأمور و معذور
معمور	آباد، عمران شده عمران، عمارت مُلک معمور، بیت معمور
عمارت	آباد کردن، آبادی، ساختمان تعمیر، عمران عمارت کردن (آباد کردن)
امارت	فرمانروایی و حکومت امر، امیر امارت امت، ایام امارت، به امارت رسیدن
عمل	کار، کردار
امل	آرزو و هوس حرص و امل
علم	دانش، پرچم (عَلَم) عَلَم نصر، عَلَم کردن
آلم	درد و رنج تألم، آلام محنت و الم، الم رسیدن (آسیب دیدن)
تألم	غم و اندوه تأثر و تألم، تألم روح
تعلّم	یاد گرفتن، دانستن تعلیم و تعلّم، تحصیل و تعلّم، تأدیب و تعلّم (تأدیب: ادب کردن)
الیم	دردناک عذاب الیم
علیم	دانا خداوند علیم
مُعاصر	هم عصر، مربوط به روزگار ما
مآثر	آثار و یادگاری های نیک بر جامانده از کسی اثر، آثار مآثر ملوک، مفاخر و مآثر، مساعی (سعی ها)
عَرش	تخت پادشاهی خدا، جایگاه خدا، آسمان بالا
آرَش	واحد اندازه گیری طول، از نوک انگشت تا آرنج
مَبْدأ	سر آغاز مبدأ آفرینش، مبدأ تاریخ
مُبْدِع	نوآور، آفریننده ابداع و بدیع مبدع کل (آفریننده ی کل، خداوند)
مَعونَت	یاری و کمک معاون، تعاون معونت و مظاهرت (پشتیبانی)، مدد و معونت، معونت بخت
مَثُونَت = مَؤونَت	خرج و هزینه، در دسر مَثُونَت و نفقه (خرج خانه) مَؤونَت و منفعت، مَثُونَت و تَکَلّف (تشریفات)، غرامت و مَؤونَت
عاجل	آینده ی بسیار نزدیک، شتاب کننده عجله، تعجیل شفا ی عاجل، حال و عاجل
آجل	آینده ی دور، آخرت ثواب آجل (پاداش اخروی)، عاجل و آجل (حال و آینده، دنیوی و اخروی)، غرامت آجل (تاوان و جریمه ی اخروی)

سمع	رقص و پایکوبی عارفانه وجد و سماع، رقص و سماع، مجلس سماع
(ز - ذ - ض - ظ)	
گزاردن	1- به جا آوردن، انجام دادن سپاس گزار، نماز گزار، کار گزار، برگزاری، گزاردن حق کسی 2- پرداختن وام گزار، خراج گزار (خراج: نوعی مالیات بوده است). 3- بیان کردن، تعبیر کردن خبرگزاری، گله گزاری، گزاردن پیغام، خواب گزار (تعبیر کننده ی خواب) 4-
گذاردن = گذاشتن	1- نهادن بنیان گذار، تخم گذار، سرمایه گذار، فرو گذاری، احترام گذاردن، منت گذاشتن بر سر کسی 2- وضع کردن، قرارداد کردن قانون گذار، سیاست گذاری، قیمت گذاری 3- بر پا کردن ختم گذاشتن 4- سپری کردن، طی کردن بیابان گذار، عمر گذاشتن
تعویض	عوض کردن معاوضه، عوضی
تعویذ	دعایی که برای دفع بلا بر بازو می بستند یا به گردن می آویختند، طلسم، جادو طلسم و تعویذ، حرز و تعویذ، تعویذ دوستی (طلسم و جادویی که باعث دوستی و محبت می شود).
ضمیمه	پیوسته، همراه ضمائم پیوست و ضمیمه، ضمیمه ی نامه
ذمیمه	ناپسند، نکوهیده، سرزنش شده، مذمت، مذموم، ذم اخلاق ذمیمه، صفات ذمیمه
ضمایم	پیوست ها، همراه شده ها، (جمع ضمیمه) ضمایم و لواحق (همراه شده ها و الحاق شده ها)
ذمایم	ناپسندها، (جمع ذمیمه) ذمایم و حمایم (صفت های ناستوده و صفت های ستوده)
آزار	اذیت، رنج
آذار	ماه اول بهار در تقویم رومی ماه آذر، آذر و آذار، ایار و آذار
آذر	آتش، ماه سوم پاییز
آزر	پدر ابراهیم خلیل که بت تراش و بت پرست بود.
إزار	شلوار، لنگ ازار پای
عذار	چهره، صورت («عارض» هم به معنی چهره است) عذار جوانان، زلف و عذار، سیم عذار (کسی که چهره اش به درخشش و سپیدی نقرع است).
ذکت	خواری و پستی ذکت و خفت، حقیض ذکت
زکت	لغزش و خطا زکات (خطاها) سهو و زکت، مشارکت در زکت، عذاب زکت
ذلات	خواری ذلیل، ذکت، مذکت ذلات و حقارت
ضالالت	گمراهی ضالین (گمراهان) دام ضالالت، تیه ضالالت (تیه:بیابان)، ظلمت و ضلالت
ضلال	گمراهی (=ضالالت) اصحاب ضلال (گمراهان)، تاریکی های ضلال، ظلمت ضلال
ظلال	سلبه بان، سایه ها (جمع ظل) ظلال درختان، در ظلال شما (در سایه های شما، در پناه شما)
هضم	گوارش هاضمه
حزم	دوراندیشی، هوشیاری حازم چشم حزم، دماغ حزم (مغز و اندیشه ی که با دوراندیشی همراه است).
حذر	پرهیز، دوری کردن تحذیر بر حذر داشتن، حذر از خطر
حضر	در خانه یا شهر خود ماندن (ضد «سفر») حضور، حاضر سفر و حضر
حوزه	ناحیه، زمینه حوزه ی علم، حوزه ی ادب، حوزه ی امنیتی
حوضه	زمین هایی که یک رودخانه به آن ها آب می رساند، آبریزگاه حوضه ی رودخانه
جذر	ریشه ی دوم عددها جذر اعداد

جزر	پایین رفتن دریا جزر و مد
نقض	شکستن، باطل کردن ناقض، نقیض نقض عهد، نقض سخن، نقض غرض (هدف خود را نقض کردن)
نغز	خوب، نو، عجیب سخن نغز، آوای نغز، خاطرات نغز، نغز و لطیف
زرع	کاشتن، زمین های کشاورزی زراعت، زارع، مزرعه کشت و زرع، زرع و غرس (کاشتن نهال)
ذرع	واحد طول حدود یک متر (ما ایرانی ها به آن «گر» می گفتیم.) ذراع (به همان معناست) ذرع و پیمان (پیمان: پیمانه، واحد حجم)
زکی	پاک، پارسا تزکیه، مُزکی شیخ زکی، زکی و طیب
ذکی	با ذکاوت، با هوش ذکاوت ذکی و حازم
زغن	زاغ، کلاغ زاغ و زغن
ذَقْن	چانه (در گذشته «زَنخ» یا «زَنخدان» هم به معنی چانه بود) چاه ذقن (چاله و فرو رفتگی چانه)

شاید بتوان برای قرابت معنایی به گونه ی هدفمند زیر عمل کرد یا بتوان گفت بیشترین اشعار انتخاب شده در تست های کنکور بر این اهداف تأکید دارد.

1- گاهی این قرابت بر محتوای مبحث تأکید دارد، یعنی طراح انتظار دارد که دانش آموز محتوای مبحث را درک کرده باشد.

الف) انواع ادبی

به نظر می رسد این قسمت بسیار مورد توجه طراحان است و چون شاعران بزرگ ایران در این زمینه ها بسیار سرودند و طبع آزمایی کرده اند، می توان نمونه های بسیاری به عنوان قرابت پیدا کرد.

قسمت آموختن واژگان دقیق و ظریف عرفانی و مفاهیم آن از پر کاربردترین قسمت ها در تست است که از جمله می توان به مفاهیم پر کاربرد زیر اشاره کرد-

1- به پاکی یاد کردن خداوند و بر شمردن اوصاف جمیل او :

2- راه نیافتن درک و فهم انسان به ذات اقدس الهی :

(لا یدرکه بعد الهم و لاینا له غوص الفطن) ای برتر از خیال و قیاس و گمان و فهم

3- بی مانند بودن ذات اقدس خداوند (لیس کمثله شی) :

تا به جای رسایی که می نرسد پایسه ی اوهام و پایسه ی افکار

4- عیب پوشی، انجام شدن همه کارها به دست خداوند، علام الغیوب بودن او، پناه بردن انسان به ذات اقدس خداوند :

پروردگارا از بدخویی که دل دوستان بشکند... به درگاه تو پناه می آورم

5- گریزان نبودن عاشق از معشوق :

عشق او باز اندر آوردم به بند کوشش بسیاری نامد سودمند

6- تقابل عشق و عقل :

راه می دیدند پایمان ناپدید درد می دیدند درمان ناپدید

7- تحمل پذیری و صبر در برابر شداید عشق و پسندیدن هر چیز ناپسند به خاطر معشوق و از زبان او :

شمع جوی و آفتاب بلند در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سوار عقل که باشد که پشت ننماید روز بس روشن و تو در شب تار سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور در آن مقام که سلطان عشق روی نمود

8- حالات پارادوکسی : (در حل بسیاری از تست ها نکته ای کلیدی است)

همچونی زهری و تریاقی که دیدم و گریز از دست تو باشد همه جان هاست غلامم همچونی دمساز و مشتاقی که دیدم

9- بی خبر و بی هوشی (از خود بی خود شدن) و تحمل کردن وصال :

با هر که خبر گفتم از اوصاف جمیلش گوشم به راه تا که خبر می دهد ز دوست دلارام در دلارام جوی در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم مشتاق چنان شد که چو من بی خبر افتاد صاحب خبر پیامد و من بی خبر شدم لب از تشنگی خشک برطرف جوی عاشق نمی شوی که بدانی چه می کشم

10- متعالی شدن عاشق به خاطر عشق و اینکه عشق در سراسر جهان و انسان اثر می گذارد :

از گفته شور انگیز تو چنان آتشی بر دلم نشست که سرا پا مرا در تب و تاب افکنده است.

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی	تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد	اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
هر که را صورت نبندد بر عشق	صورتی دارد ولی جانیش نیست

11- عاشق هیچ گاه به دنبال آسودگی و راحتی نیست بلکه از آن متنفر است :

بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان	مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم
بگفتا آسوده شو کین کار خام است	بگفت آسودگی بر من حرام است
بگفتارو صبوری کین در این درد	بگفت از جان صبوری چون توان کرد
به شادی و آسایش و خواب و خور	ندارند کساری دل افکارها

12- عاشق تسلیم محض است و شرط پرستش حقیقی عشق به خدا (معشوق) است نه عقل و اندیشه (همان حالت پارادوکس) :

مطیع امر توام گر دلم بخواهی سوخت	اسیر حکم توام گر تنم بخواهی خست
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی	گر سوی مستان می روی مستانه شو مستانه شود
پرستش به مستی است در کیش مهر	برون اندر زین جرگه هوشیارها
راز درون پرده ز رندان مست برس	کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
گر بنوازی به لطف و رغبت به قهر	حکم تو بر من روان به زجر تو بر من رواست
میان عیب و هنر پیش دوستان کریم	تفاوتی نکند چون نظر به عین رضا شد

13- جان نثاری عاشق (این نکته تأکید بر فدا کردن جان به صورت مستقیم دارد) :

از خون و گل و شکوفه تابوت شهید	بر موج بلند دست ها رنگین بود
بگفتا جان مده بس دل که با اوست	بگفتا دشمن اند این هر دو بی دوست
بگفتا جان فشانای در ادب نیست	بگفت از دوستان این عجب نیست

14- فقط عشق به معشوق مهم است نه اندیشه و خیال موهوم و کارهای غیر (تاکید مستقیم دارد بر مهم و با ارزش بودن عشق نه وجود معشوق):

بگفت از عشق کسارت سخت زار است	بگفت از عاشقی خوش تر چه کار است
ما عاشقیم و بهتر از این کار نیست	یعنی به کارهای دیگر اعتبار نیست
به جز از عشق که اسباب سرافرازی بود	آنچه خواندیم و شنیدیم همه بازی بود
ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق	گفتم ای خواجه ی عاقل هنری بهتر از این نیست

15- عدم تعلق عاشقان و عارفان به دنیا و مادیات :

مهمین مهر و رزان که آزادند	بریزند از دام جهان تارها
ولسی راد مردان و وارسو تگان	نبازند هرگز به مردارها

16- عدم تعلق عارفان به دنیا و ظواهر به خاطر در پس خوشی ها نا خوشی قرار دارد :

بی بلاتوان یافت چنان بالایی	گل بی خار در این باغ نتوان چید
کس عسل بی نیش از این دکان نخورد	کس رطب بی خار از این بستان نچید
حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج	فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
در باغ زمانه هیچ گل نیست	وان نیز که هست جفت خارست
هر جا گل است خار است	هر جا گنج است مار است

17- غنیمت شمردن :

جوان گوشه نشین شیر مرد راه خداست	که پیر خود نتواند ز گوشه برخاست
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق	نیست فردا گفتن از شرط طریق
اکنون که در دست ام مرحمتی کن	فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت
وقت را غنیمت دان قدر که بتوانی	حاصل از حیات این دم است ار دانی
این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است	دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر

18- عارف دنیا را بی ثبات و ناپایدار می داند (یا بیت دعوت به عدم وابستگی به دنیا می کند به خاطر بی ثباتی):

سرو را دانی چرا آزاد می گویند خلق
 یار ناپسندار دوست ممدار
 آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
 هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین
 هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
 ای سرو پای بسته به آزادگی مناز
 این نان و آب و چرخ چو سیلی است بی وفا
 زان که دامن تعلق زین چمن برچیده است
 دوستی را نشاید ایمن غمدار
 حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
 آن مردمک چشم نگاری بوده است
 گویی ز لب فرشته خویی رسته است
 آزاده من که از همه عالم بریده ام
 من ماهیم نهنگم، **عمانم** آرزوست

19- عدم شکایت عاشق از غم معشوق چون توکل بر عفو و بخشش او دارد و از غیر طلب نمی کند :

غم می خوریم و هیچ شکایت نمی کنیم
 دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد
 غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد
 غمش را غیر دل سر منزل نیست
 عشرتم یاد همی آید از افزایش غم
 هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق
 تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
 لطفی است که می کند غمت با دل من
 زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
 در این گونه تست ها باید دقت کرد که غم مادری را با غم عشق که معنوی است اشتباه نگیریم مثل :

ما را چه غم که غمت غم گسار ماست
 جز غم که هزار آفرین بر غم باد
 من این خریده ی خود را به هیچ نفروشم
 ولی آن هم نصیب هر دلی نیست
 عشرت افزای مرا باز به من بنماید
 بر او نمرد به فتوای من نماز کنید
 هر دم آید غمی از تو به مبارک باد
 ورنه دل تنگ من چه جای غم توست
 کان که شد کشته ی او نیک سرانجام افتاد

از دل غبار غم گریستن نمی رود
 به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد
 این خانه را به سیل مگر رفت و رو کنند
 گر اعتماد به الطاف کار ساز کنید

20- دعوت انسان به مواردی چون :

الف) سکوت :

که فردا قلم نیست بر بی زبان
تا مدعی اندر پس دیوار نباشد
گر جانت به کار است نگه دار زبان را
از کاسه پُر، صدا نیاید بیرون

زبان درکش ای مرد بسیار دان
آن که به نظر باشد و گفتار نباشد
جان است و زبان است، زبان دشمن جان است
آن را که بود مغز و خرد خاموش است

ب) گوشه نشین و عزلت و اعتکاف :

سرت ز آسمان بگذرد در شکوه
برهانندت از هزار بهلا
معتکف باش تا ندا نندت
ور فلک را سقف بشکافد صدایی نشنود
نه که از عزلت خود شهرت عنقا یابی
گوشه ای امن تر از خلوت خاموشی نیست

اگر پای دامن آری چو کوه
عزالت و انزوا و تنهایی
آشنایی خلق دردسر است
گوشه ای خواهی که گوش آواز پای نشود
گوشه ای گیر که از یاد خلاق بروی
درد سر تا نکشی صائب از آن بی خبران

ج) کم گفتن و درست گفتن (پرهیز از بسیار گفتن) :

نصیحت نگیرد مگر در خموش
جوی مشک بهتر که یک توده گل
بیرزد به دریا به صد بحر شود
تا ز اندک تو جهان شود پر
از خرمن صد گیاه بهتر
چو دانا یکی گوی و پروده گوی

فراوان سخن باشد آکنده گوش
کم آواز هرگز نبینی خجل
یکی قطره باران ز ابی نمود
کم گوی و گزیده گوی چون در
یک دسته گل دماغ پرور
حذر کن ز نادان ده مرده گوی

(د) کم گفتن اما سنجیده و به جا گفتن و با اندیشه گفتن :

تأمل کنان در خطا و صواب	بـه از ژاژ خیـان حاضـر جـواب
صد وار باید زبـان در کشـیدن	کـه وقـتی کـه حاجـت بـود در چـکـانی
مـزن بـی تأمل بـه گفتار دم	نـکو گـوی اگـر دیر گـویی چـه غـم
سـخن گـر چـه باشـد چـو آب زلال	ز تـکـرار خـیـزد غـبار مـلال
بـگویم گـرت هـوش اند سراسـر	سـخن هـر چـه کـوتـه بـود بـهـتر اسـت
هـمـه وقـت کـم گفـتن از روی کـار	گـریـده اسـت خـاصـه در ایـن رـوز گـار

21- از دیدگاه عارف خداوند تعیین کننده است نه غیر :

اگر مقبول بود به رد خلق مردود نگردد و اگر مردود بود به قبول خلق مقبول نگردد.

اگر خـدای نباشـد ز بنـده ای خوشـنود	شـفاعت هـمـه پیغمبران نـدارد سـود
چـو راضـی شـد از بنـده یـزدان پـاک	گـر ایـن هـا نـگردنـد راضـی چـه پـاک

22- عارف و عاشق واقعی در راه عشق جان فدا می کند و می سوزد و اعتراضی ندارد:

ای مـرغ سـحر عشـق ز پروانـه بیـاموز	کـان سـوخته را جـان شـد و آواز نیامـد
ای حـیـات عاشـقان در مردگـی	دـل نیـابی جـز کـه در دـل بردگـی

باید توجه کرد که این مفهوم با مرکزینه ای که عاشق واقعی به خود نمی پردازد و جان خود را فدا می کنند و به غیر عشق اعتباری نمی دهند

مترادف است-

مثال :

بـه خـون خـود آغـشته و رفته اند	چـه گـل هـای رنـگین بـه جـویارها
بـه شـادی و آسـایش و خواب و خـور	نـدارنـد کـاری دـل افکارها

23- ترک خودخواهی و غرور (فناء فی الله)

آنکـه شـد هـم بـی خـبر هـم بـی اثر	از مـیـان جـملـه او دـارد خـبر
تـا نـگـردی بـی خـبر از جـسم و جـان	کـی خـبر یـابی ز جـانان یـک زـمان
عـشق آمـد و شـد چـو خـونم اندر رگ و پوست	تـا کـرد مـرا خـالی و پـر کـرد ز دـوست
سـعدی ز خـود بـرون شو گـر مـرد رـه عشـقی	کـان کـسی رـسید در وی کـز خـود قـدم بـرون زد
افتـادگی جـدا و گـران مـطلبی جـداست	تـا کـه ربا تـوان شـدن، آهـن ربا مـباش

24- ترک حرص و قناعت ورزیدن :

بی شک اندر طلب شتر از قدر کفاف
مسکنی بایند و مقیدار کفافی ز معاش
بیاده ور به اندازه دهند ای هشیار
گر عادت است رسم تکلف میان خلق
گر قناعت کنی به خانه ی تنگ
سخت کوشی تو از غایت مستی باشد
زین فزون خواستنت از پرستی باشد
بیشتر خواستن از غایت مستی باشد
ما عارضیم و عادت ما ترک عادت است
کمتر از طهارم تونس نیست
این قسمت بسیار شبیه به ترک تعلقات دنیوی است

25- عارف خدا را در همه جا م بیند (خدا منحصر به قلب و جای خاص نیست) :

نا تا نائل، آرزو مکن خدا را در جایی جز همه جا بیابی
سرانجام می گویم خدا در همه جا هست و نایافتنی است
خدا همان است که پیش روی ماست
و خدایی که در این نزدیکی است/لای این شب بوها پای آن کاج بلند

26- عارفان معتقد به وحدت وجود اند (وحدت در عین کثرت) :

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی
که یکی هست و نیست جز او
نکته : ابیاتی که تغییر نگاه را می رساند و تأکید دارد که باید به پدیده ها با دید دیگری نگریست با این موضوع قرابت دارد-
مردم شهر به یک چینه چنان می نگرند
اگر در دیده مجنون نشینی
صورتی در زیر دارد، آن چه در بالاستی
و حده لا اله الا هو
که به یک شعله به یک خواب لطیف
به غیر از خوبی لیلی نبینی
به بهشت حور چه نازم مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم.
بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد، نه در آن چیزی که به آن می نگری.
اختلافی که هست در نام است
ورنه سی روز بی گمان ماهی است

27- اعتقاد به گذر عمر و جوانی (سلب اختیار از انسان برای جلوگیری از پیری):

گهی چو اشک نشستم، گهی چون رنگ پریدم
چو گردد در قدم او دویدم و نرسیدم
چو بخت جلوه نکردی مگر ز موی سپیدم
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر
سیاه رنگی مویم نصیب حال افتاد
پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
نجستم زندگانی را و کم کردم جوانی را
کاندر غمت چو برق شب روزگار عمر

به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون
جوانیم به سمند شتاب می شد از پی
چو شمع خنده نکردی مگر به روز سیاهم
تا کی می صبح و شکر خواب بامداد
سفید رویی عالم شده است بهره موی
ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش
جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را
از دیده سرشک چو باران چکد رواست

28- عاشق موفق به راز پوшы نمی گردد (راز عشق عاشق آشکار خواهد شد):

وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت
کوس رسوایی ما برسد بازار زدند
چون رنگ چهره ام شده افشای راز کن
نشاید کرد و آتش زیر سر پوش

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت
طبل پنهان چه زخم تشنه من از بام افتاد
گفتم که راز عشق ببوشم ولی چه سود
دهل زیر گلیم از خلق پنهان

29-گاهی برعکس است به عاشق از معشوق کله و شکایت می کند (واسوخت) :

بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا
بریدی و نبریدم، شکستی و نشکستم
ثبات عهد مرا دیدی ای فروغ امیدم
عهد شکستی و من بر سر پیمان بودم
شاگرد نعمت و پرورده ای احساس بودم

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا
وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم
وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم
سعدی از جور فراق همه روز این می گفت
عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

ولی در ابیات زیر عاشق در مقام رضاست، یعنی هر چه معشوق بگوید یا انجام دهد

ای تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی

جان من بسته ی رضای توسست
اسیر حکم توام، گر تنم بخواهی خست
همه تسلیم و رضا شد
گرددش دور آسمان بینایی
قبول کرد به جان هر چه را که جانان گفت
کز قبل ما قبول و ز طرف ما رضاست

گر رضای تو در بالای من است
مطیع امر توام، گردنم بخواهی سوخت
خُنک آن کس که چو ما شد
بر همه اهل این زمین به مراد
مزن ز چون و چرا دم که بنده ی مقبل
تیغ بر آرزو نیام، زهر در افکن به جام

30-فاتوانی انسان در شکرگزاری به خدا :

کز عهده ی شکرش به در آید
با کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
شکر یک نعمت نگوئی از هزار
با همه کس و بیان عالم بالا

از دست و زبان که بر آید
فضل خدای را که توان شمار کرد
گر به هر مویی زبانی باشد
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

31- خدا همیشه پشت و پناه انسان است (گاهی مردان خدا از طرف خدا) :

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن
چه باک آید ز کس آن را که او را
حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح
به همین سبب خداوند بنده را می بخشد و دعایش را بر می آورد و راضی به زاری بنده نیست.
زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم کرم بود

گر مجرمی بخشیدمت و ز جرم آمرزیدمت
قبول است اگر چه هنر نیستش
کرم بین و لطف خداوندگار
فردوس خواهی دادمت، خامش رها کن این دعا
که جز ما پناهی دگر نیستش
گناه بنده کرده ست و او شرمسار

32- عارف معتقد است اسرار الهی قابل بیان نیست. اگر گویی چون حلاج بردار خواهی رفت

هر که را اسرار حق آموختند
ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
این مدعیان در طلبش بی خبرانند
نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است
پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم
لاف تقرب مزن به حضرت جانان
تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم
کسی را در این بزم ساغر دهند
از تن دوست در سرای مجاز
مهر کردند و دهانش دوختند
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
آن را که خبر شد خبری باز نیامد
هرگز نشنیدم ز پروانه صدایی
شمع که جان گدازم و دودی نیآورم
زان که خموشند بندگان مقرب
با وجودش ز من آواز نیاید که منم
که داروی بی هوشیش در دهند
جان برون آید و نیاید راز

20- خداوند بخشنده و مهربان است (ستار العیوب، الرحم الراحمین) :

ولیکن خداوند بالا و پست
اویم زمین سفره عام اوست
دو کوش یک قطره از بحر علم
به عصیان در رزق بر کس نیست
برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
گناه بیند و پرده پر شد به حلم

ای کریمی که بخشنده ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده ی خطایی

و ز تنور تو هر که را نانی ست

ای به تو زنده هر کجا جانی ست

گفت بر هر خوان که نشستم خدای رزاق بود

بر در شاهی گدایی نکته ای در کار کرد

وظیفه ی روزی به خطای منکر نبرد و پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد

21- دعوت انسان به مواردی چون :

الف) صبر: الصبر مفتاح الفرج :

آری شود لیک به خون جگر شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند

حافظ آن روز به من مژده ی این دولت داد

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

صبر و ظفر دوستان قدیم اند

کان میوه که از صبر برآمد شکری بود

ما صبر دگر باره نگوییم که تلخ است

صبر کن الله اعلم بالصواب

کارها از صبر آید نی شتاب

ب) خودشناسی (کلید خداشناسی است) :

وزان جا راه برده تا به درگاه

همه از ذات خود پیوسته آگاه

شد جلوه گاه صورت معنی نهان ما

آینه گشت سینه ی ما از فروغ عشق

هر که خود بشناخت یزدان را شناخت

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت

ج) همت انسانی و درونی (به معنی تلاش، کمال جویی، اراده) :

که ز بند غم ایام نجاتم دادند

همت حافظ و انعکاس سحر خیزان بود

زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

همت طلب از باطن پیران سحر خیز

پرواز مکن بشتاب همت چاره ساز است

گاه سفر آمد برادر ره دراز است

د) دوری انسان از غفلت به خدا و مواهبش :

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

که اعتماد رزق بر توست ای مجیب

حمد می گوید خدا را عنده لب

مرغ تسبیح گوی و من خاموش

گفتم این شرط آدمیت نیست

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

ه) رنج و سختی از طرف خدا را موهبت و امتحان بدانند :

شفایت می دهم از این رو که آسیب می رسانم. دوستت دارم از این رو که مکافات می کنم.

هر که در این بزم مقرب تر است
ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید
در حیرتند خیره سران از چه عشق دوست
خاص را در بلا بدان سوزد

جام بلا بیشتر می دهند
بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
احباب را به بند بلا مبتلا کند
تسال دل عمام را بیاموزد

(و) سعادت و یا بدبختی به دست خود انسان است یا از آن دوستان نه غیر :

گر پرنیان است خود رشسته ای
چو تو خود کنی اختر خویش را بر
بدبختی است از نیستی و درماندگی توست
زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید
از درد بر آینه ی دل گردد ندارم
من از بیگانگان هرگز نالم
اگر شادی است ما را گر غم از ماست
از دوستی ام سوخت دل خویش به صد داغ

و گر با خار است خود کشته ای
مدار از فلک چشم نیک اختری را
مسکین چه نشینی که ز تقدیر و قضا نیست
گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست
دارم گلله از چشم خود از درد ندارم
که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد
که بر ما هر چه می آید هم از ماست
بیگانه نکرد آن چه دل خویش به من کرد

(ز) پرهیز از تقلید کورکورانه :

خلق را تقلیدشان بر باد داد
ز آنکه تقلید آفت هر نیکویی است
مشو مقید همراه اگر چه توفیق است
خواه بد و خواه نیک هر چه کنی تازه کن
از ره تقلید اگر حاصل شود کسب کمال
چند منقاد هر کسی باشد

هم از خود جوی هر چه می جویی
پی تقلید رفتن از کوری است
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
که بود تقلید اگر کوه قوی است
که از روی کار مهر بالا رفت
تن به **تتبع** مده مخترع کار باش

هر که گردد خم نشین باید که افلاطون شود
جهدکن تا که خود کسی باشی

که به غیر از تو در جهان کس نیست
در هر کس زدن بی نوری است

22- گاهی تست ها به باور داشت و اعتقاد مردم اشاره دارد (گاهی به شکل تمثیل) :

دوباره پلک دلم می پرد نشانه ی چیست
چشم همی پرد مگر آن یار می رسد
آب زیند راه راهین که نگار می رسد
مهمان سراسر خانه دنیا که اندر او
از بهر دفع غم به کسی گر بری پناه
مکن پیش دیوار غیبت بسی
کم گوی و گزیده گوی چون در
روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

شنیده ام که می آید کسی به مهمانی
دل می جهد، نشانه که دلدار می رسد
مژده دهید باد را بوی بهار می رسد
یک روز این بیاید و یک روز او رود
هم غم به جای ماند و هم آبرو رود
بود کز پیش گوش دارد کسی
تا ز اندک تو جهان شود پر
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

23- دعوت به اینکه عمل کن اگر چه به سرانجام نرسد:

سرم از خدای خواهد که به پایش اندر افتد

که در آب مرده بهتر که درد آرزوی آبی

24- خداوند در دل های شکسته جای دارد (ان الله فی قلوب المنکسر) :

بشکن دل بی نوای ما را ای عشق

این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است

25- مقامات دنیوی در ارزشمندی انسان تأثیری ندارد (ارزش هر انسان به ذات اوست نه به مقام و درجه دنیوی) :

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست
نه هر که صدر نشین شد عزیز شد که غبار
کس نیاید به زیر سایه ی بوم
من از روییدن خار سر دیوار دانستم

جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است
اگر به دیده فتد توتیا نخواهد شد
ور همای از جهان شود معدوم
که ناکس کس نمی گردد بر این بالا نشینی ها

26- کلام بیان گر درون است (از سخن می توان به درون و اندیشه هر کسی پی برد) :

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود
مرد نهان زیر دل است و زبان
حال مشکلم از کلامش پیداست
سخن پیدا کند کز من و تو مردم کیست

پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود
دیگر یک سر گل پر صورت است
از کوه همان برون تراود که در اوست
که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم

27- تأکید بر قناعت و عزت نفس :

تا نکنی پشت به خدمت دو تا
منبت حاتم طائی نکشد
پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
محال است استخوان را از دهان سگ هما گیرد

ای شکم خیره به نانی بساز
هر که نان از عمل خویش خورد
دست طمع چو پیش دیگران می کنی دراز
ندارد چشم احسان از خسیسان همت قانع

نثر : اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی وی را سگ هم چون خویشتنی نایستی بود

زهی پادشاهی زهی سلطنت
بگذار تا به چاه مذلّت فرو رود

من و کنج آزادگی بعد از این
آن کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد

28- پیش از مردن در این عالم جسمانی، نفسانیات را باید در خود از بین برد :

بمیرید پیش از آنکه بمیرند
که پیش از مرگ یک نوبت بمیریم
یعنی او از اصل غنیمت هارسد

موت و قبل ان تموتوا
همان به کاین نصیحت یاد گیریم
ای خنک آن را که بیش از مرگ مرد

29- جلوی ظلم و یا ضرر را از اول باید گرفت (سر فرود نیاور بلکه جلویش بایست) :

نه چون گوسفندان مردم درید
که از فربهی بایدهش کند پوست
هم کار آید ولی به شستن
نه آن دم که سر رشته برودت ز دست
کاتش چو بلند شد جهان سوخت

سر گرگ باید هم اول برید
مکن صبر بر عامل ظلم دوست
آب از پی مرگ تشنه جستن
کنون باید این مرغ را پای بست
امروز بکش چو می توان کشت

30- انسان تا خود نخواهد به سر منزل آگاهی و بیداری نخواهد رسید :

برود که هیچ کس ندا به گوش کر نمی زند
از ره این سرفرم می شکند
که دل با تو دارد، ممان یک نفس
شکر چند جویی، در این تلخ دشت؟
یکی تیغ در جان شب کاشتم

کسی سر بر نیارد کرد دیدار یاران را
چه چشم پاسخ است از این دریچه های بسته است
در جگر لیکن خناری
برو مرد بیدار اگر نیست کس
همه روزگارت به تلخی گذشت
گرفتم که فریاد برداشتم

31- گریز از دوستان و هم نشین بد :

حسودان تنگ نظر و عنودان بد گهر وی را به می و معشوق و لهر و لعب کشیدند.

ز هم صحبت بد جدایی، جدایی
چو زو رنج بینی نباید به کاری
تو را سایه خود بس، اگر یار خواهی
تا تو را عقل و دین بیفزاید
گر چه پاکی تو را پلید کند
هم نشین نیک جویی ای مهان

بیاموزمت کیمیای سعادت
مصائب نباید مگر بهر راحت
زنا جنس بگیریز اگر آفتاب است
هم نشین تو از تو بایستد
منشین با بدان که صحبت بد
ای فغان از بار نا جنس ای فغان

32- بیچارگی و بی خانمان بودن، تسلط قضا و قدر :

قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام
به رنج و کوشش از ما برنگردد
نوشسته با روان ما سرشته
ازیرا بنده آمد نام مردم
به غیر مصالحش رهبری کند ایام
تا نداند عقل ما پارا ز سر

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
نوشته، جاودان دیگ بر نگرده
ز چرخ آمد همه چیز نویخته
ز چرخ آمد قضا نزار کام مردم
هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست
چون قضا آید فرو پوشد بصر

33- ترک تعلقات دنیوی و از خود گذشتن شرط رسیدن به خداست :

خوشا دمی کزین چهره پرده بر فکنم
که در سراجی ترکیب تخته بند تنم
کی خبر یابی ز جانان یک زمان
یک قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست
یقین گردد تو را، کاو تو، تو او بی
با سر، اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
چو پیوندها بگسلی و اصلی
مرده شو چون من که تا یابی خلا

اگر خواهی که به ما رسی، خود را بر در بگذار و درای
حجاب چهره ی جان می شود غبار تنم
چگونه طواف کنم در فضای عالم قدس
تا نگردي بی خبر از جسم و جان
قرب و بعد راه را سختی نباشد این قدر
در این ره گر به ترک خود بگویی
عشق بازی چیست سرور پای جانان باختن
تعلق حجاب است و بی حاصلی
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص

بیشتر تمرین کنید.

☑ این ابیات را حفظ نکنید فقط سعی کنید رابطه منطقی قرابت را دریابید.

بلا کشی عشق :

من در اندیشه ی آنم که روان بر تو فشانم
چو نیست راه برون آمدن ز میلدانت
عشقت به دست طوفان خواهد سپرد حافظ
ناز پرورد تعنّم نبرد راه به دوست
تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید
تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست
دوام عشق و تنعم نه شیوه ی عشق است
همه سلامت نفس آرزو کنند مردم
حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر
اگر تو جور کنی رأی ما دگر نشود

نه در اندیشه که خود را از کمندت برهانم
ضرورت است چو گوی احتمال چو گانت
چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی
عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد
تبارک الله از این ره که نیست پایانش
و آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل
تا نگوئی که چو عمرم به سر آمد رستم
رهروی باید جهان سوزی، نه خامی بی غمی
ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی
خلاف من که به جان می خرم بلایی را
به سر نکوفته باشد در سرایی را
خدا را شکر بگویم هر جفایی را

تحمّل دشواری های راه عشق :

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
چرا و چون نرسد بندگان مخلص را هر آنچه بر سر هر
آنچه بر سر آزادگان رود زیباست
عشق را خواهی که تا پایان بری

سفر دراز نباشد به پای طالب دوست
به دوستی که اگر زهر باشد از دستت
داروی مشتاق چیست؟ زهر ز دست نگار
جمال کعبه چنان می کشاندم به نشاط

سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور
رواست گر همه بد می کنی بکن که نیکوست
علی الخصوص که از دست یار زیبا جوست
بس که پیسنندید بایید ناپسند

چنان به ذوق ارادت خودم که حلو را
مرهم عشاق چيست زخم ز بازوی دوست
که خارهای مگیلان حریر می آید
اشتر مست از نشاط، گرم رود زیر بار

رهایی ناپذیری عشق :

عشق او باز اندر آوردم به بند
هم دل خسرو شکافت هم جگر کوه کن
دل هر که صید کردی نکشد سراز کمندت
سعدی ز کمند خوب رویان
عجب است اگر توانم که سفر کنم ز دستت
گفتم بیبش مگر درد اشتیاق

کوشش بسیاری نامند سودمند
کز همه زور آوردن عشق تواناتر است
نه دگر امید دارد که رها شود ز بندت
تا جان داری نمی توان جست
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟
ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم

تقابل عقل و عشق :

شوق را بر صبر قوت غالب است
عشق، دریایی کرانه ناپدید
عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
آرامگه بی خبری بود بهشتی
پرسشش به مستی ست در کیش مهر
هر که امشب می ننوشد او به ما منسوب نیست
بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق
ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن
به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش
کی پسندید هرگز این مستان
شود آسان ز عشق کاری چند

عقل را با عشق دعوی باطل است
کی توان کردن شنا ای هوشمند
دزد دانا می گشد اول چراغ خانه را
بیداری و هوشیاری ما را که خبر کرد
برون اند زیبن جرگه هشیارها
پارسا را در حلقه ی مستان نشستن خوب نیست
خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
بوی جامت بی قرارم کرد آخر جام کو
چنین که حافظ ما مست باده ی ازل است
کار این عاقلان که هوشیارند
که بود نزد عقل بس دشوار

ناتوانی انسان از پی بردن به چستی خدا :

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
 نه بر اوج ذاتش بر د مرغ و هم
 نه در ایوان قیریش و هم را بار
 مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
 ای برتر از خیال و گمان و قیاس و هم
 به قیاس در نگنجی و به وصف در نیایی
 از او هر چه بگفتند از کم و بیش
 هیچ کس را به کمند او ره نیست
 در اندیشه ببستم قلم و هم شکستم
 اگر چه جان ما می پی برد راه
 با تقاضای عقل و نفس و حواس

توانایی بر عزیز و ذلیل کردن (خدا و معشوق)

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی
 یکی را به سر بر نهد تاج بخت
 سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
 یکی را دهد تاج و تخت بلند
 یکی را ز ماهی رساند به ماه
 کلام سعادت یکی بر سرش
 گلستان کند آتشی بر خلیل
 آن را که کردگار کرد عزیز

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی
 نه در ذیل وصفش رسد دست نهم
 نه ما چون و چرایش عقل را کار
 ماهم چنان در اول وصف تو مانده ایم
 و ز هر آن چه گفته اند و خوانده ایم و شنیده ایم
 متحیرم در اوصاف جمال و روی زیبت
 نشانی داده اند از دیده ی خویش
 عقل و جان از کمالش آگه نیست
 که تو زیباتر از آنی که کنم وصف بیانت
 ولکن کُنه او را کسی بر راه؟
 کی توان برد کردگار شناس؟

همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی
 یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
 دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 یکی را کند خوار و زار و نژند
 یکی را ز مه اندر آرد به چاه
 گلیم شقاوت یکی در برش
 گروهی بر آتش برد ز آب نیل
 نتواند زمانه خوار کند

آز و طمع موجب بی آبرویی می شود

سویه روی باشد تا گرفت آفتاب
کسه از آز کاهسد همی آبروی
کسه آز آرد به روی ها خواری

طمع می بررد از رخ بررد آب
بخود آنچه داری و بیشی مجوی
آز بگذار تا نیاز آری

دوری از ریا و ظاهر بینی :

به که بد باشی و نیکت بیند
کرباس را نه وصله ی دیبا کند
ظاهر هر که صاف تر دیم
و ز خبت باطنم سر خجلت فتاده در پیش
روی ننماید به چشم نا صواب
تو چشم و او نگاه ناوک انداز
تو ابرو، او اشارت های ابرو
تو لب می بینی و دندان که چون است
ز نهار که یار خویششان نشماری

نیک باشی و بسدت بیند
اخلاق زشت و صورت زیبا فضیلت است
باطنش همچو پشت آینه بود
شخصم به چشم عالمیان خوب نظر است
کوزه می بینی ولیکن آن شراب
تو قد بینی و مجنون جلوه ی نیاز
تو مو بینی و مجنون پیش مو
دل مجنون ز شکر خنده خون است
ظاهر بینان که دم زنند از یاری

آرزوی فنا برای بی خبران از سوز و گداز عشق :

وان که آتش نیست عیشش خوش مباد

آتش است این بانگ نای و نیست باد
کسی در این وادی به جز آتش مباد

عشق محرک هستی و سبب رسیدن به کمال است

ذره تو را پرتو مهر تو کند خورشیدی
چو ذره گر چه حقیرم بین به دولت عشق
جوشش عشق است کاندلر می فتاد
پرواز دل به سوی خدا می برد مرا
تا کیمیای عشق بیابی و زر بشوی
مهرم به به جان رسید و به عیوق بر شدم
ماهی شوم رومی رخی، گر زنگی نو برده ام

آتش عشق است کاندلر نی فتاد
با بال شوق، ذره به خورشید می رسد
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
چون شبنم افتاده بدم پیش آفتاب
روزی که عکس روی او بر روی زرد من فتد
از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
من به سر چشمه ی خورشید نه خود بردم راه

آری به یمن لطف شما خاک زر شود
ذره ای بودم و مهد تو مرا بالا برد

قطره را گردش جام تو کند دریایی
که در هوای رخت چون به مهر پیوستم

ظاهر انسان ها خبر از باطنشان می دهد:

سر من از ناله ی من دور نیست
رنگین سخنان در سخن خویش نهان آمد
می دهد ظاهر هر کس خبر از باطن او

یک چشم و گوش را آن نور نیست
از نکبت خود نیست به هر حال جدا گل
رتبه ی پیرهن آری ز قبا معلوم است

ظاهر بینان از درک حقیقت عشق عاجزند:

سر من از ناله ی من دور نیست
ناله ی همه ی موجودات از درد جدایی از عالم معناست:

یک چشم و گوش را آن نور نیست

کز نیستان تا مرا بریده اند

در نفیـرم مـرد و زن نالیده اند

آن که راه عشق نسپرده از حال عارف و اصل بی خبر است کسی هم درد و محرم راز عشق است که عاشق و دلسوخته باشد:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
آنچه بر من می رود در بندت ای آرام جان
شب فراق که تا داند که تا سحر چند است
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
عشق در هر دلی فرو نایند
تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی
با مدعی نگویی اسرار عشق و مستی
چون عشق آمد از عقل دیگر مگوی
سوار عقل که باشد که پشت نخاید
دل چو از پیر خوی نقل معانی می کرد
اسرار خرابات به جز مست نداند
حال شب های مرا همچو منی داند و بس
گفتن از زنبور بی حاصل بود

تا بگویم شرح درد اشتیاق
با کسی گویم که در بندی گرفتار است
گر کسی که به زندان عشق در بند است
باقی نمی توان گفت الا به غمگساران
زان که هر سینه محرم رازی است
گوش نامحرم نباشد جای پیغام فروش
تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
که در دست چوگان اسیر است گوی
در آن مقام که سلطان روی نمود
عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود
هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد
تا یکی در عصر خود ناخورده نیش

هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه ی خود باز می گردد :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
 خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان
 چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
 ماز بالاییم و بالایی می رویم
 ماز فلک بوده ایم ، یار ملک بوده ایم
 ماهی از دریا چو در صحرای فتنه
 به اصل باز شود و فرع و هست ترد خود
 جزو جهان است شخص مردم روزی
 ز گردون سوی مادون آمدیم
 مخالف این بیت : مادر فرزندی ، جویان وی است
 سید جم خشک بر خشکی افتاد
 دل تو را در کوی اهل دل کشد
 جان گشاده روی گردون بال ها
 پس اکنون گر سوی دوزخ گرایی عجب نبود

باز جویید روزگار وصل خویش
 کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خداست
 روم به روضه ی رضوان که مرغ آن چمنم
 ماز دریاییم و دریایی می رویم
 باز هم آنجا رویم جمله که آن شهر ماست
 می تپد تا باز در دریای فتنه
 مراین حدیث هم این مثل مضروب
 باز شود جزو بی گمان به سوی کل
 باز ما را سوی گردون برکشید
 اصل ها مرفع ها را در پی است
 سیر جان پا در دل دریای نهاد
 تن تو را در حبس آب و گل کشد
 تن، زده اندر زمین چنگال ها
 که سوی کل خود باشد همیشه جنبش اجزاء

انعطاف پذیری نی و مدارا با اقشار مختلف :

من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوش حالان شدم

دل ربایی معشوق از عاشق :

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد
 در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
 حسن را بر دیده ی خود جلوه داد
 از خمستان جرعه ای بر خاک ریخت
 شور و غوغایی برآمد از جهان

از شبی عشق خاک آدم گل شد
 معبود جمال و عاشق زارم کرد
 عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
 منتی بر عاشق شیدا نهاد
 جنبشی در آدم و حوا نهاد

حسن او چون دست در یغما نهاد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

زیبایی معشوق سبب به وجود آمدن عاشق است :

من خفته بودم به نیاز در کتم عدم

حسن تو به دست خویش بیدارم کرد

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

نگویش خرسندی از گرفتاری دیگران :

یکی را که در بند بینی نخند

مبادا که روزی در افتی به بند

روزی خداوند فراگیر و گسترده است :

ادبیم زمین سفره ی عالم اوست

به این خوان یغما چه دشمن چه دوست

کامیابی در دنیا امری غیر ممکن است :

سیری طلب مکن که کس اندر شیب خاک

جز تشنه لب نیامد و جز ناشتا نشد

فروتنی عاشق در برابر معشوق :

ذرمی خاکم و در کوهی توام جای خوش است

ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

مالک ملک وجود، خاک ردّ و قبول

هر چه کند، جور نیست، و تو بنالی جفاست

ترجیح مخاطب با استعداد بر مخاطب بی ثمر :

همچو مریم سوی فرما بن رویم

ز آن که فرمایی ندارد شاخ بید

آن که راه عشق را نسپرده از حال عارف و اصل بی خبر است :

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
راز درون پرده ز رانندان مسست پرس
با نیم پختگان نتوان گفت سوز عشق
پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش
هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست
سعدی سخن یار نگوید برا غیار
تا نسوزد بر نیاید بوی عود
فریاد من از سوختگی هاست چو آتش
دردا که بدبختیم در این سوز نهانی
پای نهم در عدم بو که به دست آورم
بکاست هم نفسی تا به شرح عرضه دهم
گر ز عشق اندک اثر می دیده ای
عیب بین ز آنی که تو عاشق نه ای
ز دشمنان شنو ای دوست تا چه می گویند

با طبیب نا محرم حال درد پنهانی
کاین حالی نیست زاهد عالی مقام را
خام از عذاب سوختگان بی خبر است
که مگو حال دل سوخته با خامی چند
سوخته داند که چیست پختن سودای خام
هرگز نبرد سوخته ای قصه به خامی
پخته داند کاین سخن با خام نیست
چون باده ز خامی نبود جوش و خروشم
و آن را خبر از آتش نیست که خام است
هم نفسی تا کند درد و دلم را دوا
که دل چه می کشد از روزگار هجرانش
عیب ها جمله هنر می دیده ای
لاجرم این شایوه را لایق نه ای
که عیب در نظر دوستان هنر باشد

قبل از سخن بیندیش :

نباید سخن گفت نا ساخته
سخن پیش فرهنگیان سخنه گوی
سخن بشناس و آنکه گوی از یرا
سخن را تا نداری پاک از زنگ
به گفتار اگر در نشاند کسی
خردهمند خاموشی بود چون صدف
بدیدی تو ناکرده گز جامه را
سخت اندیش کن آنکه گفتار
سخن گفتن دگر باره نیاید بر دهان

نشاید بریدن نینداخته
به هر کس نوازننده و تازه روی
که بی نقطه نگردد خط ز پرگار
ز دل ها کی زاید زنگ و زنگار
خوشی به بسیار از آن بهتر است
اگر خود درونش پر از گوهر است
نخواندی تو پایان شهنامه را
پاره بست آمده است و پس دیوار
اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

با درنگ اما سنجیده سخن گوی که بهتر از حاضر جوابی توانم با بیهوده گویی است :

تأمل کنان در خطا و صواب
هر آن کس که راند سخن بر گزاف
به گاهی که تنها شود در نهفت
تهتک در سخن گفتن زیان است

به از ژاژ خایان حاضر جَواب
بود بر سر انجمن مرد لاف کار
پشیمان بود ز آن سخن ها که رفت
تأمل کن، تأمل کن، تأمل

انسان آگاه با ارزش سخن می گوید :

صـدف وار گوهرشناسـان راز
کم گوی و گزیده گوی چون در
سخن گوهر شد و گوینده غواص
حذر کن ز نادان ده مرد گوی

دهان جز به لؤلؤ نکردند باز
تا ز اندک نو جهان شود پر
به سختی در کف آید گوهر خاص
چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

انسان پر حرف پند شنو نیست :

فراوان سخن باشد آکنده گوش
چو خواهی که گویی نفس بر نفس
سلیم این پند را از من نگه دار
سخن بشنو و بهترین یاد گیر

نصیحت نگیرد مگر در خموش
نخواهی شنیدن مگر گفت کس
سخن کم گو ولی بسیار بشنو
نگر تا کدام آیدت دلپذیر

کله ی عاشق از آشکار شدن عشق او :

نی حریف هر که از یاری برید
دل می رود ز دستم صاحبـلان، خدا را
ترلـم که اشک در غم ما پرده در شود

پرده هایش پرده های ما درید
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
وین راز سر به مهر به عالم سیر شود

تأثیر دو گانه ی عشق :

همچونی زهری و تریاقی که دید؟
ای درود و غم تـو راحت دل
دردم از یار است و درمان نیز هم

همچونی دمساز و مشتاقی که دید؟
هم مـرهم و هم جراحـت دل
دل فدای او شد و جان نیز هم

نی ماجرای عشق های ناکام مانده را بیان می کند :

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست
چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
بگو ای نای حال عاشقان را

آن جا جز این که جان بسپارند چاره نیست
ندانستم که این دریاچه موج خون فشان دارد
که آواز تو جان می آزماید

حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند جز عاشق :

محرم این هوش جز بی هوش نیست
پرستش به مستی است در کیش مهر
سخن را روی در صاحب‌دلان است
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
در نیابد حال پخته هیچ خام
هم عارفان عاشق دانند حال مسکین
حدیث عشق جانان گفتنی نیست
مرغان قفس را نمی باشد و شوقی
حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر
منم همچون پیاده تو سواری
کس چون غم زلیخا یوسف ندیده داند
تو را که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت
تو در کنار فراتی ندانی این معنی

مرزبان را مشتری جز گوش نیست
برون اندر زمین جرگه هشیارها
نگویند از حرم آلا به محرم
باقی نمی توان گفت الا به غمگساران
تا بگویم شرح درد اشتیاق
پس سخن کوتاه باید و السلام
گر عارف بنالد یا عاشق بزارد
وگر گویی کسی هم درد باید
کان مرغ نداند که گرفتار نباشد
به سر نکوفته باشد در سرای من
ز رنج پیایم آگاهی ندادی
دست بریده حالش دست بریده داند
تو حال تشنه ندانی که در کناره ی جویی
به راه بادیه دانند قدر آب زلال

درازی :

نای شب از چشم درمندان پرس

تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی

یگانگی خداوند :

هر چه راهست گفتی از بن و بار

گفتی او را شریک هوش می دار!

مقام عاشق حقیقی وصف ناپذیر است :

تا به جایی رسی که می نرسد

پیای اوهام و پیای افکار

بخش خداوند :

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی

تو نماینده ی فضلی تو سزاوار ثنایی

بی کرانگی عشق :

عشق دریایی کرانه ناپدید
در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست
پیش تر آب و گل من در دل من مهد تو بود

کی توان کردن شنا ای هوشمند
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود
دیدگاهی ست که من بلبل این بستانم
با خود آوردم از آنجا نه به خود بر بستم

عاشق واقعی نایاب است :

یار از پرده هویدا شد و یاران غافل

یوسفی هست دریغا که خریداری نیست

دعوت به راستی و اخلاص :

شب من ز روشن دلی آینه ی خورشید شد
از کجی به کی روی برتابید
راستی آور که شوی رستگار
به از راستی کسی ندارد درخت
گر کجی را شقاوت است اثر
راست زهری ست شکرین انجام
راستی کن که راستان رستند

ای کم از شب من، تو هم آینه را پرداز ده
رستگاری ز راستی یابید
راستی از تو ظفر از کردگار
که بارش بهشت است و تاج است و تخت
راستی را سعادت است ثمر
کج نباتی که تلخ سازد کام
در جهان راستان قوی دست اند

دعوت به حرکت و تلاش :

بد نشین ای عزم و منشین ای امید
دعوت به اینکه از نشانه های پروردگار به سوی او برویم :
دود و بویی می رسد از عرش غیب

کز رسولانش پیایی شد نوید
ای نهانان سوی سوی آن پرید

بی ارزشی و فانی بودن دنیا :

درد سر کم ده و کم کش ز پی کار جهان

که نیرزد مکه ی نرزد خود درد سری

طلب لطف و عنایت از معشوق :

حلقه ی گیسوی مشکینش بجنبان سحری
نگاه دار دلی را که برده ای به نگاهی

نرم و آهسته به بالینش خرام از سر راه
اکنون که صاحب مژگان شوخ و چشم سیاهی

فنا شدن در راه عشق :

آن کز همه عالَمش خبر نیست
وز این کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست
جان است و بهای یک نظر نیست
بگفت از گردن این وام افکنم زود
چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم
گر ز من بپذیردش اینبس با شعرا
تا بدانند که من هم ز خریدارانم
حالیّا قافله سالار سبک بالانم
و گر این عهد به پایان نبرم نا مردم
بگفت این از خدا خواهم به زاری

دانی که خبر ز عشق دارد؟
به آنم گر تو باز آیی که در پایت کنم جانی
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود؟
من در خور تو چه تحفه آرم؟
بگفتا گر به سر یا بیش خشنود؟
پروانه ی او گر رسرم در طلب جان
خواهم افکندن ز دست دل سر اندر پای دوست
نقد جان بر سر بازار محبت دادم
سر بسی بار گران بود ز دوش افکندم
عهد کردیم که جان در سر کار تو کنیم
بگفتا اگر بخواهد هر چه داری؟

ضرورت اصلاح خود پیش از دیگران :

ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را

راستی کردند و فرمودند مردان خدای

نگوهِش غرور و سرانجام بد آن :

شکست اندر آورد و برگشت کار
بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه بر خاست
بنگر به عقابی که منی کرد چه ها خاست
چون کبر کردی از همه دونان فروتری

منی چون بیوسست با کردگار
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
محبت تو منی را ز خویش به در کن
دعوی مکن که برترم از دیگران به علم

فراموش شدن ارزش های اخلاقی و رواج زشتی ها :

دانا بمانده در غم تدبیر روزی اش
جاهل به مسند اندر و عالم برون در

نهان گشت آیین فرزندگان
جهال در تنیم و ارباب فضل را

به خسیسان دهند نعمت و ناز
کج روان را دهند خرمن ها
پراکنده شد نام دیوانگان
با صد هزار غصه یکی نان نمی رسد

جوید مکید و راه به دربان نمی رسد
به غلط ره بر آستان دهند
اهل دل را به جان امان دهند
قوت یک شب به نیکوان دهند

از جان گذشتن موجب بی پروایی است :

یکی بی زبان مرد آهنگرم
شماریت با من بایسد گرفت
اگر هفت کشور به شاهی تو راست

ز شاه آتش آید همی بر سرم
بدان تا جهان ماند اندر شگفت
چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟

لذت رنج عاشقی :

عشق را خواهی که تا پایان بری
از حلاوت ها که دارد جور تر
ای جفای تو ز دولت خوب تر
ای بدی که تو کنی درخشم و جنگ

زشت باید دید وانگار بد خوب
زخم خونین اگه به نشود به باشد
بگفت از عشق کارت سخت زار است
بی ذوق را به لذت تیغت چه آگهی

و ز لطافت کس نیابد غور تو
و انتقام تو ز جان محبوب تر
با طرب تر از سماع و بانگ چنگ

خنک آن زخم که هر لحظه نرا مرهم از اوست
بگفت از عاشقی خوش تر چه کار است؟
از خلق تشنه پرس که آب زلال چیست

کشف راز عشق موجب هلاکت می شود:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

تحمل ناپذیری رنج عشق:

جان و دل را طاقت آن جوش نیست

بلکه گویم در جهان یک گوش نیست

برداشت شخصی و عدم شناخت حقیقی:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

ناپایداری قدرت دنیوی:

سر آلب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به مروا تا کنون در گل تن آلب ارسلان بینی

بدین زور و زر دنیا چو بی عقلان مشو غره

که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی

رازداری عاشق:

محرم این هوش جز بی هوش نیست

مر زبان را مشتری جز گوش نیست

کسی را در این بزم ساغر دهند

که داروی بی هوشی اش در دهند

از تن دوست در سرای مجاز

جان برون آید و نیاید راز

ارزش سخن و ماندگاری آن:

سخن ماند از تو همی یادگار

سخن را چنین خوار مایه مدار

انسان بی بهره از عشق سزاوار هلاکت است:

فردا به داغ دوزخ ناپخته ای بسوزد

کامروز آتش عشق، از وی نبرد خامی

همه گیر بودن عشق ورزی به معشوق:

آتش روی تو زین گونه که در خلق گرفت

عجب از سوختگی نیست که خامی عجب است

وصال باعث از خود بی خودی است:

گوشم به راه تا که خبر می دهد ز دوست
در خرابات ز اسرار حقیقت صائب
از در آمدی و من از خود به در شدم
تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم
که را ماند دل، آن لحظه که آن جان شرح دل گوید

صاحب خبر بیامد و من بی خبر شدم
تا خبر یافتم از بی خبرانم کردند
گویی کزین جهان به جهان دگر شدم
با وجودش ز من آواز نیاید که منم
که را ماند خبر از خود در آن دم کو خبر گوید

افزایش اشتیاق به معشوق در اثر دیدار او:

گفتم بیستمش مگر درد اشتیاق
میل آن دانه ی خالم نظری بیش نبود
گردگری را شکیب، هست ز دیدار دوست

ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم
چون بدیدم، ره بیرون شدن از دامن نیست
من نتوانم گرفت، بر سر آتش قرار

عشق بی اختیار:

نه به خود می رود گرفته ی عشق

سعدی چو جورش می بری، نزدیک او دیگر مرد
من اگر خرم و گر گل چمن آرای هست

دیگری می برد به قلابش

ای بی بصر من می روم؟ او می کشد قلاب را
که از آن دست که او می کشدم می رویم

عشق اختیاری:

او را خود التفات نبودی به صید من

من خویشتن اسیر کمند نظر شدم

گذر سریع عمر:

در هر طرف ز خیل حوادث کمین گهی است
از سبک جولانی عمر است بی آرامی ام
این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است
کوتاهی عمر بین به وصلم دریاب
دریاب که از عمر دمی بیش نمانده ست

ز آن رو عنان گسسته دواند سوار عمر
در گزار سیل خوابیدن نمی آید ز من
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
تا پیش از اجل مرا به فریاد رسد
بشتاب که اندر نفس باز پیمن

اغتنام فرصت :

نوبت فاتحه اسست و الانعام
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر
تا ز خورشید اثر بر سر دیواری هس

هم چو انعام تا کی از خور و خواب
تا کی می صبح و شکر خواب بامداد
رفت روزت به سیه کاری و غفلت دریاب

ماندگاری سخن :

مگر ترانه ی من که روزگار نامده بر جای می ماند
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر
رفتگان را غیر دیوان یادگاری هست؟ نیست
که «سعدی» از تو سخن یادگار خواهد بود
سخن است آن دگر همه باد است
تو با گنج دانش برابر مدار
سخن بهتر از گوهر شاهوار
جهان را یادگاری جز سخن نیست

از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده راز نهان نیست
«حافظ» سخن بگوی که بر صفحه ی **جهان**
آه می کش ناله می کن شعر می گو می نویس
بساز چاره ی رفتن که رهروان رفتند
یادگاری کز آدمی زاد است
سخن ماند از ما همی یادگار
سخن ماند اندر جهان یادگار
خرد را کار و باری جز سخن نیست

نکوهش دل بستگی به دنیا :

هم چون خزان نیامده ای بهر خواب و خور
که آفریده تو زین سان نه بهر این کاری
که انسان چون ملک فارغ ز خواب و خورد می باید

بیدار گرد ای دل غافل! که در جهان
کمال جان چو بهایم ز خواب و خور مطلب
به خواب و خور مشو عاشق چو حیوان گر نه حیوانی

استغنا و رضای عارفانه ی عاشق :

تو جان، ای آن که چون تو پاک نیست
مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم
بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

روزها گر رفت، گو رو، پاک نیست
می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان
زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر

بی نصیبی از عشق موجب تباهی روزگار می شود :

هر که بی روزه است، روزش دیر شد
که بی دریا خود او خرم نگردد
تو دیدی هیچ ماهی را که او شد سیه از این دریا

هر که جز ماهی، ز آبش سیه شد
ملالی نیست ماهی را ز دریا
تو هیچ دیدی عاشق را که سیری بود از این سودا

ضرورت تحمل سختی ها برای رسیدن به پختگی :

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

درمان ناپذیری عشق :

گر دردمند عشق بنالد غریب نیست

دردی ست درد عشق که هیچش طبیب نیست

در صیدتم که فایده ی قیل و قال چیست

چون حل نمی شود به سخن مشکلات عشق

از خود بی خود شدن عاشق :

این چه می گویم نه اموال من است

حال من اکنون برون از گفتن است

ارزشمندی گل :

و ز گل عزیز تر، چه ستانی به سیم گل

ای گل فروش، گل چه فروشی به جای سیم

نهی و جبر اختیار :

قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

ضرورت توجه به موسیقی :

ز حیوان کم نشاید بردن ای دل

به صورت خوش چو خیزان است مایل

عیب پوشی عاشقانه :

من عاشقم و دلم بدو گشته تباه

ور هنرری داری و هفتاد عیب

ز عاشق هیچ کس معشوق را بهتر نمی بیند

به غیر از خوبی لیلی نبینی

گفت خامش، چون تو مجنون نیستی

عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه

دوست نبیند به جز آن یک هنر

برو از دیده ی وامق نظر در حسن عذرا کن

اگر در دیده ی مجنون نشینی

از دگر خوبان تو افزون نیستی

آن که راه عشق را نسپرده از حال عارف و اصل بی خبر است :

این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز

همه را دیده نباشد که ببیند آن را

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند

لیکن آن نقش که در روی تو من می بینم

پند ناپذیری عاشق :

حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد
مرا هوشی نماند از عشق و گوشی
اگر مراد نصیحت کنان ما این است

دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم
که پند هوشمندان کار بنمدم
که ترک دوست گویم تصویری ست محال

بی اعتباری مقاصد دنیایی :

به شادی و آسایش در خواب و خور
مهمین مهرورزان که آزاده اند
جز افسون و افسانه نبود جهان

ندارند کساری دل افکارها
بریزند از دام جان تارها
که بستند چشم خشیایارها

سکوت مایه ی عزت و سربلندی است :

اگر پای در دامن آری چو کوه
آشنایی خلق دردسر است
عزالت و اتروا و تنهایی
خانه سوز و آشیان پرداز می باید شدن
رنخه ی گفتار را سرمه می باید گرفت

سرت ز آسمان بگذرد در شکوه
معتکف باش تا نراندت
برهانندت از هزار بلا
با نسیم صبح هم پرواز می باید شدن
با لب خاموش سخن پرداز می باید شدن

دعوت به سکوت و پرهیز از پرگویی :

زبان درکش ای مرد بسیار دان
سخن فروشی، فرزند خود فروختن است
آن را که بود مقرو خود، خاموش است
جان است و زبان است دشمن جان است

که فردا قلم نیست بر بی زبان
کسی که لاف سخن زد ز اهل غیرت نیست
از کاسه ی پر، صدا نیاید بیرون
گر جانت به کار است نگه دار زبان را

تجلی وجود خداوند در پدیده های جهان :

چنان از روزن دل نور آن دلدار می تابد
سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو
جمال یار می خواهی به ذرات جهان بنگر
اندر دل هر ذره، خورشید جهان تابی ست

نشان ز آن یار هر جایی چه جویی؟
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
که خورشید جمالش از در و دیوار می تابد
جمال یار ز گل برگ سبز تابان شد

من تابش آن خورشید از روی تب می بینم

به نزد آنکه جانش در تجلی ست همه عالم کتاب حق تعالی ست.

هر دو عالم یک فروغ روی اوست

به زیر پرده ی هر ذره پنهان

ای دفتر حسن تو را فهرست خط و خال ها

یار بی پرده از در و دیوار

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

جمال جان فزای روح جانان

تفصیل ها پنهان شده در پرده ی اجمال ها

در تجلی است یا اولی الابصار

طلب جلوه گری از معشوق:

به غنچه گوی که از روی خویش پرده فکن

طره بفشان و مرا بیش پریشان مگذار

روی و مپندار که من چون سعدی

که مرغ دل ز فراق رخت پریشانی شد

پرده بگشای و مرا بسته ی هجران مگذار

دوست دارم که بپوشی رخ هم چون قمر

پنهان کردن عشق امری غیر ممکن است:

مستوری و عاشقی به هم نایبند راست

حال من دور از آن جمال مپرس

حال من خود در نمی آید به نطق

تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز

گر پرده نخواهی که درد دیده بلرز

رنگ و رویم ببین و حال مپرس

شرح حال اشک خونین من است

وگر نه عاشق و معشوق راز دانند

من نمازم را وقتی می خوانم که اذانش را باد گفته باشد سر گل دسته ی سرو، من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم.

بنفشه در رکوع آمد چو سنبل در خشوع آمد

به بلبل گفت گل بنگر به سوی سوسن اخضر

درختان بین که چون مستان همه گیجند و سر جنبان

چو نرگس چشمک می زد که وقت اعتبار آمد

که گر چه صد زبان دارد صبور و راز دار

صبا بر خواند افسونی که گلشن آمد بی قرار آمد

همه ی مردم شهر در مستی به سر می برند:

گفت : باید حد زند هشیار مردم، مست را
گر حکم شود که مست گیرند
شه اگر باده کشان را همه بر دار زند
ای خواره و سرگشته و رندیم و نظر باز
گر پرده ز روی کارها بردارند
ای کاش که هر حرام مستی دادی

گفت هشیاری بیار اینجا کنسی هشیاز نیست
در شهر هر آنچه هست گیرند
گذر عارف و عامی همه بر دار افتد
وان کس که چو ما نیست در این شهر کدام است
معلوم شود که در چه کاریم همه
تا من به جهان ندیدی هشیاری

رازهای عشق را فقط عاشق می تواند بشنود :

تا نگردي آشنا ز بن پرده رمزی نشنوی
غمنهان به ز گفت و گوی رقیب
حرف از صفای سینه مگو پیش زاهدان
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرش
که نیست سینه ی ارباب کینه، محرم راز
آینه پیش طلعت این زنگیان مگیر
دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد

ارزش انسان به گفتار اوست :

کمال است در نفس انسان سخن
زنده به جز آدمیان نیست کس
پس چو چنین است سخن جان ماست
آدمی از دواب ممتاز است
به منطق است و عقل آدمزاده فاش
به منطق آدمی بهتر است از دواب

تو خود را به گفتار، ناقص مکن
کادمی از ناطقه زنده است و بس
وانکه بدو زنده بود زان ماست
که به لطف سخن سر افراز است
چه طوطی سخن گوی نادان مباح
دواب از تو به کر نگویی صواب

کم گوی هیچ گاه شرمنده نمی شود :

کم آواز هرگز نبینی خجل
سخن گر چه باشد چو آب زلال
همه وقت کم گفتن از روی کار

بگویم گرت هوش اند سراسر
یه دسته گل دماغ پرور
بدان کز زبان است مردن به رنج

جوی مشک بهتر که یک توده ی گل
ز تکرار خیزد غبار ملال
گزیده است خاصه در این روزگار

از خرمن صد گیاه بهتر
چو رنجش نخواهی سخن را بسنج
زبان به کام کش و لذت سخن دریاب

نگویش غیبت:

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد
در پی آزادگان به هیچ طریقی
سخن در نهان نباید گفت
پس کس نگویم چیزی نهفت

که گر فاشی گردد شود روی زرد؟
پیش کسان بد مگو که نیک نباشد
که بهر انجمن نشاید گفت
که در پیش رویش نیاریم گفت

بی جا سخن نگو:

سخن کز دهان تا همایون جهد
نگه دار از او خویشتن چون سزد
سخن تا نگوئی بر او دست هست
سخن دیو بندی است در چاه دل

چو ما راست کز خانه بیرون جهد
که نزدیک تر را سبک تر گزد
چو گفته شود بابد او بر تو دست
به بالای کام و زبانش مهمل

تقابل عشق و شکیبایی:

بگفتار و صبوری کن در این درد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
گفتی صبور باش به سودای عشق من
هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز
سوخته ی دل بود از صبر دور
مهری و وفایی که تو را نیست مرا هست
مستی و عاشقیم بر ز دست
به عشق اندر صبوری خام کاریست
صبوری از طریق عشق دور است
گویند سنگ اول شود در مقام صبر

بگفت از جان صبوری چون توان کرد
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد
وقتی که صبرم از دل شیدا گرفته ای
صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم
آتش سوزنده نباشد صبر
صبر و قراری که تو را هست مرا نیست
صبر ناید ز هیچ عاشق مست
بنای عاشقی بر بی قراری ست
نباشد عاشق آن کس کاو صبور است
آری شود و لیک به خون جگر شود

دل خوش بودن به کمترین بهره مندی از معشوق در صورت نرسیدن به او :

بگفتا گر نیای سـوی او راه
 گر چه در چشم تو مقدار ندارم لیکن
 گر نشاید به دوست ره برن
 گر دست رسد که آستینش گیرم

بگفتا گر نیای سـوی او راه
 گر چه در چشم تو مقدار ندارم لیکن
 گر نشاید به دوست ره برن
 گر دست رسد که آستینش گیرم

تقابل عشق و آسایش :

به شادی و آسایش و خواب و خور
 عاشقی کار سری نیست که بر بالین است
 نیاز پرورد **تنم** نبرد راه به دوست
 عشق دعوی می کنی بار بلا بر دوش نه
 کوی عشق است و همه دانه و دام است این جا
 بر جور و بی مرادی و درویشی و هلا
 ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید
 کشیدند در کـوی دلدادگان
 مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم
 پس آن که بر من مسکین جفا کردن **صوابستی**
 ندارند کـاری دل افکارها
 خواب در عهد تو در چشم من آید؟ هیئات!
 عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد
 نقد خود بر سنگ زن بنگر عیار خویش را
 جلوه ی مردم آسوده حرام است اینجا
 آن را که صبر نیست، محبت نه کار اوست
 بر دل بهایی نه، هر بلا که بتوانی
 میان دل و کـام، دیوارها

بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان
 اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم

تسلیم بودن عاشق در برابر معشوق :



مجنون و عیب جو :

تست :

اگر در دیده ی مجنون نشینی

به غیر از خوبی لیلی نبینی

مفهوم : نفی ظاهری

از دگر خوبان تو افزون نیستی

گفت خاموش چون تو مجنون نیستی

من عاشقم و دلم بدو گشته تباه

عاشق نبود ز عیب مجنون آگاه

تست :

کوزه می بینی ولیکن آن شراب

روی ننماید به چشم نا صواب

مفهوم: نفی ظاهر بینی

تو مو بینی و مجنون پیچش مو

تو ابرو او اشارت های ابرو

که لیلی گر چه در چشم تو خوری است

به هر جزئی ز حسن او قصوری است

دل مجنون ز شکر خنده خون است

تو لب می بینی و دندان که چون است

درس یازدهم: کیش مهر

تست :

به شادی و آسایش خواب و خور

مفهوم: بیگانگی عاشقان با آسایش و راحتی

عاشقی کاری سری نیست که بر بالین است

عشق دعوی می کنی بار بلا بر دوش نه

کی کند عاشق نگاهی در جهان

مهبین مهر ورزان که آزاده اند

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

تست :

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

ندارد کاری دل افکارها

خواب در مهد تو در چشم من آید هیپهات

لقد خود بر سنگ زن بنگر عیار خویش را

آن که عاشق را جهانی دیگر است

بریزند از دام جان تارها

عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد

عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد

مفهوم:

تو خفته ای و نشد عشق را کرانه ناپدید

تحصیل عشق ورزی آسان نمود اول

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است

همه سلامت نفس آرزو کند مردم

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر

اگر تو جور کنی رامی مادگر نشود

کشیدند در کوی دل دادگان

تست:

پرستش به مستی ست در کیش مهر

مفهوم: عاقلان عشق و سرمستی را درک نمی کنند

ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن

به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش

کسی پسندند هرگز این مستان

نقطه ی عشق ز فهم حکما بیرون بود

عقل در کوی عشق نابیناست

عاشقی خود نه کار فرزانه است

عقل بیگانه است در ره عشق

عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی

هرگز ای جان درد یار عشق بازی راه نیست

با عقل آب عشق به یک جو نمی رود

محرم این هوش جز بی هوش نیست

تست:

تبارک الله از این ره که نیست پائش

و آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

تا نگویی که چو عهدم به سر آمد رستم

خلاف من که به جان می خرم بلایی را

به سر نکوفته باشد در سرایی را

هزار شکر بگوئیم هر جفایی را

میان دل و کام دیوارها

برونند زین جرگه هشیارها

بوی حاجت بی قرارم کرد آخر جام کو

چنین که حافظ ما مست باده ی ازل است

کار این عاقلان که هشیارند

لاجرم پای از آن را دیده بیرون زده اند

عاقلی کار بو علی سیناست

عقل در راه عشق دیوانه است

شرح این نکته آشنا دارند

عشق داند که در این دایره سر گردانند

دیده ی نزدیک بین و عقل دوراندیش را

بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

مر زبان را مشتری جز گوش نیست

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم

که شهیدان که اند این همه خونین کفن

مفهوم: فنا شدن و جان باختن در راه عشق

به خون خود آغشته و رفته اند

چه گل های رنگین به جویبارها

سرود عشق:

تست:

سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو

جمال یار ز گل برگ سبز تابان شد

مفهوم: خداوند در همه ی جلوه ها پدیدار است.

چنان از روزن دل نور آن دلدار می تابد

که خورشید جمالش از در و دیوار می تابد

جمال یار می خواهی به ذرات جهان بنگر

که هر ذره مرآتی که از دیوار می تابد

اندر دل هر ذره خورشید جهان تابی ست

من تابش آن خورشید از روی تو می بینم

این همه عکس می و نقش نگارین که نخود

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی ست

هر دو عالم یم فروغ روی اوست

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

به زیر پرده ی هر ذره پنهان

جمال جان فدای روح جانان

ای دفتر حسن تو را فهرست خط و خال ها

تفضیل ها پنهان شدن در پرده ی اجمال ها

تست:

یار بی پرده از در و دیوار

در تجلی است یا اولی الابصار

مفهوم: خداوند در همه ی جلوه ها پدیدار است.

سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو

جمال یار ز گل برگ سبز تابان شد

تست:

دیدي که مرا هیچ کس یاد نکرد

جز غم که هزار آفرین بر غم باد

مفهوم: خرسندی عاشق از غم عشق محبوب

جان بهر غم است و بی غم امکان نبود

شادم به روز غم مه غم غمگسار گشت

غم را لطف لقب کن ز غم درد طرب کن

غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد

مگو در بی غمی آسودگی هست

غمش را غیر دل سر منزلی نیست

این فخر بس مرا که چو پیدا شدم ز دور

غم می خوریم و هیچ شکایت نمی کنیم

آگه نیم که چیست غم را سبب ولی

آتش است این بانگ نای و نیست باد

ای بی وفا رسم وفا از غم نیاموزی چرا

غمخوار به جز درد و وفادار به جز درد

من حاصل عهد خود ندانم جز غم

یک همدم با وفا ندیدم جز درد

تست :

اندر دل بی وفا غم و ماتم باد

مفهوم: نکوهش بی وفایی و تنهایی عاشق

هر زمانی غم هجران تو ما را بکشد

غم بیخ عمر می برد و من بر برگ آتک

داده ام انصاف و شد معلوم من کاندل جهان

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

تست :

به حرص از شد بتی خوردم مگید از من که بر کردم

و جان که در او غم نبود جان نبود

که غم چو روی شادی عالم بدیده ام

هم از این خوب طلب کن فرج و امن و امان را

من این خریده ی خود را به هیچ نفروشم

که غم گر هست در عالم همین است

ولی آن هم نصیب هر دلی نیست

شادی کنان غم تو برویم سلام کرد

ما را چه غم ز غم که غمت غمگسار ماست

دانم که یاد غم سبب شادی من است

هر که این آتش ندارد نیست باد

غم را همه بیگانگی هر شب به من سر می زند

جز درد که دانست که این مرد چه مردی است

درد عشق ز نیک و بد ندارم جز غم

یک مونس نامرد ندارم جز غم

آن را که وفا نیست ز عالم کم باد

یاد تو زنده کند باز به ساعت ما را

دستی به شاخ لہو به صد فن بر آوردم

هیچ کسی را خاطری از بند غم آزاد نیست

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

مفهوم:

در شب قدر از صبحی کرده ام عیبم مکن

سر خوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

تست:

در دنیا همه ی دل تنگی ها از دل نهادگی بر این عالم است

مفهوم:

فراوان قرنیه فراوان غم است

کم است اندوه آن را که نیما کم است

واژگان

فهرست واژگان دشوار متن سال دوم

آ

آزگار: زمانی دراز، بهطور مداوم، تمام و کامل

آذار: ماه اول بهار، از ماه های رومی است.

الف

ابدال: جمع بدل و بدیل به معنی اولیاءالله: مردان خدا، نیک مردان

ابرش: اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد؛ در اینجا مطلق اسب منظور است.

ادبار: پشت کردن، بدبختی

ادعیه: دعاها

اذکار: ذکرها، وردها

ارتجالاً: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بیدرنگ

استشاره: رای زدن، مشورت کردن.

استیصال: ناچاری، درماندگی

اسلیمی: ممال اسلامی؛ از طرحهای هنری، مرکب از پیچ و خمهای متعدد

اشباح: جمع شبیح، کالبدها، سایه ها، سیاهی هایی که از دور دیده شود.

اشتلم: لاف زدن

اصبحت امیراً و امسیت اسیراً: بامداد امیر بودم و شبانگاه اسیر

اعاظم: بزرگان، بزرگتران

افگار: آزرده، زخمی، خسته، مجروح

اقبال: روی آوردن، خوشبختی

الماس پیکان: تیری که نوک آن سخت برنده و درخشان و جلا داده باشد .

امواج مافوق صوت: امواج فوق صوت؛ امواجی که فرکانس آنها بالاتر از 20000 هرتس است و شنیده نمی شود.

امیرالأمرا: امیر امیران، فرمانده کل سپاه

اوراد: وردها، دعاها

ایاز: از ماههای رومی که برابر ماه سوم بهار است .

ب

بادی: آغاز، در اصل اسم فاعل از ب،د به معنی شروع کننده .

بارگی: اسب، «باره نیز به همین معنی است .

باشد که: به آن امید که

بحبوحه: میان، وسط

بدسگال بدا: ندیش، بدخواه، صفت فاعلی مرکب مرخم، جانشین اسم

برهن: پیشوای روحانی آیین برهمایی

بسمل کردن: سر جانور را بریدن؛ از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح « بسم الله الرحمن الرحيم » میگویند، به همین دلیل، به عمل

ذبح «بسمل کردن» گفته می شود

بقولات: بار جمع بقول و آن جمع بقل است به معنی سبزی و تره

بلا معارض بی: رقیب

بلعت: آن را فرو بردم «. صیغه ی بلعت» چیزی را خوردن، آن را به حلق فروبردن، آن را خلاف حق تصرف کردن و بالا کشیدن

بنان: انگشت

بهره: حق مالک، قسمت صاحب زمین

پار : سال گذشته

پ

پتیاره: مهیب، زشت

پرت و پلا: بیهوده، بی معنی. به این نوع ترکیب ها که در آنها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می مرکب

اتباعی با اتباع میگویند .

ت

تاس: کاسه ی مسی که با خود به حمام می بردند .

تثیق: گرفتگی زبان

ترفع: بالا بردن .

ترگ: کلاه خود

تصنیف: نوعی شعر که با آهنگ موسیقی خوانده شود .

تعلل: بهانه کردن، بهانه آوردن، بهانه جویی .

تغیرات: جمع تغیر: دگرگون شدن، برآشتن، خشمگین شدن .

تفتیش: بازرسی، بازجست، واپژوهیدن .

تفقد: دلجویی

تقریر: بیان، بیان کردن .

تلطف: مهربانی کردن، نرمی کردن

تموز: ماه اول تابستان، از ماه های رومی است .

تنبوشه: لوله ی سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار گذارند تا آب از آن عبور کند .

تنبه : بیداری، آگاهی، هوشیاری

توتیا: اکسید طبیعی و ناخالص روی که محلول آن گندزدایی قوی است. در قدیم این اکسید را در جوشهای بهاره و جوشهای تراخمی به صورت گرد روی پلک ها می پاشیدند این ماده ی شفافش در تعبیر شاعرانه وسیله ای است برای روشنایی چشم. توتیا را با سرمه که گرد نرم شده ی سولفور آهن یا نقره است و در قدیم برای سیاه کردن پلکها و مژه ها به کار می رفته است، نباید اشتباه کرد .

تورم علمی: افزایش مداوم و بی رویه . ها ی سطح عمومی قیمت تورم غیر علمی آن است که تورم مثلاً براساس شایعات یا امور مصنوعی بهوجود آید

ج

جافی: جفاکننده، جفاکار

جانی: از سوی جان؛ این کلمه قید است و «یای» یان ای قیدساز یا یای جانشین تنوین است. این کلمه بهجای کلمهی غلط به «جاناً» کار رفته است .

جبهه: پیشانی

جرز: دیوار اتاق و ایوان

جرمیت: قطعیت و یقین

جوال: ظرفی از پشم بافته که چیزها در آن کنند .

چ

چلمن: کسی که زود فریب بخورد؛ نالایق و بی دست و پا
چوبه تیر: ی که از جنس چوب خدنگ باشد .

ح

حازم: دوراندیش، هوشیار
حجب: شرم و حیا
حرب: آلت حرب و نزاع مانند شمشیر، خنجر، نیزه و ...
جرز : دعایی که بر کاغذ نویسنده و با خود دارند. بازوبند، تعویذ

خ

خا بیدن: جویدن، به دندان نرم کردن
خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن تیر و نیزه و زین اسب سازند .
خفایا: ها جمع خفیه، به معنی نهان
خلنگ: نام گیاهی است؛ علف جارو
خیر هخیر: بیهوده

د

دراویش: درویشان، امروزه جمع بستن کلمات فارسی در قالبهای عربی جایز نیست .
درزی: خیاط
دستوری: رخصت، اجازه دادن .
دمدمه: در اینجا به معنی نزدیک، حدود، حوالی، در اصل به معنی با خشم سخن گفتن و آواز دادن است.
دوری: بشقاب بزرگ و مقعر
دی : روز گذشته، دیروز
دیلاق: آدم قد دراز

ذ

ذرع: معادل 1/04 متر، گز

ر

رفع کردن: شکایت کردن، دادخواهی کردن .

رقعه: قطعه ی کاغذی که روی آن می نویسند .

رمانتیک: داستانی، افسانه‌ای ؛ اثری به سبک رمانتیسم

ز

زاغه: سوراخی است در کوه یا تپه یا بیابان که محلّ استراحت چارپایان است، آغل

: زجر آزار، اذیت، شکنجه

زلّت: لغزش، خطا

س

ستوه: درمانده و ملول

سحاب: ابر

سعایت : سخن چینی

سفاهت: بی خردی، کم عقلی

سماط: سفره

سندروس: سمعی است زردرنگ که روغن کمان از آن می سازند. در درس فقط زردی آن منظور است .

سنگ سماق: سنگی سخت و متمایل به صورتی یا سبز است و چون مقاومت و سختی زیادی دارد، در ستونهای سنگی ساختمانها و

برای ساختن سنگ آسیاب از آن استفاده می .شود

سوفار: دهانه‌ی تیر، جایی از تیر که چله‌ی کمان را در آن بند کنند .

سهم: ترس

ش

شخیص: بزرگ و ارجمند

شکوم: شگون: میمنت، خستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن .

شولا: خرقه، خرقه‌ی درویشان

ص

صبا: باد خنک و لطیفی که از جانب شمالشرق میوزد؛ صبا نماد پیامرسانی است .

صبح: در اینجا یعنی آنچه باعث سرخوشي و نیروي معنوي فرد شود .

صلا زدن: آواز دادن، صدا کردن .

صلوات: جمع صلوات، به معني رحمت و بخشایش حق تعالي، درودها

صورت شد: روشن شد .

صولت: هیبت

ض

ضمیر: باطن

ضیاع: جمع ضیعت: زمین زراعتی، دارای

ط

طارمی: نرده ی چوبی یا آهنی که اطراف محوطه یا باغی نصب کنند .

طالع: برآینده، طلوع کننده، فال، بخت، اقبال

طلسم: اصلاً یونانی است به معنی نقش ها و دعاهایی که به وسیله ی آن کار خارق عادت انجام دهند. طلسم کسی را شکستن: مشکل کسی را که دیگران از حلّ آن عاجزند برطرف کردن .

طومار: نامه، کتاب، دفتر، نوشته‌ی دراز، لوله‌ی کاغذ

ع

عاریه: آنچه کسی از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند .

عامل: حاکم، والی

عروج: به بلندی رفتن، بالا آمدن

عقار: آب و زمین

عنود: کار ستیزه

غ

غزّه: مغرور، گولخورده .

غضنفر: شیر

غَلّیان: جوشش، جوش و خروش

ف

فتوح: گشایش حاصل شدن چیزی بیش از حد انتظار

ق

قاب: آسمانه و قوس بنا از طرف داخل که آن را از چوب می سازند .

قابوچی: دربان، لغتی ترکی است .

قدح: کاسه

قلیه: نوعی خوراک از گوشت که آن را در تابه یا دیگ بریان می کنند

قهر: غذاب کردن، چیره شدن، خشم، غضب

ک

کبریا: عظمت، بزرگی

کت: شانه

کتاب: جمع کاتب، نویسندگان؛ در اینجا یعنی مکتب

کنل: تل بلند، پشته ی مرتفع

کشیکخانه: پاسدارخانه

کله: خیمه ای از پارچه ی تُنک و لطیف که آن را همچون خانه می دوزند؛ پشه بند، حجله ی عروسی

کُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

کوکب: ستاره

کومه: خانه ای از نی و علف که کشاورزان و باغبانان در آن می نشینند؛ آلونک، کپر، کلبه

گ

گُبر: نوعی جامه ی جنگی، خفتان

گُون: گیاهی است از تیره ی سبزی آسها درختچه ای حداکثر به ارتفاع یک متر و دارای خارهای بسیار است و غالباً به حالت خودرو و در نواحی کوهستانی و زمین های بایر می روید

ل

لابه: تضرع، التماس، اظهار نیاز

لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ی باریک

م

مألوف: الفت گرفته، اُنس گرفته

ماسوا: مخفّف ماسوي الله ؛ آنچه غير از خداست، همه ي مخلوقات.

مافيها: آنچه در او (آن) است .

مايحتوي: آنچه درون چيزي است.

متراكم: برهم نشيننده، روي هم جمع شده، گرد آينده

متفرّعات: توابع، وابسته ها

مجزّد: غيرمادي، امري كه روحاني محض باشد، آنچه منزّه از ماده باشد مانند عقل و روح

مخدول: خوار، زبون گرديده

محظوظ: ور بهره

مذلت: خواري و بدبختي

مذموم: نكوهيده، زشت، مذمت شده.

مسكر : چيزي كه نوشيدن آن مستي ميآورد؛ مثل شراب

مسيل : جايي كه سيلاب از آن بگذرد؛ محلّ عبور سيل، جاي سيل

مشعوف : شادمان

مصادره : تاوان گرفتن، جريمه كردن، خون كسي را به مال او فروختن.

مضرّت : زيان، زيان رسيدن، گزند رسيدن

مضغ : آسيا كردن غذا در زير دندان، جويدن

مظالم: مخفّف مجلس مظالم: مجلسي كه در آن به شكايّت هاي مردم درباره ي ظلم هايي كه بدان شده بود، رسيدگي مي شد

معاصي: گناهان، جمع معصيت

معهود : عهد شده، شناخته شده، معمول

مفتول: رشته ي دراز و باريك فلزي، سيم

مكايد: جمع مكيدت، مكرها، خدعه ها

ملتزمين: كساني كه در ركاب شاه يا بزرگي حركت مي كنند؛ همراهان

مناعت: بلندنظر بودن، طبع عالي داشتن

منحوس : شوم، ناميمون، بداختر

منگر : زشت، ناپسند

موحش : وحشت آور، ترسناك

مهيچ : هيجان آور، برانگيزنده

میعاد: جای وعده، وعدهگاه، زمان وعده

مینا: آبگینه، شیشه

مینو: بهشت

ن

نیسان: از ماههای رومی است که بخشی از آن در فروردین و بخشی در اردیبهشت واقع می شود

و

وجنات: جمع وجنه، رخسار

ودود: بسیار مهربان، بسیار دوست دارنده، صفتی از صفات خدای تعالی است.

وعاظ: جمع واعظ، پند دهنده، اندرزگویی

ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند

ه

هرا: صدا و غوغا، آواز مهیب

هله: صوت تنبیه به معنی « آگاه باش . »

هلیم: غذایی لذیذ که از گندم پوست کنده و گوشت می پزند. اصل این کلمه، هلام بوده و ممال شده است و نوشتن آن به صورت

«حلیم» نیز متداول است.

هما: پرندهای از راسته ی شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت. در زبان پهلوی به معنی فرخنده است و به همین دلیل، نماد سعادت
اقع شده است.

هیاکل: اندامها، صورت هایی که به اسم ستاره ای از ستارگان می ساختند. (جمع هیکل)

هیمه: هیزم

ی

یوزبان: کسی که مأمور نگهداری و حفظ و تربیت یوزهای شکاری است

فهرست واژگان سال سوم

الف

اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

اختلاف: رفت‌وآمد

ازار: لنگ

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن، رهایییدن

استنشاق: چیزی را بوی کردن، بوییدن

اعراض: روی برگرداندن

اعورانه (: قید است) مثل آدم اعور: یک چشم

الحاح: پافشاری کردن، اصرار کردن

امام: پیشوا، راهنما

امام زاده: بزرگزاده، محتشم

امهال: مهلت دادن

انابت: توبه، بازگشت به سوی خدا

اوراد: جمع ورد، دعاها

اهمال: فرو گذاشتن، سستی کردن در کاری

ایجاز: کوتاه گفتن، سخن کوتاه کردن، بیان مقصود در کوتاه ترین لفظ و کمترین عبارت

ایدر: اینجا، اکنون

ایما: اشاره کردن، اشاره، کنایه، رمز

ب

بادآفره: مجازات، کیفر

باره: اسب

باسق: بلند

بدیع: نو، تازه، دانشی که در آن از صنعت های کلام و زیبایی های الفاظ نظم و نثر بحث شود .

برگستوان: پوششی که جنگاوران قدیم به هنگام جنگ می پوشیدند، پوشش اسبان و فیل ها به هنگام جنگ .

پ

پاتابه: (پایتابه)، نواری که به ساق پا پیچند .

پر خاشخو: پر خاشخو، جنگجو

پیراستن: زینت دادن، مزین کردن، زینت کردن همراه با کاستن

ت

تاك: درخت انگور

تتمه: به جای مانده، باقی مانده چیزی

تجلی: نمودار شدن، هویدا شدن

تحیر: سرگشته شدن، سرگردانی

تخمیر: سرشتن، مایه زدن

تذرو: فرقاو، نام پرنده ای

تراژدی: نوعی نوشته یا نمایشنامه که موضوعی غم انگیز دارد .

ترسا: نصرانی، مسیحی

تزار: پادشاهان روسیه در گذشته

تضرع: زاری کردن، التماس کردن

تضریب: فتنه انگیزی، دو به هم زنی

تفاخر: به خود نازیدن، به یکدیگر فخر کردن

تقرّس: دریافت چیزی به علامت و نشان، دریافت به فراست

تقریر کردن: بیان کردن، روشن ساختن

تقصیر: گناه، کوتاهی کردن، کوتاهی

تک: دو، دویدن

تک: عمق، ژرفا

تل: هر چیزی بر روی هم خرمن کرده باشند، تپه، پشته

تلبیس: نیرنگ، پنهان کردن حقیقت

توزی: منسوب به توز، پارچه‌ی نازک کتان‌ی که نخست در شهر توز می بافته اند

توقع: امضا کردن نامه و فرمان

ث

ثَقَّت (ثقه) : اعتماد کردن

ج

جال: دام برای پرندگان، تله

جبه: جامه ی گشاد و بلند که روی لباس های دیگر پوشند .

جمازه (: جمار) شتر تیزرو

جنحه : گناه، بزه

جنیبت: بدك، جنیبت کش

جولاه: بافنده، نساج، عنكبوت

جیب: گریبان، یقه

چ

چارق: کفش چرمی

چاووش در داد: بانگ زد، جار زد، نداد در داد .

چنبر : محیط دایره، حلقه، قید، گرفتاری

ح

حبری رنگ: کبود رنگ، حبر: مرکب

حبه: دانه

حقّه: ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند، قوطی

حلیه: زیور، زینت

حمیت: مردانگی، غیرت

خ

خازن: خزانه دار، نگهبان خزانه، فرشته

خاب: ناامید، بیبهره

خَبَط: بی راه رفتن، گز رفتن

خَطُوات: گام ها، قدمها، جمع خُطوه

خلعت: جامه ي دوخته که بزرگی به کسی بخشد .

خَلَقَ گونه: کهنه، ژنده، پوشیده

خلیده: زخمی، زخمشده

خیلتاش: گروه نوکران و چاکران

د

دراعه: جامه ي بلند که زاهدان و شیوخ پوشند، جبه، بالاپوش

دریغ: مضایقه، بی دریغ: بی مضایقه

دگنک: چماق، گرز بزرگ

دلآک: موی تراش، سلمانی، کسی که در حمام مردم را کیسه کشد .

دوال: چرم و پوست، يك دوال: یعنی يك لایه، يك پاره

دها: زیرکی، هوشمندی

دیر : محلی که راهبان در آن عبادت کنند، صومعه

ر

راغ: صحرا، بیابان

راهب: ن عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه نشین

راهوار: راه تندرو، فراخ گام، خوش

رای زدن: مشاوره، با کسی در کاری مشورت کردن

رای : زن مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت کنند.

رابط: کاروان سرا

رب النوع: پروردگار نوع در نظر مشرکان مثلاً خدای آتش، خدای درختان

ربیع: بهار

رحیل: کوچ، کوچیدن

ردا: جامه‌ای که روی جامه‌ی دیگر پوشند

رز: سم مهلك

رغم: به خاک آلودن بینی، خلاف میل کسی عمل کردن، برخلاف میل، کراهت

رند: زیرک، حیل‌گر، لابالی، آن که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سالم باشد .

رواق: ایوانی که در طبقه‌ی دوم ساخته شود. سایبان، پیشگاه‌خانه

روضه: باغ، گلزار (روضه ي رضوان: بهشت)

ز

ز عارت: بدخويي، بدخلفي، تند مزاجي

زئار: کمر بندي که زرتشتيان يا مسيحيان بر کمر مي بستند تا از مسلمانان شناخته شوند .

ژ

ژاژ: بوته ي گياهي به غايت بيمزه و هر چند شتر آن را بجود نرم نمي شود. ژاژ خاييدن کنايه از کار بيهوده کردن است .

ژکيدن: آهسته سخن گفتن در زير لب از روي خشم و غضب، غرولند کردن

س

ساج: درختي که چوب آن بسيار مرغوب است .

سجاياء: جمع سجيّه يعني خلق و خوي و عادت نيک

سدره: نام درختي است در بالاي آسمان هفتم که آن را سد رهالمنتهي گويند .

سر: رئيس

سطوت: حشمت، مهابت، غلبه، وقار

سفت: دوش، کتف

سقلمه: ضربه با گوشه ي مشت، آرنج يا مشت دست که معمولاً براي هشدار دادن زده مي شود.

سلك: رشته، نخ

سيال: بسيار روان

ش

شاهد: زيباروي، محبوب، معشوق

شرارت: بدي کردن، بدخواهي، فتنه انگيزي

شراع: سايه بان، خيمه

شعشعه: پراکنده شدن روشنايي

شقيقه: قسمت فوقاني خارجي استخوان سر، گيج گاه

شمایل: صورت، چهره

شيشك: گوسفند يك ساله

1 شيلينگ: پول انگليسي معادل 20 ليره ي استرلينگ

ص

صفوت: برگزیده و خالص از هر چیز

صیانت: نگهداری

ض

ضبیعت: زمین زراعتی

ط

طاسك: طاس كوچك، آویز طلا و نقره‌ی زینتی

طوع: فرمان بردن، اطاعت کردن

ع

عاكف: کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند .

عتاب: خشم گرفتن، غضب، ملامت

عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند .

عقد: بند گردن

عَلَق: خون بسیار سرخ، خون غلیظ

علیل: بیمار، رنجور

عود : درختی است که از سوزاندن چوب آن بوی خوشی پراکنده می شود

غ

غازه : گلگونه، سرخاب

ف

فایق : برگزیده، برتر

فتراك : تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب بند آویزند، ترك

فتوت : جوانمردی، مردانگی

فَرّاش : فرشگستر، گسترده ی فرش

فرض : واجب گردانیدن، تعیین کردن

فرقت: جدایی، دوری

فرقدان: (دو فرقد) دو ستاره ی راهنما در صورت فلکی دب اکبر در نزدیکی قطب شمال

فر: شکوه

فرهی: شکوه، شأن و شوکت و دارای فر بودن

فُشار: سخن بیهوده

ق

قاش: قاج، برجستگی جلو زین اسب که از چوب، شاخ یا فلز سازند. کوهه ی زین، قُبه ی پیش زین

قاصدک: گل قاصد

قبضه: یک مشت از هر چیز

قبه: عمارت گنبدی شکل

قدوم: آمدن، قدم نهادن

قُربت: نزدیکی

قلیه: نوعی خوراک از گوشت، در متن درس مقصود از «قلیه ی حلوا» نوعی حلوا با روغن و آرد است.

قیه : جیغ، قیه کشیدن: جیغ کشیدن به هنگام جشن

ک

کاینات : جمع کاینه، موجودات جهان

کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند .

کرامت : کرم، بخشش

کُرُند : اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد.

کُرخیم : کُزرفِتار، بدرفتار

کسوت: لباس

کُش: بغل، آغوش

کش: خوش، خرم

کَهر : رنگ سرخ مایل به تیرگی (مخصوص اسب و استر)، در اینجا مطلق اسب مراد است .

گ

گَبر: خفتان، لباس جنگی

گُرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن

گره گوری: کنایه از افراد بدبخت و سیاه بخت (کوروکچل، لاغر و سیاه)

گَز (تیرگز): نوعی درخت

گشن: انبوه، پرشاخ و برگ

ل

لا به: اظهار نیاز، تضرع، التماس

لت: سیلی، لت زدن: سیلی زدن، خدشه به کسی وارد کردن

لَمحه: مدتی اندک چون چشم به هم زدن

م

بند مال: قطعه چوبی دراز که در جلو درشکه و ارابه نصب کنند و اسبها را به دو طرف آن بندند.

مالیده: در مورد دستار ظاهراً به معنای خوب و مرغوب است. در مورد موی سر ظاهراً یعنی مرتب شده و در عبارت نیک بمالید یعنی گوشمال داد.

مباهات: فخر کردن، نازیدن

مَنصید: شکارگاه

مَنقارب: نزدیکشونده، همگرا

مَنقاع کنند: بقبولانند، مجاب کنند

متمادی: مدتدارنده، طولانی، دراز

مَنواتر: پی در پی

مجلس گفتن: مجالس و عطر و پند که مشایخ صوفیه برگزار می کردند.

مَجمر: آتشدان

محاق: پوشیده شده، احاطه شده، حالت ماه در سه شب آخر ماه قمری که از زمین دیده نمی شود.

محاورات: جمع محاوره، گفتگوها

محتشم: دارندهی شکوه و حشمت

محمل: کجاوه که بر شتر بندند

مَحْنَقه: گردنبند، قلاده

مدعی: ادعاکننده، خواهان

مراوده: دوستی، رفت و آمد

مزید: افزونی، زیادی

مسالمت: آشتی کردن با یکدیگر، خوشرفتاری

مستغرق: غرقشده

مستلزم: لازم‌دارنده

مشحون: پرشده، انباشته، مملو

مضيف: جای ضیافت، مهمانخانه

مضیق: تنگنا، کار سخت و دشوار

مطاع: کسی که دیگری فرمان او را می برد، اطاعتشده

مطاوعه: اطاعت، فرمانبرداری

مطلق: رهاشده، آزاد

معارضه: ستیزه کردن

مُغ: موبد زردشتی، زردشتی

مُغاک: جای فرورفته و گود، گودال

مفرح: شادی بخش، فرح انگیز

مفخر: آنچه بدان فخر کنند

مقیم: کسی که در جایی مسکن گرفته، اقامت کننده

ملنگ: مست، بیخود و بیهوش

مدد: مدد کننده، یاری رساننده

مُکَر: زشت

مواجب: (جمع موجب) وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است .

مواهب: بخششها، جمع موهبت

مودت: دوستی گرفتن، دوستی، محبت

موزه ی میکائیلی: نوعی کفش

موَقَر: باوقار، بزرگوار

موهبت: بخشش

مهد: گهواره

مُهمَل: کلام بی معنی و بیهوده

ن

ناو: قایقی کوچک که از درختی میان تهی سازند .

نَرَه: باصفا، خوش آبرو هوا

نِشتر: نیشتر، چاقوي فلزي نوک تیز، تیغ جراحی

نفقه: انفاق و بخشش، آنچه صرف هزینهی زن و فرزند شود .

نمط: روش، طریقه

نوش: شهد و شیرینی، گاه نوش به تنهایی به معنی «گوارا باد» است .

نهتف: پناهگاه

و

واصف: وصف کننده، ستاینده

وقیعت: سرزنش، بدگویی

ه

هزار: بلبل، عندلیب

هزاهز: آشوب فتنه ای که مردم را به جنبش درآورد .

هماورد: هر يك از دو کس که با یکدیگر جنگ کنند، حریف، رقیب

همیان: کیسه ی پول

ي

یال: گردن، موی گردن اسب و استر

واژهنامه

آ

آب بردن: رونق و آبرو، آب بردن کنایه از آبروی کسی را بر باد دادن .

آبزن: حوض کوچک، حوضی که از چینی یا آهن و مانند آن برای شستوشو سازند .

آرمان: آرزو، امید

آرنگ: آرنج

آژنگ: چین و شکنی که به واسطه ی خشم به چهره و ابرو و پیشانی افتد.

آوند: معلق

الف

ابلیس: شیطان، اهریمن

اتراق: (ترکی اوتراق) توقف چند روزه در سفر به جایی

اجابت: برآوردن

اجرا: راندن، روان ساختن، جاری کردن، جیره مقرر کردن برای کسی

اختر سعد: مشتری است که «سعد اکبر» است .

ادرار: مقرری، مستمری

أرسى: نوعی در قدیمی که عمود باز و بسته میشود، مجازاً به اتفاقی که دارای چنین درهایی بوده، «ارسی» می گفته اند.

ارغند: خشمگین و قهرآلود (در فرهنگهای فارسی) ارغند را دلیر و شجاع معنی کرده اند.

ازارپای چرمین: شلوار چرمین که لباس جماعت اوباش و ولگردها بوده است .

اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها، همچون اژدها هولانگیز و ترسناک

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

استشهادنامه: گواهینامه، استشهاد: طلب شهود برای گواهی یا اثبات حقی

استنکاف: سر باز زدن

اشباح: جمع شبح ← : شبح سیاهی ای که از دور به نظر رسد .

اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در کلام مولانا کشتن روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است .

اصول علم: استنباط احکام فقهی

اعصار: ها روزگاران، دوره

اقبال: روی آوردن، نیکبختی، بخت و طالع (مقابل ادبار)

اقویا: قدرتمندان

اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد؛ هر چیز مفید و کمیاب

انطباعات (: جمع انطباع) اداره ی نگارش

اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت

اهل صورت: منتشرعان، کسانی که در ظاهر شریعت مانده اند و به عمق آن دست نیافته اند.

اهورا: به لغت اوستا وجود مطلق و هستی بخش، اهورامزدا.

اهورایی: منسوب به اهورا

ب

باب الطّاق: محلّ های است بزرگ در بغداد

باجگاه: محلّ اخذ عوارض

بام: بامداد، صبحگاه

بازارگاه: کوچه ای سرپوشیده که از دو سوی، داراری دگانهها باشد. در اینجا مقصود اهل بازار

بدایت: آغاز، ابتدا

برگ: نوعی پارچه از پشم شتر

برو بر: بربر = بادقت، خیره خیره

بزه: گناه

بشاشت: تازه رویی، خوشروی

بلاغت: چیره زبانی، زبان آوری، بلیغ شدن

بنگ: مادهای مخدر که از شاهدانه به دست می آید.

بورشدن: شرمند شدن، خجلت زده شدن

به گمان بودن: تردید داشتن

بهل: بگذار، رها کن

بیروزی: بی نوا و درویش

بیگاه: دیر

پ

پاژه: پاشویه

پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد

پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمههایی مرتب

پس افکند: پس افکنده، پسافت، میراث

پشت پای: روی پای، سینه ی پای

پیچیدگی [در چشم]: مراد احوالی و کجبینی است اژک.

ت

تازی: عربی، (در اینجا مقصود اسب عربی است)

تَبَلُّل: از جهان بریدن، از مردم بریدن

تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت

تراویدن: چکیدن، تراوش کردن آب و شراب و امثال آن

ترنج: بالنگ، از مرکبات

تریاق: پادزهر، ضد زهر

ترید-تربت: ریزه کردن نان در دوغ و آبگوشت و امثال آن

تعریض: به کنایه سخن گفتن

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند .

تقق: دلجویی

تنزیل: فروفرستادن، نازل کردن (مقصود قرآن کریم است)

تنعم: تن آسایی، فرو رفتن در ناز و نعمت

توفال: تخته های نازک و باریک که به سقف اتاق می کوبند و روی آن کاهگل یا گچ می کشند .

توسنی: سرکشی، عصیان (صفت اسب)

تهجد: شبیاداری، شب زندهداری

تیز تیز: با خشم

ج

جاذبه: جذب کننده، رباینده

جدل: علم یا فنّ مناظره و استدلال

جرگه: گروه، زمره

جلودار: نوکری که عنان اسب را می گیرد و پیشاپیش پیاده می رود.

جولان: گردیدن، دور زدن

جلی: آشکار، روشن

چ

چاروادار : چهاروادار، چهارپادار، کسی که حیوانات بارکش را میراند یا با آن ها باربری می کند

چغز : قورباغه

چوک: مرغی است مانند جغد که خود را از درخت آویزان سازد و فریاد کند؛ شباویز، مرغ حق

چینه: دیوار گلی

ح

حادی: حدی خوان، سرودخوان

حجاب: پرده و در اصطلاح عرفا، موانعی را گویند که میان عاشق و معشوق باشد و هر چیز که مطلوب را بپوشاند.

حد: مجازات شرعی

حدي: سرود و آوازي که ساربان عرب خوانند تا شتران تیزتر روند
حشیش: سرشاخه های گلدار گیاه شاهدانه که آنها را خشک می کنند و پس از آماده سازی ، می جوند یا دود می کنند.

حصین: محکم

حضيض: نشیب، بستی، (مقابل اوج)

حي: قبيله

خ

خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن سکونت می کردند و رسوم و آداب تصوف را اجرا می نمودند .

خرقه: در لغت به معنی جامه ی ضخیم و چند تکه که اهل تصوف م پوشیدند.

خضاب: آنچه سروصورت یا پوست را بدان رنگ کنند؛ مانند رسمه، حنا، گلگونه

خواص: زنبیل باف و خوص به معنی لیف خرماسه که از آن سبد می بافند .

خوالیگر: آشپز، طباح

د

دار ضیف: مهمانسرا، مهمانخانه

داروغه: نگهبان

داشتن: حفاظت کردن، پاییدن، حرمت کردن، نواختن

دافعه: دفع کننده، قوه ای که نیروی دیگری را دفع کند، مقابل جاذبه

دخمه: سردابه ای که مردگان را در آن نهند؛ گورستان زردشتیان

دراعه: ی جامه دراز که مرد و زن از رو بپوشند؛ جبه

در جوشیدن: آشوب کردن

درزه: بسته

درفش کاویان [اختر کاویان]: درفش ملی ایران در عهد ساسانی

دروغ: صورتی نادر از کلمهی دوزخ

دریوزگی بی: نوایی، گدایی

دژم: خشمگین

دستگاه: قدرت، ثروت، شوکت، دولت

دستور: اجازه، راهنما، وزیر

دشت: دستلاف، پیشمزد، فروش اول هر کاسب

دوگان: دودو، دوتا دوتا

دولاب: نوعي چرخ آبکشي

دهشت: سرگشتگي، حيرت، تعجب، اضطراب، ترس

ديده ور: بينا

دیشلمه: چايي که شکر يا قند در آن حل نکرده باشند بلکه قند را در دهن گذارند و چاي را به شیريني آن خورند؛ قند پهلو

ر

رأي زدن: مشورت کردن

رايت: علم، بيدق

رجم: سنگ زدن

رخام: نوعي سنگ مرمر با رگه هايي به رنگ قهوه اي و زرد و سبز

رسومات: تشریفات

رعب: ترسیدن، فزع کردن، ترس، بیم

رند: در اصل به معني مردمان بي سر و پا است ولي در شعر حافظ، انسان کامل يا ولي خداست .

روستاق: معرّب روستا

رياضت: تحمل رنج و تعب براي تهذيب نفس

رؤيت: دیدن

ز

زاويه: کنج، گوشه، اتاقي در خانقاه و مانند آن که به خلوت و رياضت سالکان و فقرا اختصاص دارد .

زخم دراي: ضربه پتک، دراي در اصل زنگ کاروان است.

زغن: کلاغ

زلزل: جمع زلزله

زنديق: ملحد، دهري، بيدین

زي: لباس و پوشش خاص هر صنف

س

سبعيت: درندگي

سپردن: پايمال کردن و زیرپا گذاشتن

ستردن: پاک کردن

ستيهندگي: ستيزندگي، لجاجت

سجستاني: سيستاني، اهل سيستان

سخره: تمسخر، ريشخند

سرکردن: آغاز کردن

سرگراني: خودپرستي و غرور

سفله: پست، فرومايه

سلّما: پذيرفتم (در اصطلاح)

سمند: اسب زرد رنگ

سن: صحنه ي نمايش

سو: ديد، توان بينايي

سواد: آبادي، (در متن ناصر خسرو)

سورت: تندي، تيزي؛ شدت اثر

سياه چادر: خيمه هاي سياه رنگ که کوليان و صحرائشينان در دشت و صحرا براي سکونت برپا کنند؛ سياه خانه

ش

شاباش: شادباش، طلا يا پولي که بر سر عروس با داماد ريزند .

شاطر: چالاک، چابک

شامورتي: اصطلاح حقّه بازي؛ حقّه ي مخصوصي که حقّه بازان با آن عمليات محيرالعقول انجام دهند .

شبتاب: کرم شبتاب؛ آنچه در شب بدرخشد

شرحه شرحه: پاره پاره (شرحه: پاره ي گوشتي که از درازا بريده باشند)

شرنگ: زهر، سم، هر چيز تلخ

شکر خنده: خنده ي شيرين، خنده ي دلنواز

شليطه: شليطه؛ نوعي دامن گشاد و پرچين و کوتاه که در قديم زنان روي شلوار ميپوشيدند .

شمار گرفتن: حساب پس دادن

شوخ چشم: گستاخ

شير سپهر: آفتاب (به اعتبار آن که برج اسد خانه ي اوست)

شير شرزه: شير خشمگين

ص

صحبّت: مصاحبت، همنشيني

صعوه: پرندهاي کوچک به انداز هي گنجشک

صفدر: کسی که صف لشکر را میدرد، دلیر

صورت بستن: تصور کردن

ض

ضمد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن

ضیاع: جمع ضیعه، زمین و آب و درخت

ضیف: مهمان

ط

طرد: راندن

طفیل: کسی که ناخوانده به مهمانی رود؛ انگل، به صورت انگل

ع

عتبات: مشاهد و آرامگاه های متبرکه مانند آرامگاه حضرت علی (ع) و حضرت امام حسین (ع) و دیگر مزارهای امامان
عزاده: وسیله ای کوچکتر از منجیق که در جنگهای قدیم برای پرتاب کردن سنگ به کار برده میشد؛ به واحد شمارش توپ نیز گفته می شود.

عرایض: جمع عریضه، نامه‌ی شکایت

1 عشر: نوعی مالیات، معادل 10

عنایت: توجه

عواید: جمع عایده، درآمدها، فواید، منافع

عیار: ابزار سنجش، سنگ محک

عیوق: ستاره ای است سرخ‌رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا طلوع می کند و پیش از آن غروب می کند. مظهر دوری و روشنائی و بلندی است.

غ

غالبه: از عطریات و مرکب از مواد خوشبو از قبیل مشک، عنبر، کافور ... با رنگ سیاه

غرامت: توان، جبران خسارت مالی و غیر آن

غرایب: جمع غریبه، نادر، نو

غریو: بانگ و فریاد، هیاهو

غو: دادو فریاد، خروش

غیرت: حمیت، ناموس پرستی؛ حمیت محب است بر طلب قطع تعلّق نظر محبوب از غیر یا تعلّق غیر از محبوب.

ف

فاق: چاک زدن، شکاف نوک قلم

فاضل: فاضلاب، آب زاید، باقی مانده ی آب

فال: شگون به زبان یا دل نیک آوردن، پیش بینی خوشبینانه (مشهورترین نوع فال زدن با دیوان حافظ صورت می گرفته است).

فتوح: حاصل شدن چیزی از آنچه توقّع نباشد؛ گشایشی که در حال و باطن سالک ایجاد شود؛ مال و نعمتی که درویش یا پیر می بخشند چون نذر و مانند آن .

فتنه: آشوب، غوغا (در متن به معنی اختلاف در آرا و عقاید)

فتیان: جوانمردان

فر: [: فرّه خزّه] فروغی ایزدی است که به دل هر که بتابد، از همگان برتری می یابد و از پرتو همین فروغ است که شخص به پادشاهی می رسد و در کمالات نفسانی و روحانی کامل می شود.

فراست: دریافتن باطن چیزی به وسیله ی نگریستن به ظاهر آن، ادراک، زیرکی

فراغت: استراحت و آرامش

فرام: فریم (Frame)، قاب عینک

فسرده یخ: زده، منجمد

فصاحت: درستی و شیوایی؛ سخن روان که با استفاده از لغات و ترکیبات خوش آهنگ و رایج و ترکیب بندی درست عبارات و جملات مطابق قواعد زبان صورت می گیرد .

فقه: علم فروع عملی احکام شرع

فَلَقَ: سپیده دم

فند= بند: مکر و حيله، پرفند: پرحيله، حيله گر

ق

قاصدک: گل قاصد، گیاهی است علفی و پایا از تیره ی مرگبان. این گیاه به طور خودرو می روید.

قُبّه: بنای گنبدی شکل

قتیل: برخی موارد در زبان عربی فعلیل به معنای مفعول است؛ از جمله اینجا که به معنای مقتول و کشته شده می باشد.

قداره: قمه؛ نوعی از شمشیر

بند قداره: کسی که از قداره استفاده می کند.

قدوم: باز آمدن، وارد شدن

قصه: ماجرا، مآوقع

قصور : نقص و کاستي، عيب

قلا کردن: کلک زدن، شیطنت کردن

قلماسنگ: قلاب سنگ، فلاخن؛ آلتی که با آن سنگ اندازند.

قُمری: پرنده ای از راسته ی کیوتران، یاکریم

قو: چوب پنبه ای مانند که در آتش روشن کردن با چخماق استفاده می شد.

قهر: غلبه

قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایشهای دوره گردی است (هفت صندوقی)

ک

کار از دست شدن : کار از کار گذاشتن

کافور : ماده ی معطر جامدی که از گیاهی چون ریحان و بابونه و چند نوع درخت به دست می آید.

کاتیك : صمغی است که از برخی گونه های گون به دست می آید.

کرامت : در اصل بزرگواریها و در اصطلاح صوفیه امور خارقالعاده است که به سبب عنایت خداوندی از صوفی کامل و واصل صادر می شود؛ چون اخبار غیبی و اشراف بر ضمائر.

کران : حد، انتها

کشیک چپاشی: (باشی پسوند ترکی به معنی رییس است) رئیس پاسبانان و قراولان

کما (کمای): گیاهی است از تیره ی چتریان که با آن نوعی آش درست می کنند.

کنده : گودال، محل کندهشده که معرّب آن خندق است .

کولی: (کاولی، کابلی) طایفه ای از مردم بیابانگرد که در اقطار عالم پراکنده اند و عادات و رسوم و زبان خاص خود را دارند.

کهریز: کایز، قنات، مجرای آب زیرزمینی

کهل: کسی که سنش بین سی تا پنجاه سال باشد.

گ

گراور: تصویری که بر روی صفحه های فلزی حکاکی شود و در چاپ به کار رود.

گز: نام درختی است که در مناطق گرم می روید.

گنج فریدون: نام نوابی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون

گون : گیاهی است که از صمغ آن کتیرا به دست می آید.

ل

لباس راسته : لباس دراز بی چین

لجام : لگام، دهانه، افسار

لنگ و لوک : آنکه پا و دستش معیوب باشد؛ مجازاً ضعیف و ناتوان .

لهب: شعلهی آتش، زبانهی آتش

م

ماحضر: آنچه حاضر بود؛ خوردنی اندک؛ حاضر: حاضری

متصوفه: صوفیان

مجاور بودن: اعتکاف و گوشه نشینی اختیار کردن

مجنوب: جذب شده، کسی است که خدای تعالی او را برای خود برگزیده و پاک گردانیده باشد.

مجلس گفتن: سخنرانی و وعظ در مسجد و خانقاه

محتسب: مأموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود.

محضر: استشهادنامه؛ متنی که ضحاک برای تبرئه ی خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

مرقع: جامه‌ای که از چندتکه دوخته شده باشد. خرقة و پشیمنی صوفیان از این نوع بوده است.

مزگی: پاک کننده؛ آنکه شاهدان عادل را به پاکي و پارسایی توصیف کند.

مساعی: (جمع مسعی)، سعی ها ، کوشش ها

مسلسل: در زنجیر شده

مشبك: دارای شبکه، سوراخ سوراخ

مشرعه: جای نوشیدن آب

معتكف: عزلت‌نشین، گوشه‌نشین

مصابیح: جمع مصباح چراغ

معمر: سالخورده

مغلول: بسته شده

مقاتلات: (جمع المقتل) ، جای جنگ ها

مقام: اقامت

مقرّ: اقرارکننده، تأییدکننده

مُقری: خواننده؛ کسی که قرآن را با لحن و صوت بخواند.

مقهور: مغلوب، شکستخورده

ملاهی: جمع ملهی آلات لهو

ملکت: کشور، مملکت پادشاهی، سلطنت

منتشا: مأخوذ از نام شهر «منتشا»؛ عصایي مخصوص از چوب ستبر و گره دار که درویشان و قلندران با خود دارند .

منش: طبیعت، خو، خصلت

موافقت: همراهی

موجز: سخن کوتاه و رسا

مورب: کج

موزن: وزن ساز، شعرپرداز

مهجور: دور افتاده

مهمل: بیهوده، پوچ

مهین: بزرگترین، بزرگ

ن

نارنگ: مطلق مرکبات و میوه های آنها، نارنج

ناورد: نبرد، جنگ، مبارزه

ناوک: نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و از کمان سر دهد تا دورتر رود .

نایژه: لوله

نحس: نامبارک، بداختر

نحل: زنبور عسل

نخل: اصطلاحاً تابوت مانندی است که آن را با انواع شالها و آینه ها می آرایند و مردم آن را در ایام محرم به عنوان نماد تابوت امام حسین (ع) به حرکت درمیآورند و چون آن را میارایند به نخل موسوم گشته است. چنانکه نخل و نخلبندی به معنی آرایش و آرایشگری است .

نخوت: تکبر، خودپرستی

نذور: جمع نذر

نزهتگاه: تفرجگاه

نشئت: حالت سرخوشی و مستی

ظرن: (اصطلاحی عرفانی)، مدد و عنایت الهی، بصیرت باطن، فراست

نعت: صفت، خصلت (بیشتر در مورد رسول خدا (ص)) استعمال می شود.

نفحه: مفرد نفحات، بوی خوش

نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند

نماز بردن: تعظیم و نیایش کردن

نیلوفر: نیلوفر، گیاهی است پیچنده با گلهایی شبپورمانند .

و

واضع: وضعکننده، سازنده

وجد: واردي است که از حق تعالي بر دل تغيير دهد و حالاتي مانند حزن يا شادي همراه آورد.

ورنایان: صورت قدیم برنایان

وقت: واردي است که از خداوند بر دل سالک که او را از گذشته و آینده، غافل میگرداند.

ه

هتاکي: پردهدري، آبروريزي

هرا: آواز مهيب

هريوه: صفت نسبي منسوب به هرات؛ اهل هرات

هزار: بلبل يا پرندهاي از خانوادهي بلبل (هزاردستان)

هفت صندوقي [دستهي هفت صندوقي]: گروه هاي نمايشي دور هگري بوده اند که با اجراي نمايش هاي روي حوضي، اسباب سرگرمي و خنده ي مردم را فراهم مي کردند. اين گروه ها وسايل و ابزار خود را در صندوق هايي مي نهاده پرجاذبه ترين و کاملترين گروه آنهايي بودند که هفت صندوق داشته اند. به هر يك از بازيجران گروه نيز «قوال» يا «قوالک» مي گفته اند.

همت: در اصطلاح صوفيه توجه طالب است با تمام قواي روحاني خود به جانب حق براي حصول کمال براي خود يا ديگري.

هول: ترس، ترسناک

هيون: اسب و شتر بزرگ

ي

يکايک: ناگهان

راه کارهای تکواژ شماری

واژه : یکی از واحد های زبان است که از یک یا چند تکواژ تشکیل شده است . مانند : کارمند ، آرایشگر ، نقاش

(واژه شامل ساده ، مرکب و مشتق مرکب است که برای تشخیص درست آن باید بر مباحث ساختمان واژه مسلط شوید .)

تکواژ : یکی از واحدهای زبان که از چند واج تشکیل شده است . به انواع تکواژ توجه شود بعضی تکواژها ، واژه نیز محسوب می شوند. تکواژ آزاد مانند: معلم ، کار ، میز / تکواژ وابسته مانند : مند ، گر ، ی در واژه هایی مانند : کارمند ، کارگر ، خوبی

واج : کوچک ترین واحد آوایی زبان که معنا ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می کند . مانند: گل : گ / - / ل

نکته ی ۱: بر جدول زیر مسلط شوید :

عنوان	مثال	تکواژ	واژه	تکواژ آزاد	تکواژ وابسته
علائم جمع سالم (ها ، ان ، ات ، ین ، ون)	درختان ، ارتباطات	✓	-	-	✓
کسره ی اضافه (یا « ی » بدل از کسره) به جز کسره ی کلماتی مانند برای و بدون که کسره متعلق به خود واژه است.	دستِ خود ، مایه ی افتخار	✓	✓	✓	-
پسوند « تر و ترین »	بهتر ، خوب ترین	✓	-	-	✓
شناسه ی فعل (چه موجود باشد چه محذوف)	رفت ، رفتیم	✓	-	-	✓
می / همی / ن (م) / ب	می روم ، بگو	✓	-	-	✓
انواع « ی » (نکره ، مصدری ، لیاقت ، نسبت) (توجه : یای لیاقت به مصدر می چسبد و یای نسبت به اسم)	درختانی ، میزی خوبی (خوب بودن) دیدنی ، خواندنی ادبی ، تهرانی	✓	-	-	✓

✓	-	-	✓	دیدن ، خوردن	«ن» مصدری
-	✓	✓	✓	و - که - به - تا - برای - اما	حروف (اضافه ، ربط ، عطف ، نشانه و...)
✓	-	-	✓	بی کار ، همراه ، گفت و گو، سراسر	وندها (پیشوند، میان وند ، پسوند)
-	-	-	-	آشنایی ، نیاکان	واج های « میانجی »
-	✓	✓	✓	رستم تویی (هستی)	«ی» اسنادی

۱- «ی» در پایان واژه، در کدام گزینه تکیه آزاد محسوب می‌شود؟

۱) ای گل به شکر آن که تویی پادشاه حسن/ با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور

۲) دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یک‌سان نباشد حال دوران غم مخور

۳) از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم/ تا نیست غیبتی نبود لذت حضور

۴) نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر / هر آن‌چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

۱- گزینه ی ۱

تویی: تو هستی (ی اسنادی، واژه (تکیه آزاد) محسوب می‌شود).

گزینه ی «۲»: «روزی» ← ی نکره

گزینه ی «۳»: «غیبتی» ← ی نکره

گزینه ی «۴»: «نصیحتی» ← ی نکره

توضیحات یای اسنادی در تویی (تو هستی) یک واژه و یک تکیه آزاد محسوب می‌شود.

نکته ی 2 :

کسره ی اضافه یا یای بدل از کسره بین مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت می آید .

۱- تعداد تکواژهای کدام عبارت بیش از سایرین است؟

- ۱ شیرین ترین لبخند بر لبان اراده ی پولادین تو جلوه گریست.
- ۲ در گذرگه تاریخ ایستاده ای و بشریت رهگذار را می آشامانی.
- ۳ مردنی چون مرگ پیروزمندانه ات غبطه ی بزرگ زندگانی شد.
- ۴ و فلق، محرابی سرخگون است که تو در آن نماز صبح شهادت را گزارده ای.

۱- گزینه ی ۴

و (حرف عطف) / فلق (تکواژ آزاد) / محراب (تکواژ آزاد) / ی (یای نکره) / رخ (تکواژ آزاد) / گون (تکواژ آزاد) / است (تکواژ آزاد) / ϕ (تکواژ صفر) / که (حرف ربط) / تو (تکواژ آزاد) / در (حرف اضافه) / آن (تکواژ آزاد) / نماز (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / صبح (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / شهادت (تکواژ آزاد) / را (نشانه ی مفعولی) / گزارد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / ای (شناسه ی فعل)
 ← ۲۱

تشریح گزینه های دیگر

گزینه ی «۱»: شیرین (تکواژ آزاد) / ترین (پسوند) / لب (تکواژ آزاد) / خند (تکواژ آزاد) / بر (حرف اضافه) / لب (تکواژ آزاد) / ان (نشانه ی جمع) / - (کسره ی اضافه) / اراده (تکواژ آزاد) / ی (یای بدل از کسره) / پولاد (تکواژ آزاد) / ین (پسوند) / - (کسره ی اضافه) / تو (تکواژ آزاد) / جلوه (تکواژ آزاد) / گر (پسوند) / است (تکواژ آزاد) / ϕ (تکواژ صفر) / ← ۱۸ تکواژ
 گزینه ی «۲»: در (حرف اضافه) / گذر (تکواژ آزاد) / گه (تکواژ وابسته) / - (کسره ی اضافه) / تاریخ (تکواژ آزاد) / ایستاد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / ای (شناسه ی فعل) / و (حرف عطف) / بشر (تکواژ آزاد) / یت (پسوند) / - (کسره ی اضافه) / ره (تکواژ آزاد) / گذار (تکواژ آزاد) / را (نشانه ی مفعول) / می (تکواژ وابسته) / آشام (تکواژ آزاد) / ان (ان گذرا ساز فعل) / ی (شناسه ی فعل) / ← ۱۹
 گزینه ی «۳»: مرد (تکواژ آزاد) / -ن (نون مصدری) / ی (یای نکره) / چون (تکواژ آزاد) / مرگ (تکواژ آزاد) / - پیروز (تکواژ آزاد) / مند (پسوند) / انه (پسوند) / ات (تکواژ آزاد) / غبطه (تکواژ آزاد) / ی (یای بدل از کسره) / بزرگ (تکواژ آزاد) / - زنده (تکواژ آزاد) / گانی (پسوند) / شد (تکواژ آزاد) / ϕ / ← ۱۸

توضیحات : در گزینه ی ۴، **نماز صبح** : ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) است . **صبح شهادت** : **مضاف و مضاف الیه** است . / در گزینه ی ۱، **لبان اراده** : مضاف و مضاف الیه ، **اراده ی پولادین** : ترکیب وصفی (صفت و موصوف) است .

نکته ی ۳ :

- شناسه های فعل عبارت اند از : م ، ی ، ید ، ند و در صورتی که فعل در سوم شخص مفرد شناسه نداشته باشد تکواژ صفر به جای آن قرار می گیرد .

نکته ی 4 :

ملاک شمارش واژه نقش است یعنی هرچه نقش بگیرد یک واژه است . (البته کسره ی اضافه یک استثنا است)

نکته ی ۵ :

– کل گروه فعلی یک واژه است چرا که یک نقش دارد.

مثال : او دیده شده بود. (۲ واژه است زیرا «دیده شده بود» یک نقش دارد و آن ماضی بعید مجهول است .)

۱- عبارت «موضوع زبان شناسی تاریخی، پژوهش در تحولاتی است که هر زبان در طی تاریخ طولانی خود پذیرفته است.» به ترتیب چند واژه و تکواژ است؟

- ۱ بیست و سی و سه ۲ بیست و یک - سی و یک
۳ بیست و یک - سی و دو ۴ بیست و دو - سی و دو

۱- گزینه ی ۳

واژه ها: موضوع / زبان شناسی / تاریخی / پژوهش / در / تحولاتی / است / که / هر / زبان / در / طی / تاریخ / طولانی / خود / پذیرفته است.
← ۲۱ واژه
تکواژها: موضوع / زبان / شناسی / (یای نسبت) / تاریخ / (یای نسبت) / پژوه / ش (پسوند) / در / تحول / ات (نشانه ی جمع) / ی (یای نکره) / است / که / هر / زبان / در / طی / تاریخ / طول / انی (پسوند) / خود / پذیرفت / ه / است / ← ۳۲ تکواژ

توضیحات : پذیرفته است فعل ماضی نقلی و یک واژه است و چهار تکواژ.

نکته ی ۶ :

کلماتی که به «گری» ختم می شوند اگر بدون «ی» معنا داشته باشند ، ۳ تکواژ محسوب می شوند . در غیر این صورت ۲ تکواژ هستند . مثلا :
واژه ی « آهنگری » ، ۳ تکواژ دارد : آه ن + گر + ی / لایالی گری : ۲ تکواژ دارد : لایالی + گری (چون لایالی گر به تنهایی کاربرد ندارد ولی آهنگر به تنهایی کاربرد دارد.)

نکته ی 7 :

تکواژ ربطی به هجا (بخش) ندارد . (تعداد هجا = تعداد مصوت است .)

اسم خاص یا اسم غیر خاص در تکواژ شماری فرقی با هم ندارد. مثال: جمال زاده = جمال / زاد / ه (3 تکواژ است.)

۱- تعداد تکواژهای کدام عبارت بیش از سایرین است؟

(۱) شیرین ترین لیخند بر لبان اراده ی پولادین تو جلوه گریست.

(۲) در گذرگه تاریخ ایستاده ای و بشریت رهگذار را می آشامانی.

(۳) مردنی چون مرگ پیروزمندان غبطه ی بزرگ زندگانی شد.

(۴) و فلق، محرابی سرخگون است که تو در آن نماز صبح شهادت را گزارده ای.

۱- گزینه ی ۴

و (حرف عطف) / فلق (تکواژ آزاد) / محراب (تکواژ آزاد) / ی (یای نکره) / رخ (تکواژ آزاد) / گون (تکواژ آزاد) / است (تکواژ آزاد) / ϕ (تکواژ صفر) / که (حرف ربط) / تو (تکواژ آزاد) / در (حرف اضافه) / آن (تکواژ آزاد) / نماز (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / صبح (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / شهادت (تکواژ آزاد) / را (نشانه ی مفعولی) / گزارد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / ای (شناسه ی فعل)
← ۲۱

تشریح گزینه های دیگر

گزینه ی «۱»: شیرین (تکواژ آزاد) / ترین (پسوند) / لب (تکواژ آزاد) / خند (تکواژ آزاد) / بر (حرف اضافه) / لب (تکواژ آزاد) / ان (نشانه ی جمع) / - (کسره ی اضافه) / اراده (تکواژ آزاد) / ی (یای بدل از کسره) / پولاد (تکواژ آزاد) / ین (پسوند) / - (کسره ی اضافه) / تو (تکواژ آزاد) / جلوه (تکواژ آزاد) / گر (پسوند) / است (تکواژ آزاد) / ϕ (تکواژ صفر) / ← ۱۸ تکواژ
گزینه ی «۲»: در (حرف اضافه) / گذر (تکواژ آزاد) / گه (تکواژ وابسته) / - (کسره ی اضافه) / تاریخ (تکواژ آزاد) / ایستاد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / ای (شناسه ی فعل) / و (حرف عطف) / بشر (تکواژ آزاد) / یت (پسوند) / - (کسره ی اضافه) / ره (تکواژ آزاد) / گذار (تکواژ آزاد) / را (نشانه ی مفعول) / می (تکواژ وابسته) / آشام (تکواژ آزاد) / ان (ان گذرا ساز فعل) / ی (شناسه ی فعل) / ← ۱۹
گزینه ی «۳»: مرد (تکواژ آزاد) / -ن (نون مصدری) / ی (یای نکره) / چون (تکواژ آزاد) / مرگ (تکواژ آزاد) / - (پیروز (تکواژ آزاد) / مند (پسوند) / انه (پسوند) / ات (تکواژ آزاد) / غبطه (تکواژ آزاد) / ی (یای بدل از کسره) / بزرگ (تکواژ آزاد) / - (زنده (تکواژ آزاد) / گانی (پسوند) / شد (تکواژ آزاد) / ϕ / ← ۱۸

۲- در کدام عبارت، تعداد تکواژها بیش‌تر است؟

- ۱ خورشید به تدریج پایین می‌رود و سایه‌های ستون‌ها روی خاک این زمین درازتر می‌شود.
- ۲ این ستون‌های عظیم و بلند از دو هزار سال تا کنون هنوز پابرجا مانده است.
- ۳ اشیای این ناحیه که از ادامه‌ی بقا خسته‌اند، اکنون ناظر شبی دیگر خواهند بود.
- ۴ در این کوهستان، سردرها و ستون‌های بزرگ تراش‌خورده دیده می‌شود.

۲- گزینه ی ۱

تکواژها: خورشید (تکواژ آزاد) / به (حرف اضافه) / تدریج (تکواژ آزاد) / پایین (تکواژ آزاد) / می (تکواژ وابسته) / رو (بن مضارع) / - د (شناسه ی فعل) / و (حرف عطف) / سایه (تکواژ آزاد) / ها (نشانه ی جمع) / ی (یا ی بدل از کسره) / / تنون (تکواژ آزاد) / ها (نشانه ی جمع) / رو (تکواژ آزاد) / ی (یا ی بدل از کسره) / خاک (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / این (تکواژ آزاد) / زمین (تکواژ آزاد) / دراز (تکواژ آزاد) / تر (پسوند) / می (تکواژ وابسته) / شو (بن مضارع) / - د (شناسه ی فعل) / ← ۲۴ تکواژ

تشریح گزینه های دیگر :

گزینه ی «۲»: این (تکواژ آزاد) / ستون (تکواژ آزاد) / ها (نشانه ی جمع) / ی (یا ی بدل از کسره) / عظیم (تکواژ آزاد) / و (حرف عطف) / بلند (تکواژ آزاد) / از (حرف اضافه) / دو (تکواژ آزاد) / هزار (تکواژ آزاد) / سال (تکواژ آزاد) / تا (حرف ربط) / کنون (تکواژ آزاد) / هنوز (تکواژ آزاد) / پا (تکواژ آزاد) / بر (میانوند) / جا (تکواژ آزاد) / مانند (بن ماضی) / ه (پسوند) / است (تکواژ آزاد) / φ (تکواژ صفر) ← ۲۱ تکواژ
گزینه ی «۳»: اشیا (تکواژ آزاد) / ی (یا ی بدل از کسره) / این (تکواژ آزاد) / ناحیه (تکواژ آزاد) / که (حرف ربط) / از (حرف اضافه) / ادامه (تکواژ آزاد) / ی (یا ی بدل از کسره) / بقا (تکواژ آزاد) / خست (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / اند (شناسه ی فعل) / اکنون (تکواژ آزاد) / ناظر (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / شب (تکواژ آزاد) / ی (یا ی نکره) / دیگر (تکواژ آزاد) / خواه (بن مضارع) / - د (شناسه ی فعل) / بود (تکواژ آزاد) ← ۲۱ تکواژ

گزینه ی «۴»: در (حرف اضافه) / این (تکواژ آزاد) / کوه (تکواژ آزاد) / - ستان (پسوند) / ر (تکواژ آزاد) / در (تکواژ آزاد) / ها (نشانه ی جمع) / و (حرف عطف) / ستون (تکواژ آزاد) / ها (نشانه ی جمع) / ی (یا ی بدل از کسره) / بزرگ (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / تراش (تکواژ آزاد) / خورد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / دید (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / می (تکواژ وابسته) / شو (بن مضارع) / - د (شناسه ی فعل) / ← ۲۱ تکواژ

۳- تعداد تکواژهای کدام عبارت بیش‌تر است؟

- ۱ عارفان راستین به کلی خود را باخته و حق را یافته‌اند.
- ۲ متصوفه برای تبیین لزوم مرشد بررسی کرده‌اند.
- ۳ طبق نظریه ی صوفیان، گمراهان از الطاف حق بی‌نصیب نیستند.
- ۴ نیاز به راهنمای روحانی، مورد تأیید کلیه ی رهپویان عرفان است

۳- گزینه ی ۴

نیاز (تکواژ آزاد) / به (حرف اضافه) / راه (تکواژ آزاد) / نما (تکواژ آزاد) / ی (یا ی بدل از کسره) / روح (تکواژ آزاد) / انی (پسوند) / مورد (تکواژ آزاد) / (کسره اضافه) / تأیید (تکواژ آزاد) / (کسره) / کل (تکواژ آزاد) / به (پسوند) / ی (یا ی بدل از کسره) / ره (تکواژ آزاد) / پوی (تکواژ آزاد) / ان (نشانه ی جمع) / (کسره ی اضافه) / عرفان (تکواژ آزاد) / است (تکواژ آزاد) / φ (تکواژ صفر) / ← ۲۱
تشریح گزینه های دیگر :

گزینه ی «۱»: عارف (تکواژ آزاد) / ان (نشانه ی جمع) / - (کسره ی اضافه) / راست (تکواژ آزاد) / ین (پسوند) / به (حرف اضافه) / کل (تکواژ آزاد) / ی (یا ی نسبت) / خود (تکواژ آزاد) / را (تکواژ آزاد) / باخت (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / و (حرف عطف) / حق (تکواژ آزاد) / را (تکواژ آزاد) / یافت (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / اند (شناسه ی فعل) / ← ۱۸

گزینه ی «۲»: متصوف (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / برای (حرف اضافه) / تبیین (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / لزوم (تکواژ آزاد) / - (کسره ی اضافه) / مرشد (تکواژ آزاد) / بر (پیشوند) / رس (تکواژ آزاد) / ی (پسوند) / ها (نشانه ی جمع) / ی (یا ی بدل از کسره) / گسترد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / ای (یا ی نکره) / کرد (تکواژ آزاد) / ه (پسوند) / اند (شناسه ی فعل) / ← ۱۹
گزینه ی «۳»: طبق (تکواژ آزاد) / نظر (تکواژ آزاد) / به (پسوند) / ی (یا ی بدل از کسره) / صوف (تکواژ آزاد) / ی (یا ی نسبت) / ان (نشانه ی جمع) / گم (تکواژ آزاد) / راه (تکواژ آزاد) / ان (نشانه ی جمع) / از (حرف اضافه) / الطاف (تکواژ آزاد) / (کسره ی اضافه) / حق (تکواژ آزاد) / بی (پیشوند) / نصیب (تکواژ آزاد) / نَ (نون نفی) / است (تکواژ آزاد) / نَد (شناسه ی فعل) / ← ۲۰

(دقت داشته باشید که واژه ی «طبق» اسم عربی و معادل برابر و مطابق است پس باید نقش‌نمای اضافه ی بعد از آن را حتماً یک تکواژ به شمار آورد.)

هر آنچه که باید در مورد گروه اسمی و فعلی بدانید.

افعال ناگذر : اگر فعل علاوه بر نهاد به اجزای دیگر نیاز نداشته باشد، فعل ناگذر است. مانند : پرید ، رفت

افعال گذرا : اگر فعل علاوه بر نهاد به اجزای دیگری چون مفعول ، متمم، مسند نیازمند باشد. مانند: برد، آورد ، است

- ۱ - در کدام گزینه، همه‌ی واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول هستند؟
- ۱ گلاب، راه گذر، پرزور، بدگمان ۲ گاو صندوق، دست‌مایه، آلو بخارا، نی‌شکر
- ۳ حق طلب، راهنما، تأسف انگیز، سخن‌شناس ۴ خوش حال، آرام بخش، زیرنویس، صورت حساب

۱ - گزینه ی ۳

همه‌ی واژه‌های گزینه‌ی «۳»، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند.

حق طلب ← کسی که **حق** را **می‌طلبد**. / **راهنما** ← کسی که **راه** را **می‌نماید**. / **تأسف‌انگیز** ← کسی که **تأسف** را **می‌انگیزد**. / **سخن‌شناس** ← کسی که **سخن** را **می‌شناسد**.

توضیحات : برخی از واژه‌های مرکب در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته می‌آید؛ مانند: خداشناس ← کسی که **خدا** را می‌شناسد.

- ۲- در کدام گزینه، همه‌ی واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول است؟
- ۱ شب‌بو - کمر بند - کتابخانه - نامه‌رسان ۲ شاهکار - شتر مرغ - صندوق خانه - بزرگ‌سال
- ۳ شب‌کلاه - روزمزد - کارخانه - خوش حال ۴ حق‌گزار - روان‌شناس - وطن‌خواه - هیجان‌انگیز

۲ - گزینه ی ۴

حق‌گزار ← کسی که **حق** را **می‌گزارد** (ادا می‌کند، به جا می‌آورد) / **روان‌شناس** ← کسی که **روان** را **می‌شناسد**. / **وطن‌خواه** ← کسی که **وطن** را **می‌خواهد** / **هیجان‌انگیز** ← کسی یا چیزی که **هیجان** را **برمی‌انگیزد**.

در سایر گزینه‌ها، فقط واژه‌های «نامه‌رسان» در گزینه‌ی «۱» و «خوشحال» در گزینه‌ی «۳» مصداق صورت سؤال هستند.

نکته (۱) برخی از واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند (مانند چهار واژه‌ی گزینه‌ی «۴»).

نکته (۲) برخی از واژه‌های مرکب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است.

مانند: خوش حال ← کسی که **حالی** **خوش** دارد.

مفعول وابسته

خوش‌بخت ← کسی که **بخت** **خوش** دارد.

مفعول وابسته

۱- در همه‌ی ابیات به استثنای بیت هم **فعل گذرا** و هم **فعل ناگذر** وجود دارد.

- ۱ بار **بیفکند** شتر، چون **برسد** به منزلی / بار دل **است** هم‌چنان، ور به هزار منزل
- ۲ ای که مهار **می‌کشی**، **صبر کن** و سبک **مرو** / کنز طرفی تو **می‌کشی**، وز طرفی سلاسل
- ۳ بار فراق دوستان، پس که **نشست** بر دلم / **می‌روم** و **نمی‌روم** ناقه به زیر محمل
- ۴ آخر قصد من **تویی**، غایت جهد و آرزو / تا **نرسم**، ز دامت، دست امید **نگسلم**

۱ - گزینه ی ۳

همه‌ی فعل‌های گزینه‌ی «۳»، (**نشست**، **می‌روم** و **نمی‌روم**) ناگذر هستند و در این بیت فعل گذرا وجود ندارد.

گزینه‌ی «۱»: **بیفکند**: گذرا به مفعول / **برسد**: ناگذر / **است**: گذرا به مسند

گزینه‌ی «۲»: **می‌کشی**: گذرا به مفعول / **صبر کن**: ناگذر / **مرو**: ناگذر

گزینه‌ی «۴»: **تویی** (تو هستی): گذرا به مسند / **نرسم**: ناگذر / **نگسلم**: گذرا به مفعول

طریقه ی گذرا کردن افعال ناگذر :

افعال ناگذر گاهی اوقات با افزودن تکواژ **ان** گذرا می شوند . این تکواژ به **بن مضارع** بعضی از افعال ناگذر اضافه می شود و آن ها را گذرا به مفعول می کند. البته برخی مصدرها مانند **شتافتن** ، **زیستن** ، **آسودن** این تکواژ را نمی پذیرند و برخی از فعل های ناگذر از مصدر های **افتادن** ، **آمدن** ، **رفتن** ، **ماندن** به شکل **انداختن** ، **آوردن** ، **بردن** و **گذاشتن** گذرا می شوند .

بن مضارع ناگذر	بن مضارع گذرا شده با ان	بن ماضی گذرا شده
پوس	پوس + ان	پوس + ان + د / ید
پیچ	پیچ + ان	پیچ + ان + د / ید
نشین	نش + ان	نش + ان + د / ید

افزوده شدن تکواژ ان به افعال گذرا :

- برخی از **فعل های گذرا** نیز تکواژ **ان** را می پذیرند که در این صورت اگر به **افعال گذرا به متمم** اضافه شود آن ها را **گذرا به مفعول و متمم** می کند. مثال :

افعال گذرا به متمم	افعال گذرا به متمم و مفعول	مثال
ترسیدن (از)	ترساندن (را - از)	او کودک را از گرگ ترساند.
رهیدن (از)	رهاندن (را - از)	من پرنده را از قفس رهاندم .
چسبیدن (به)	چسباندن (را - به)	من تمبر را به نامه چسباندم .
رستن (از)	رهاندن (را - از)	او زندانی را از زندان رهانید .

_ اگر تکواژ **ان** به فعل های **گذرا به مفعول** اضافه شود آن ها را **گذرا به مفعول و متمم** می کند . مثال :

افعال گذرا به مفعول	افعال گذرا به مفعول و متمم	مثال
پوشیدن (را)	پوشاندن (را - به)	مادر لباس را به کودک پوشاند.
خوردن (را)	خوراندن (را - به)	او غذا را به من خوراند.

۱- با افزودن تکواژ گذرا ساز «ان» به بن مضارع مصدرهای «ترسیدن، پریدن، دویدن، چسبیدن، رهیدن، پوشیدن، چشیدن» چند فعل **گذرا به مفعول و متمم**، ساخته می‌شود؟

۴ شش

۳ پنج

۲ چهار

۱ سه

۱- گزینه ی ۳

ترساندن (را-از) / چسبانیدن (را-به) / رهاندن (را-از) / پوشاندن (را-به) / چشیدن (را-به)

توضیحات: افعال «براندن و دواندن» گذرا به مفعول است و متمم نمی پذیرد.

۲- در همهی ابیات به استثنای بیت هم فعل «**ناگذر**» و هم فعل «**گذرا**» یافت می‌شود.

۱ سر امید **فرو آر** و روی عجز **بمال** / بر آستان خداوندگار بنده‌نواز

۲ مگر ز مدت عمر آنچه **مانده دریایی** / که آنچه **رفت** به غفلت دگر **نیاید باز**

۳ گرت چو سعدی از این در نواله‌ای **بخشند** / **برو** که خو نکنی هرگز از گدایی باز

۴ ز عمرت آن چه به بازیچه **رفت** و ضایع **شد** / گرت دریغ **نیامد**، بقیت **اندر باز**

۲- گزینه ی ۱

«فرو آر» و «بمال» گذرا هستند.

گزینه ی «۲»: «مانده»، «رفت»، «باز نیاید» ناگذر و «دریایی» گذرا

گزینه ی «۳»: «بخشند» گذرا و «برو» ناگذر

گزینه ی «۴»: «رفت، نیامد» ناگذر و «شد، اندر باز» گذرا

ساختمان فعل :

فعل ساده : فعلی است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد . مانند: **رفت ، خورد ، داد**

فعل پیشوندی : تکواژهای بر ، در ، فرو ، باز و... اگر پیش از فعل ساده بیایند فعل پیشوندی می سازند. مانند : **فرا گرفت** .

فعل مرکب : اگر به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود مرکب خواهد شد . مانند : **حادثه روی داد** .

راه های تشخیص فعل مرکب از ساده :

۱- **گسترش پذیری** : در صورتی که جزء غیر صرفی فعل با پذیرفتن عناصری دیگر گسترش یابد، فعل ساده است . مانند: حرف زد . ← حرف ها زد / حرفی زد .

۲- نقش پذیری : اگر جزء همراه فعل نقش بپذیرد فعل ساده است نه مرکب . مانند : حرف زد ← حرف را زد .

۳- باید فعل مرکب را در جمله ای که در آن به کار رفته در نظر گرفت : او کتابش را مطالعه کرد . (فعل مرکب) / او دیشب مطالعه کرد . (کرد به معنای انجام دادن فعل ساده است و مطالعه مفعول است .)

گروه اسمی

از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ی پسین و پیشین ساخته می شود . وجود هسته در گروه اسمی اجباری و وجود وابسته اختیاری است .

وابسته ها دو نوع هستند : وابسته های پیشین و پسین

وابسته های پیشین عبارت اند از :

صفت اشاره (همین ، همان ، این ، آن و...)، صفت پرسشی (چند ، چه ، کدام و...) ، صفت تعجبی (چه ، عجب) ، صفت شمارشی اصلی (یک ، دو و ...) صفت شمارشی ترتیبی نوع ۱ (یکمین ، دومین و ...) صفت عالی (صفت + ترین)، شاخص (عناوین و القاب)، صفت مبهم (همه ، هر ، هیچ و...)

۱- در کدام جمله، وابسته ی پیشین اسم، «شاخص» نامیده می شود ؟

- ۱ عموی احمد، خانه ی خود را به استاد دانشگاه فروخت.
۲ استاد ما، اسامی همه ی دانشجویان را می دانست.
۳ کدخدای ده، برای ادای توضیحات به پاسگاه رفت.
۴ ستوان محمدی، فرماندهی عملیات را به عهده گرفت.

۱- گزینه ی ۴

ستوان محمدی ← «ستوان» شاخص است.

گزینه ی «۱» : عموی احمد ← «عمو» هسته ی گروه اسمی است.

گزینه ی «۲» : استاد ما ← «استاد» هسته ی گروه اسمی است.

گزینه ی «۳» : کدخدای ده ← «کدخدا» هسته ی گروه اسمی است.

توضیحات : شاخص ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی پیش از اسم می آیند. شاخص ها همیشه بی فاصله در کنار هسته می آیند و خود اسم یا صفت هستند و در جای دیگر می تواند هسته ی گروه اسمی قرار گیرند.

نقش اصلی گروه اسمی ، متفاوت از نقش های تبعی است . اینک به بررسی نقش های تبعی می پردازیم .

نقش‌های **تبعی** عبارت‌اند از: «معطوف، تکرار، بدل»

۱- در کدام عبارت «نقش تبعی» وجود ندارد؟

۱) نثر داستانی اکنون مهم‌ترین نوع ادبی اروپا و مهم‌ترین نوع ادبی جهان امروز است و خود اقسامی دارد.

۲) در نگاه نخست، طنز، برای شوخی و خنده است، ولی بعد روشن می‌شود که طنز نویس از نارسایی‌ها و ناروایی‌های جامعه رنج می‌برد.

۳) شعر انسانی به مسائل وطن‌پرستی، بشردوستی، مخالفت با استعمار و تسلط بیگانگان، محبت به فرزندان و خانواده و آزادی‌خواهی می‌پردازد.

۴) نکته‌ی مهمی که لزوم اخلاق جدید را مطرح می‌سازد، این است که اخلاق، از بنیادهای اجتماعی است و دارای تمام خصوصیات ۴

این بنیادهاست .

۱- گزینه ی ۴

نقش‌های **تبعی** عبارت‌اند از: «معطوف، تکرار، بدل»

گزینه‌ی «۱»: «مهم‌ترین نوع ادبی جهان امروز» : معطوف

گزینه‌ی «۲»: «خنده» و «ناروایی‌های جامعه» : معطوف

گزینه‌ی «۳»: «تسلط بیگانگان»، «خانواده» و «آزادی‌خواهی» : معطوف

توضیحات :

در این گزینه «و» ربط به کار رفته است و در آن «و» عطف وجود ندارد.

«واو ربط»: واوی که دو جمله را به هم ارتباط می‌دهد.

«واو عطف»: واوی که دو کلمه را به هم عطف می‌کند.

وابسته‌های **پسین** عبارت‌اند از :

مضاف الیه ، صفت بیانی (صفت فاعلی ، مفعولی ، لیاقت ، نسبی و...) علایم جمع (ها ، ان ، ون ، ین ، ات) ، ی نکره ، صفت

شمارشی ترتیبی نوع ۲ (یکم ، دوم ، سوم و...)

۱- در متن زیر، چند «وابسته‌ی پسین» وجود دارد؟

«غزل **رودکی** مایه‌ی **رَشک** و **حسرت** **عنصری** بود و در نظر **او** غزل، رودکی‌وار نیکو شمرده می‌شد. شاید آواز **دلاویز** و نغمه‌ی **پرشور چنگ**

شاعر نیز در شهرت این **غزل** **ها** بی‌تأثیر نبود. دریغ است که از این غزل **ها** نمونه‌های **بسیاری** در دست نیست.»

۱ پانزده ۲ شانزده ۳ هجده ۴ هفده

۱- گزینه ی ۲

وابسته‌های «پسین» متن سؤال عبارت‌اند از: ۱- غزل **رودکی** (مضاف‌الیه) ۲- مایه‌ی **رَشک** (مضاف‌الیه) ۳- مایه‌ی **حسرت** (مضاف‌الیه) ۴-

رَشک و **حسرت** **عنصری** (مضاف‌الیه) ۵- نظر **او** (مضاف‌الیه) ۶- آواز **دلاویز** (صفت بیانی) ۷- آواز **چنگ** (مضاف‌الیه) ۸- نغمه‌ی **پرشور** (صفت

بیانی) ۹- نغمه‌ی **چنگ** (مضاف‌الیه) ۱۰- چنگ **شاعر** (مضاف‌الیه) ۱۱- شهرت **غزل** (مضاف‌الیه) ۱۲- غزل **ها** («ها» نشانه‌ی جمع) ۱۳- غزل

ها («ها» نشانه‌ی جمع) ۱۴- نمونه‌های **بسیار** (صفت بیانی) ۱۵- نمونه‌های **بسیاری** («ی» نشانه‌ی نکره)

توضیحات : وابسته‌های «پسین» اسم عبارت‌اند از: «ی» نشانه‌ی نکره، نشانه‌های جمع، صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲ (با پسوند ـم) مضاف‌الیه ، صفت

بیانی.

نکته ی ۱ :

وابسته های پیشین و پسین به شرطی وابسته اند که همراه هسته باشند به جز مضاف الیه ، علایم جمع ، ی نکره بدون هیچ شرطی وابسته ی پسین هستند چرا که همیشه همراه هسته می آیند .

نکته ی ۲ :

چند هم می تواند **صفت مبهم** باشد. مانند : چند نفر را دیدم . / هم می تواند **صفت پرسشی** باشد. مانند : چند کتاب خریدی ؟

نکته ی ۳ :

چه هم می تواند **صفت تعجبی** باشد. مانند : چه فیلم جالبی ! و هم می تواند **صفت پرسشی** باشد. مانند : چه خبر ؟

نکته ی ۴ :

از میان همه ی انواع **ی** فقط **یای نکره** وابسته ی پسین است و دیگر انواع ی وابسته محسوب نمی شوند . همچنین **ان** علامت جمع ، وابسته ی پسین است و آن را جزء هسته نگیرید

نکته ی ۵ :

صفت های بیانی عبارت اند از :

صفت فاعلی : ۱- بن مضارع + نده : گوینده ، شنونده / ۲- بن مضارع + ان : خندان ، خرامان / ۳- بن مضارع + ا : روا ، زیبا

صفت مفعولی : بن ماضی + ه : گفته ، دیده

صفت لیاقت : مصدر + ی : دیدنی ، شنیدنی

صفت نسبی : اسم + پسوند نسبت : ادبی ، زرین ، سیمینه ، تلفن چی

صفت عادی : خوب ، زشت ، خوش رنگ

۱- در متن «عادت کرده بود که همه چیز را گذران و همه ی احوال عالم را در معرض تبدل تلقی می کرد؛ لذا، از هیچ پیشامد جالبی زیاده اظهار شادمانی نمی کرد و از هیچ حادثه ی سوئی هم به شکوه در نمی آمد. وقتی یک تن از یاران را غمناک دید، گفت که در دنیا همه ی دل تنگی ها از دل نهادگی بر این عالم است.» چند ترکیب وصفی یافت می شود؟

۱ هشت ۲ نه ۳ ده ۴ یازده

۱- گزینه ی ۲

ترکیب های وصفی عبارت اند از: همه چیز / همه ی احوال / هیچ پیشامد / پیشامد جالب / هیچ حادثه / حادثه ی سوء / یک تن / همه ی دل تنگی ها / این عالم ← ۹ ترکیب وصفی

توضیحات: همه و هیچ در ترکیبات «همه چیز»، همه ی احوال، همه ی دل تنگی ها / هیچ پیشامد، هیچ حادثه»، صفت مبهم است / یک، صفت شمارشی اصلی است. / این: صفت اشاره است.

۲- در عبارت «از همان اوایل قرن دوم هجری، عده ای معدود از مردان هنرور و نگارگر به خلق آثار تمثیلی و حماسی و مضامین مربوط به شرح دلاوری و فداکاری شهدای کربلا به شکل ابتدایی آن پرداختند و به دنبال این حرکت واژه های شبیه خوانی و تعزیه و غنایه های مذهبی در ادب فارسی راه یافت.» چند صفت وجود دارد؟

۱ یازده ۲ دوازده ۳ سیزده ۴ چهارده

۲- گزینه ی ۳

ترکیب های وصفی و شناسایی صفت ها عبارت اند از:

همان اوایل (صفت اشاره) / قرن دوم (صفت شمارشی ترتیبی (۲)) / قرن هجری (صفت نسبی) / عده ای معدود (صفت ساده) / مردان هنرور (صفت مشتق) / مردان نگارگر (صفت مشتق) / آثار تمثیلی (صفت نسبی) / آثار حماسی (صفت نسبی) / مضامین مربوط (به شرح دلاوری و ...) (صفت ساده) / شکل ابتدایی (صفت نسبی) / این حرکت (صفت اشاره) / غم نامه های مذهبی (صفت نسبی) / ادب فارسی (صفت نسبی)

۳- در متن زیر به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟

«در مطالعه ی شعر نیما، دید تازه ی او به جهان جلوه گر است؛ نگاه او به همه ی موجودات و دیگر پدیده ها یادآور نگاهی است که شاعران غرب به این پدیده ها دارند. دید اجتماعی نیما که در سروده های نمادین و انتقادی او تجلی می یابد، در ادب نوین فارسی جایگاه ویژه دارد.»

۱ یازده - هشت ۲ ده - نه ۳ یازده - نه ۴ ده - هشت

۳- گزینه ی ۴

ترکیب های وصفی: «دید تازه، همه ی موجودات، دیگر پدیده ها، این پدیده ها، دید اجتماعی، سروده های نمادین، سروده های انتقادی، ادب نوین، ادب فارسی، جایگاه ویژه» ← ۱۰

ترکیب های اضافی: «مطالعه ی شعر، شعر نیما، دید او، نگاه او، یادآور نگاهی، شاعران غرب، دید نیما، سروده های او» ← ۸

توضیحات: در ترکیبات اضافی، اسم به اسم اضافه می شود و در ترکیبات وصفی، صفت به اسم اضافه می شود. توجه کنید همه، دیگر، این صفت مبهم و اشاره هستند.

نکته ی ۶:

هسته ی گروه اسمی اولین واژه ای است که در گروه اسمی کسره دارد. مانند: ماهی بزرگ قزل آلای رودخانه.

به جز صفت مبهم «همه» که وابسته ی پیشین است و می تواند با کسره هم بیاید. مانند: همه ی میزهای کلاس.

نکته ی 7:

اگر هسته ی گروه اسمی ، کسره نداشته باشد آخرین کلمه ای که در گروه اسمی آمده است، هسته است . مثال : کدام دو **میز** ؟

نکته ی 8 :

دو صفت مبهم **دیگر و چند** می توانند پس از هسته هم بیایند . دیگر کتاب= کتابی **دیگر** / چند کار= کاری **چند**

نکته ی 9 :

معطوف به وابسته هم وابسته محسوب می شود . مثال : او فرد خوب و **شایسته ای** است .

وابسته های وابسته :

هر وابسته ای در صورت لزوم می تواند وابسته ای داشته باشد که به آن وابسته ی وابسته می گویند .

وابسته های وابسته	مثال
ممیز	دو دستگاه رادیو / یک کیلو گندم
صفت صفت	رنگ سبز پشیمی
مضاف الیه مضاف الیه	نماز صبح شهادت
قید صفت	هوای نسبتاً خوب
صفت مضاف الیه	کتاب آن مرد / کتاب پسر کوچک تر

۱- تعداد وابسته‌های وابسته در متن زیر، چند مورد است؟

«در قصاید بهار، آهنگ کلام قدما، طنین‌انداز است. شیرینی بیان فرخی و شادابی اندیشه‌ی بخردانه‌ی رودکی را در اشعار او به خوبی می‌توان دید. در توصیف خمريات او روح کلام منوچهری موج می‌زند. اگر بخواهیم تنها دو مرورید گران بها از دریای معانی شعر بهار صید کنیم، آن دو، چیزی جز آزادی و وطن نخواهد بود. احاطه‌ی او بر فرهنگ ایران باستان، عشق وی را به ایران کهن بیش‌تر کرده است.»

۱ هفت ۲ هشت ۳ نه ۴ ده

۱- گزینه ی ۳

وابسته‌های وابسته:

آهنگ کلام	قدما /	شیرینی بیان	فرخی
هسته	مضاف‌الیه	هسته	مضاف‌الیه
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه
شادابی اندیشه‌ی بخردانه‌ی	رودکی /	توصیف خمريات او	
هسته	مضاف‌الیه	صفت	مضاف‌الیه
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	هسته	مضاف‌الیه
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه
روح کلام	منوچهری /	دریای معانی	بهار
هسته	مضاف‌الیه	هسته	مضاف‌الیه
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه
فرهنگ ایران	باستان		
هسته	مضاف‌الیه		
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه		
مضاف‌الیه	مضاف‌الیه		

۲- در میان گروه‌های اسمی «دو سیر زعفران، لباس خواهر بزرگ‌تر، بهترین دانش‌آموز کلاس، نخستین روز مدرسه، یک فروند هواپیمای جنگی، لباس نسبتاً نفیس، برجسته‌ترین شرکت‌کننده‌ی المپیاد ادبی، کتاب جغرافیای منطقه، آن داور بین‌المللی، چندمین روز پیایی، زنگ در ساختمان، رنگ قرمز تند» چند گروه، وابسته‌ی وابسته دارد؟

۱ شش ۲ هفت ۳ هشت ۴ نه

۲- گزینه ی ۳

۱- دو سیر زعفران ← «سیر» ممیز (وابسته ی صفت شمارشی دو) / ۲- لباس خواهر بزرگ‌تر ← «بزرگ‌تر» صفت مضاف‌الیه / ۳- یک فروند هواپیمای جنگی ← «فروند» ممیز / ۴- لباس نسبتاً نفیس ← «نسبتاً» قید صفت / ۵- برجسته‌ترین شرکت‌کننده‌ی المپیاد ادبی ← «ادبی» صفت مضاف‌الیه / ۶- کتاب جغرافیای منطقه ← «منطقه» مضاف‌الیه مضاف‌الیه / ۷- زنگ در ساختمان ← «ساختمان» مضاف‌الیه مضاف‌الیه / ۸- رنگ قرمز تند ← «تند» صفت صفت

توضیحات: یک: صفت شمارشی، فروند: ممیز، هواپیما: هسته، جنگی: صفت نسبی / برجسته‌ترین: صفت عالی، شرکت‌کننده: هسته، المپیاد: مضاف الیه، ادبی: صفت نسبی

متمم اسم:

گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید. مانند: او بر کتاب درسی تسلط دارد.

- ۱- در تمامی عبارات به استثنای ... «**متمم اسم**» یافت می‌شود.
- ۱ نثر فنی، نثری است شعروار که دارای زبان تصویری و سرشار از **آرایه‌های ادبی** است. در این نوع نثر از آیات و احادیث استفاده می‌شود.
- ۲ نثر فارسی، معرف ذوق درخشان و والای ایرانیان است که مردم، آن را شایسته‌ی نگهداری می‌دانند و به خوبی آن را حفظ می‌کنند.
- ۳ به شوق دیدن زیبایی‌های کویر و لذت بردن از **نمودهای طبیعت** در بیابان‌های فراخ از تهران آهنگ کرمان کرد.
- ۴ ادبیات، یکی از **گونه‌های هنر** است و کلمات، مصالح و موادی هستند که نویسنده یا شاعر با بهره‌گیری از **عواطف خویش** آن‌ها را به کار می‌گیرد.

۱-گزینه ی ۲

گزینه ی «۱»، «**سرشار** از آرایه‌های ادبی» ← «آرایه‌های ادبی» متمم اسم / گزینه ی «۳»، «**لذت بردن** از نمودهای طبیعت» ← «نمودهای طبیعت» متمم اسم / گزینه ی «۴»، «**یکی** از گونه‌های هنر» ← «گونه‌های هنر» متمم اسم و «**بهره‌گیری** از عواطف خویش» ← «عواطف خویش» متمم اسم
/توجه: در گزینه ی «۲»، هیچ نوع متممی وجود ندارد.

توضیحات : در گزینه ی ۱، استفاده می‌شود فعل مرکب است و «از آیات و احادیث» متمم فعل می‌باشد نه متمم اسم و از جمله قابل حذف نیست. در گزینه ی ۲، به خوبی متمم قیدی و قابل حذف است .

انواع جمله و اجزای آن

جمله ی مستقل : ۱- ساده ۲- مرکب

جمله ی ساده : جمله ی مستقلی که یک فعل دارد . مثال : کودک به مادرش خندید .

جمله ی مرکب : جمله ی مستقلی که بیش از یک فعل دارد . مثال : من به مدرسه رفتم تا دوستم را ببینم .

نکته ی ۱) اجزای اصلی جمله عبارت اند از : نهاد محذوف یا غیر محذوف ، مفعول ، متمم فعلی ، مسند ، فعل

نکته ی ۲) جمله با توجه به فعل آن دارای اجزای مختلفی است (فعل جمله ممکن است گذرا یا ناگذر باشد

:(

انواع جمله	اجزا	مثال
جمله ی دو جزئی	نهاد + گزاره (فعل ناگذر)	گل شکفت . / رفتیم . / خواهیم آمد.
جمله ی سه جزئی (با فعل گذرا)	۱- با مفعول ۲- با مسند ۳- با متمم	۱- دانش آموز درس را آموخت . ۲- هوا گرم شد. ۳- من به مدرسه رفتم .
جمله ی چهار جزئی (با فعل گذرا)	۱- با مفعول و متمم ۲- با مفعول و مسند ۳- با متمم و مسند ۴- دو مفعولی	۱- من تاریخ معاصر را به او یاد دادم . ۲- باران هوا را سرد گردانید. ۳- مردم به او عادل می گفتند . ۴- مادر کودک را غذا داد .
جمله ی استثنایی	۱- یک جزئی بی فعل ۲- دو جزئی بی فعل ۳- سه جزئی بی فعل	۱- سلام ، افسوس ، به امید دیدار ۲- عیدتان مبارک ، نوروزتان پیروز ، خداحافظ ۳- موفقیت یعنی خوشبختی (« یعنی » در این گونه جملات معنی « است » می دهد : موفقیت خوشبختی است .)

مثال کنکور سراسری سه سال اخیر :

۱- در کدام عبارت جمله‌ی دو جزئی (ناگذر) یافت می‌شود؟

- ۱ قرآن می‌خواندند و می‌گفتند: ای کتاب مقدس، ما نسبت به تو وفادار بودیم و در برابر تو جان خود را فدا خواهیم کرد.
- ۲ به انتظار دمیدن آخرین سپیده‌ی زندگی و افتخارآمیزترین روز عمر نشسته بودند و صوت قرآنشان روح‌نواز ملکوتیان بود.
- ۳ در برابر آفریدگار هستی و عظمت آفرینش، برای آخرین بار چهره به خاک ساییدند و هم‌چون زمزمه‌ی زنبوران کندو در ذکر خدا غرق شدند.

۴ کم‌کم بوته‌های خار در کنار و گوشه‌ی دشت سایه می‌انداختند و فروغ بی‌رنگ مهتاب به آرامی پهن می‌گشت و خاک‌های غم‌آلود بیش‌تر روشنی را به خود می‌گرفتند.

۱- گزینه ی ۲

به انتظار دمیدن آخرین سپیده‌ی زندگی و افتخارآمیزترین روز عمر (متمم قیدی) نشسته بودند: **دو جزئی (ناگذر)**

صوت قرآنشان روح‌نواز ملکوتیان بود: سه جزئی گذرا به مسند .

توضیحات :

در گزینه ی ۲ «نشستن»، از فعل‌های ناگذری است که جمله‌ی دو جزئی می‌سازد. در گزینه ی ۱، می‌خواندند و می‌گفتند از افعال گذرا به مفعول است، بودیم فعل اسنادی و از افعال گذرا به مسند است، فدا کردن فعل مرکب و گذرا به مفعول است. در گزینه ی ۳ ساییدن از افعال گذرا به مفعول و متمم است. شدند از افعال اسنادی و گذرا به مسند است، در ذکر خدا متمم اسم غرق است. در گزینه ی ۴، انداختن از افعال گذرا به مفعول است، در کنار و گوشه ی دشت متمم قیدی است. می‌گشت از افعال اسنادی و پهن مسند است، به آرامی متمم قیدی است و می‌گرفتند گذرا به مفعول است و به خود متمم قیدی است و قابل حذف است.

۲- با توجه به متن:

«ادبیات پایداری چهره‌ی انسانی عامی دارد و به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان، در هیچ قالب ملی یا چارچوب اجتماعی خاص نمی‌گنجد. شعر و داستان مقاومت، مرزهای قومی را می‌شکافد و مخاطب آن ژرفای وجدان عام بشری است.» اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جملات به‌ترتیب کدام است؟

- ۱ سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مسند
- ۲ سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی (ناگذر)
- ۳ سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم، سه جزئی گذرا به مسند
- ۴ سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مسند

۲- گزینه ی ۴

ادبیات پایداری چهره‌ی انسانی عامی دارد: سه جزئی گذرا به مفعول
در هیچ قالب ملی یا چارچوب اجتماعی خاص نمی‌گنجد: سه جزئی گذرا به متمم
شعر و داستان مقاومت، مرزهای قومی را می‌شکافد: سه جزئی گذرا به مفعول
مخاطب آن ژرفای وجدان عام بشری است: سه جزئی گذرا به مسند

توضیحات :

فعل دارد در جمله ی اول نیازمند مفعول است. عبارت « به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان» متمم قیدی است که قابل حذف است. در جمله ی دوم گنجیدن دارای حرف اضافه ی اختصاصی است پس فعل متمم فعل دارد. شکافتن در جمله ی سوم گذرا به مفعول است. است در جمله چهارم فعل اسنادی است.

۳- با توجه به متن زیر:

«پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌ای دو سه ساله، لب برچیده بود. چشم‌های پر بغض و کینه‌اش به دیوار نوساز، به بنا و عمل‌ها خیره شد. هرچه از او می‌خواستند یا هرچه از او می‌پرسیدند، همه را نشنیده می‌گرفت.» اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جمله‌ی اول، دوم، سوم و ششم به ترتیب کدام است؟

- ۱ دو جزئی (ناگذر)، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول
- ۲ دو جزئی (ناگذر)، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم
- ۳ سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مسند، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم
- ۴ سه جزئی گذرا به مسند، چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم، چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند، سه جزئی گذرا به مفعول

۳- گزینه ی ۲

جمله‌ی اول: پشت پنجره (قید)، ایستاده بود (فعل ناگذر) ← **جمله‌ی دو جزئی**
 جمله‌ی دوم: میله‌های آهنی را (مفعول) با دست‌هایش (متمم قیدی)، می‌فشرد (فعل گذرا به مفعول) ← **جمله‌ی سه جزئی گذرا به مفعول**
 جمله‌ی سوم: مثل بچه‌ای دو سه ساله (متمم قیدی)، لب (مفعول)، برچیده بود (فعل گذرا به مفعول) ← **جمله‌ی سه جزئی گذرا به مفعول**
 جمله‌ی ششم: هرچه (مفعول)، از او (متمم)، می‌پرسیدند (فعل گذرا به مفعول و متمم) ← **جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم**

توضیحات: در جمله‌ی اول نهاد محذوف (او) است و جمله شامل نهاد محذوف و ایستاده بود فعل ساده و ماضی بعید است و جمله دو جزئی است. در جمله‌ی دوم فعل فشرده گذرا به مفعول است و متمم قیدی با دست‌هایش جزء اجزای جمله محسوب نمی‌شود. در جمله‌ی سوم برچیده بود فعل پیشوندی و ماضی بعید و گذرا به مفعول است. در جمله‌ی ششم پرسیدن از افعال گذرا به مفعول و متمم است و نیازمند حرف اضافه‌ی اختصاصی و حرف نشانه‌ی را است.

۴- عبارات «نقش‌ها و رنگ‌ها، گویی بیننده را زیر بغل می‌زنند و با خود می‌برند، سبک و آرام، احساس سرگیجه‌ای لطیف است، و به همراه شمشه‌ها و دایره‌ها و مقرنس‌ها گویی بر پله‌های ابر یا نهاده‌ای» چند جمله است؟ اجزای اصلی هر جمله به ترتیب کدام است؟

- ۱ چهار - چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به متمم
- ۲ چهار - سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول
- ۳ پنج - سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به متمم
- ۴ پنج - سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول

۴- گزینه ی ۲

عبارات چهار جمله است.

جمله‌ی اول: «نقش‌ها و رنگ‌ها» نهاد، «بیننده را» مفعول، «زیر بغل می‌زنند» فعل ← **جمله‌ی سه جزئی گذرا به مفعول**
 جمله‌ی دوم: نهاد و مفعول حذف شده‌اند، «می‌برند» فعل ← **جمله‌ی سه جزئی گذرا به مفعول**

جمله‌ی سوم: «-» نهاد، «احساس سرگیجه‌ای لطیف» مسند، «است» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله‌ی چهارم: «-» نهاد، «پا» مفعول، «نهاده‌ای» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

توضیحات :

زیر بغل می‌زنند فعل مرکب و گذرا به مفعول است برای تشخیص فعل مرکب از فعل ساده باید به این نکته توجه داشت که جز غیر صرفی فعل نقش نپذیرد و قابل گسترش با ها و ی و تر و ... نباشد و به جمله‌ای که در آن به کار رفته توجه شود.

۵- متن «دمدمه‌های اردیبهشت، اصفهان چون شاهزاده‌ی افسون‌شده‌ی افسانه است که طلسمش را شکسته‌اند و آرام‌آرام از خواب بیدار می‌شود. شکوفه‌های به و بادام رویاهای پرپرشده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقه‌ای است که زلف‌های خود را بر او افشانده است.» چند جمله است؟ اجزای اصلی تشکیل‌دهنده‌ی هر جمله به ترتیب کدام است؟

۱ پنج - سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مفعول، سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به

مفعول

۲ پنج - سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مفعول، سه‌جزئی گذرا به متمم، سه‌جزئی گذرا به مسند، چهارجزئی گذرا به مفعول و

متمم

۳ شش - سه‌جزئی گذرا به متمم، سه‌جزئی گذرا به مفعول، سه‌جزئی گذرا به متمم، سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به متمم،

چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم

۴ شش - سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مفعول، سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مسند، سه‌جزئی گذرا به مسند،

سه‌جزئی گذرا به مفعول

۵- گزینه ی ۴

جمله‌ی اول: «اصفهان» نهاد / «چون شاهزاده‌ی افسون‌شده‌ی افسانه» مسند / «است» فعل اسنادی ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله‌ی دوم: « ϕ » نهاد / «طلسمش را» مفعول / «شکسته‌اند» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

جمله‌ی سوم: « ϕ » نهاد / «بیدار» مسند / «می‌شود» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله‌ی چهارم: «شکوفه‌های به و بادام» نهاد / «رویاهای پرپر شده‌ی او» مسند / «ند: هستند» فعل اسنادی ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله‌ی پنجم: «بید مجنون» نهاد / «معشوقه‌ای» مسند / «است» فعل اسنادی ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله‌ی ششم: « ϕ » نهاد / «زلف‌های خود را» مفعول / «افشانده است» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

توضیحات : دمدمه‌های اردیبهشت : قید زمان ، است : فعل اسنادی، شکستن: گذرا به مفعول ، از خواب متمم قیدی و قابل حذف است . / می شود : فعل اسنادی و گذرا به مسند، براو درجمله ی آخر متمم قیدی و قابل حذف است .

نکته ی ۳) متمم سه نوع است : ۱- متمم فعل ۲- متمم قیدی ۳- متمم اسم (تنها متمم فعل در اجزای جمله یک جزء به حساب می آید.)

متمم فعل :

برای تشخیص متمم فعل به این نکات باید توجه شود:

۱- متمم فعل از جمله قابل حذف نیست.

مثال : من به کنکور می اندیشم .

۲- متمم فعل در جمله یکی بیش تر نیست .

۳ - افعال گذرا به متمم دارای حرف اضافه ی اختصاصی هستند:

مصدر	حرف اضافه ی اختصاصی	مثال
اندیشیدن ، بالیدن ، برازیدن ، برخوردن ، پرداختن ، پیوستن ، تاختن ، چسبیدن ، گرویدن ، نازیدن ، نگریستن	به	من به برادرم می بالم.
جنگیدن ، درآمیختن ، ساختن ، ستیزیدن ، آمیختن (مخلوط شدن)	با	رستم با اسفندیار جنگید.
پرهیزیدن ، ترسیدن ، رنجیدن ، گذشتن	از	انسان باید از معاصی بپرهیزد .
گنجیدن	در	این مطلب در ذهن او نمی گنجد .
شوریدن	بر	مردم بر ضد ضحاک شوریدند.

۱- اجزای تشکیل دهنده ی جمله ی زیر با کدام جمله هماهنگ است؟

«در مباحث مختلف، به مناسبت، گاه به عبارات یا صفحاتی چند از صاحب نظران مردم شناسی برمی خوریم.»

- ۱ ادب پایداری با دعوت به مبارزه، ترسیم چهره های بیدادگر، ستایش آزادی و آزادگی و ... مرزهای قومی را می شکافد.
- ۲ این گونه چشم انداز به ابعاد نگرش انسانی موجود در ادب مقاومت، حوزه ی آن را از سایر آثار ادبی متمایز می کند.
- ۳ نویسنده در این بخش به موضوع فروخته شدن عمو تم به آخرین ارباب او و رخداد های پایانی زندگی او می پردازد.
- ۴ چنین آثاری را نمی توان به صورت یک شعار مستقیم و قالب خاص ملی در گستره ی ادبیات پایداری گنجانند.

۱- گزینه ی ۳

اجزای عبارت صورت سؤال یک جمله ی **سه جزئی گذرا به متمم** را نشان می دهد:

در مباحث مختلف (متمم قیدی)، به مناسبت (متمم قیدی)، گاه (قید) به عبارات یا صفحاتی چند (متمم فعلی)، از صاحب نظران مردم شناسی (متمم اسمی)، برمی خوریم (فعل گذرا به متمم)

گزینه ی «۳»: نویسنده (نهاد)، در این بخش (متمم قیدی)، به موضوع فروخته شدن عمو تم به ... (متمم فعل (اجباری)) می پردازد (فعل گذرا به متمم) ← **جمله ی سه جزئی گذرا به متمم**

گزینه ی «۱»: ادب پایداری (نهاد)، با دعوت به مبارزه ... (متمم قیدی) مرزهای قومی را (مفعول)، می شکافد (فعل گذرا به مفعول) ← جمله ی سه جزئی گذرا به مفعول

گزینه ی «۲»: این گونه چشم انداز به ... (نهاد)، حوزه ی آن را (مفعول)، از سایر آثار ادبی (متمم اسمی)، متمایز (مسند)، می کند (فعل اسنادی).
 - جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
 دقت کنید که «متمایز می کند» را فعل مرکب به شمار نیاورید زیرا متمایز نقش می پذیرد .
 گزینه ی «۴»: چنین آثاری را (مفعول)، نمی توان (بخشی از فعل)، به صورت یک شعار مستقیم و ... (متمم قیدی)، در گستره ی ادبیات پایداری (متمم فعلی)، گنجاند (فعل گذرا به مفعول و متمم)

توضیحات :

در عبارت صورت سوال فعل «**برمی خوریم**» که از افعال دارای حرف اضافه ی اختصاصی به است به کار رفته و جمله نیازمند متمم فعل می باشد. پرداختن در گزینه ی ۳ از افعالی است که با حرف اضافه ی اختصاصی به می آید و نیازمند متمم فعل است .

۲- با توجه به متن «رودکی، در یکی از روستاهای سمرقند به نام رودک به دنیا آمده و همان جا نشو و نما یافته بود، در کودکی حافظه ای نیرومند داشت و چنان که نوشته اند در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد و به شاعری پرداخت.» اجزای تشکیل دهنده ی جمله ی پایانی کدام است؟

- ۱ سه جزئی گذرا به متمم
 ۲ سه جزئی گذرا به مسند
 ۳ چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم
 ۴ چهار جزئی گذرا به متمم و مسند

۲- گزینه ی ۱

جمله ی پایانی، سه جزئی گذرا به متمم است زیرا «پرداختن» در این جمله، تنها به حرف اضافه ی «به» نیاز دارد.

(رودکی) به شاعری پرداخت.
 نهاد محذوف متمم فعل

توضیحات :

به دنیا آمدن فعل مرکب است در یکی از روستاهای سمرقند به نام رودک متمم فعل و جمله سه جزئی گذرا به متمم است . نشو و نما یافته بود فعل مرکب و ماضی بعید و جمله دو جزئی است . در کودکی حافظه ای نیرومند داشت . داشتن فعل گذرا به مفعول است نوشته اند گذرا به مفعول است حفظ کرد فعل مرکب و گذرا به مفعول است در هشت سالگی متمم قیدی است .

متمم قیدی :

۱- از جمله قابل حذف است .

۲- تعداد متمم های قیدی را می توان افزایش داد . مثال : من با اتوبوس به مدرسه رفتم .

متمم اسمی : گروه اسمی که با حرف اضافه به همراه اسم می آید و توضیحی به آن می افزاید: مثال : علاقه ی او به نقاشی زیاد است . (علاقه به نقاشی) / نکته : واژه هایی از قبیل « تسلط ، نیاز ، مهارت ، مصاحبه و...» نیازمند متمم اسم هستند .

نکته ۴) برای تشخیص جمله های سه جزئی گذرا به متمم باید جدول افعال مربوطه را حفظ باشید.

نکته ی ۵) جمله های سه جزئی گذرا به مسند با فعل های اسنادی « است ، بود ، شد ، گشت ، گردید » به کار می روند. گاهی مسند ، به صورت حرف اضافه و متمم می آید : مثال : فلانی از ساکنان این محل است .

۱- عبارت «به علت تلفیقی بودن روش برنامه‌ریزی درسی، قواعد و شناخت زبان فارسی و کاربرد درست آن به گونه‌ای در هم تنیده، ارائه و

ارزش‌یابی می‌شود.» چند جزئی است؟

۱ سه جزئی گذرا به متمم

۲ سه جزئی گذرا به مسند

۳ چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

۴ چهار جزئی گذرا به متمم و مسند

۱- گزینه ی ۲

«قواعد و شناخت زبان فارسی و کاربرد ...» نهاد، «ارائه و ارزش‌یابی» مسند، «می‌شود» فعل ← سه جزئی گذرا به مسند

توضیحات :

عبارت « به علت تلفیقی بودن روش برنامه ریزی درسی » متمم قیدی است و فعل «شد» از افعال اسنادی و گذرا به مسند است .

۲- عبارت «دو شاعر پر آوازه، یعنی سعدی و حافظ پیش از خواجه و پس از وی، از جهت الهام‌گیری و الهام‌بخشی، برای این شاعر عارف کرمانی در خور توجه شایان هستند.» چند جزئی است؟

۱ سه جزئی گذرا به متمم

۲ سه جزئی گذرا به مسند

۳ چهار جزئی گذرا به متمم و مسند

۴ چهار جزئی گذرا به متمم و مفعول

۲- گزینه ی ۲

در فارسی امروز، تنها فعل‌های دو مصدر «بودن» و «شدن» و هم‌معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن (مانند است، می‌باشد، می‌شود و ...) علاوه بر نهاد، مسند هم می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند.

دو شاعر پرآوازه (نهاد) / درخور توجه شایان (مسند) / هستند (فعل اسنادی)

توضیحات :

عبارات «از جهت الهام‌گیری و الهام‌بخشی ، برای این شاعر عارف کرمانی » متمم فعل نیستند و از اجزای اصلی جمله به شمار نمی‌آیند.

۳- کدام عبارت، سه جزئی گذرا به مسند است؟

۱ نویسندگان بزرگ ابوالفرج رونی، سید حسن غزنوی، سعدی، مولوی و عده‌ای دیگر را از نمایندگان سبک عراقی به شمار می‌آورند.

۲ از جمله نمایندگان سبک خراسانی، رودکی، شهید بلخی، دقیقی، فرخی سیستانی و عنصری، منوچهری دامغانی را می‌توان نام برد.

۳ هدف فردوسی از تدوین شاهنامه، گذشته از احیای زبان فارسی، تقویت روحیه مبارزه‌جویی با بیگانگان و مقاومت در برابر دشمنان بوده

است

۴ بعد از دهخدا برخی از شاعران معاصر او از قبیل ملک الشعرای بهار و ابوالقاسم لاهوتی و دیگر شاعران متجدد به ساختن دوبیتی‌های پیوسته، پرداختند.

۳- گزینه ی ۳

در فارسی امروز، تنها فعل‌های دو مصدر «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن (مانند: است، می‌باشد، می‌شود و) علاوه بر نهاد، مسند هم می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند.
هدف فردوسی، از تدوین شاهنامه (متمم اسم) گذشته از احیای زبان فارسی (متمم اسم) تقویت روحیه مبارزه‌جویی با بیگانگان و ... بوده است.

نهاد مسند فعل

گزینه ی ۱: جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنداست.
گزینه ی ۲: جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند است.
گزینه ی ۴: جمله ی سه جزئی گذرا به متمم است.

توضیحات :

در گزینه های ۱ و ۲ به شمار آوردن و نام بردن از افعال گذرا به مفعول و مسند است و مسند به صورت حرف اضافه و متمم در این عبارات به کار رفته است. در گزینه ی ۴، پرداختن از افعال دارای حرف اضافه ی اختصاصی است.

نکته ۶) جمله های چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم با فعل های گذرا به مفعول و متمم به کار می روند که همراه با این فعل ها علاوه بر حرف نشانه ی «را» یک حرف اضافه ی اختصاصی نیز به کار می رود.

مصدر برخی از این افعال عبارت است :

مصدر	حرف اضافه اختصاصی	مثال
آموختن (تعلیم دادن) ، آویختن (وصل کردن ، نصب کردن) ، افزودن ، آلودن ، بخشیدن ، پرداختن ، پیوستن ، چسباندن ، سپردن ، فروختن ، گفتن ، دادن	به	من درس را به دانش آموزان تعلیم دادم .
اندودن ، آمیختن (مخلوط کردن) ، سنجیدن	با	من کاغذ را با موم اندودم .
پرسیدن ، ترساندن ، خریدن ، دزدیدن ، ربودن ، رهاندن ، شنیدن ، کاستن ، گرفتن ، آموختن (فرا گرفتن)	از	او کودک را از دزد ترساند .
گنجانیدن	در	لباس را در کمد گنجاندم .

۱- با فعل‌های ساخته شده از کدام گروه مصدرها، حرف نشانه‌ی «را» همراه با حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» می‌آید؟

- ۱ بخشیدن، پیوستن، ترسیدن، بالیدن
 ۲ آلودن، بخشیدن، چسباندن، افزودن
 ۳ اندیشیدن، آلودن، پرداختن، نازیدن
 ۴ افزودن، ساختن، درآمیختن، چسباندن

۱- گزینه ی ۲

فعل‌های ساخته شده از گروه مصدرهای «آلودن، بخشیدن، چسباندن، افزودن» علاوه بر حرف نشانه‌ی «را» به حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» هم نیاز دارند.

۲- اجزای تشکیل دهنده‌ی جمله‌ی پایانی عبارات زیر کدام است؟

«شب، همه رنگ‌ها را یکسان کرده، به همه چیز صورت یک رنگ بخشیده، با سرانگشتان خود آرام مژگان مرا بر هم نهاده و آخرین ذره‌ی امید مرا به آب خاموشی داده است.»

- ۱ سه جزئی گذرا به مفعول
 ۲ سه جزئی گذرا به متمم
 ۳ چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
 ۴ چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

۲- گزینه ی ۴

(-) نهاد / «آخرین ذره‌ی امید مرا» مفعول / «به آب خاموشی» متمم / «داده است» فعل ← جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

توضیحات :

فعل داده است در این جمله فعل ساده و ماضی نقلی است که هم نیازمند مفعول است و هم دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی به است. شب همه‌ی رنگ‌ها را یکسان کرده چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند است و یکسان نقش مسندی دارد و کرد به معنای گرداند فعل اسنادی است. به همه چیز صورت یک رنگ بخشیده. بخشیده گذرا به مفعول و متمم است و دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی و حرف نشانه‌ی را است. با سرانگشتان متمم قیدی مژگان مرا مفعول بر هم نهاده فعل گذرا به مفعول است.

نکته ۷) عمده فعل‌های جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند عبارت اند از :

مصدر	مثال
گردانیدن (گذرای سببی گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم معنی آن : نمودن ، کردن ، ساختن	او ما را آگاه می سازد. (ساختن به معنای گرداندن فعل اسنادی است .)
نامیدن و فعل‌های هم معنی آن : خواندن ، گفتن ، صدا کردن / زدن	من نام او را حسین خواندم . (خواندن در معنای نامیدن فعل اسنادی است .)
شمردن و فعل‌های هم معنی آن : به شمار آوردن ، به حساب آوردن	من او را انسان وارسته ای می شمردم .

پنداشتن و فعل های هم معنی آن : دیدن ، دانستن ، یافتن	او را فرد با درایتی یافتیم .
--	-------------------------------------

نکته ی ۸) به انواع فعل برای تشخیص اجزای جمله توجه کنید.

ساختمان فعل

۱ - فعل مرکب : بن مضارع آن حداقل دو تکواژ دارد. مانند : قرار دادیم ← قرار ده .

۲ - فعل ساده : بن مضارع آن فعل یک تکواژ آزاد است . مانند : دیدم ← بین .

۳ - فعل پیشوندی : بن مضارع آن یک وند هم دارد . مانند : در رفتم ← در رو .

توضیحات	ساختمان فعل	جمله
«مطالعه» متمم و قید و مفعول نیست. مسند هم نیست چرا که «کرد» فقط به معنای «گرداند» فعل اسنادی است.	مرکب	او دیشب ساعت ها کتابش را مطالعه کرد .
«مطالعه» مفعول است . «کردن» به معنای «انجام دادن» مفعول می خواهد.	ساده	او دیشب ساعت ها مطالعه کرد .
«زمین» متمم یعنی به زمین خورد .	ساده	دوستم دیروز در حیاط مدرسه زمین خورد .
«چشم پوشیدم» فعل کنایی است و مرکب است. (فعل های کنایی مرکب هستند) .	مرکب	از خطای تو چشم پوشیدم .
بالا ← قید	ساده	هنگام مد آب دریا بالا می آید .
دیده شده است از مصدر دیدن است . (فعل های کمکی تاثیری در ساختمان فعل ندارند.)	ساده	او دیده شده است .

۱- عبارات «نقش ها و رنگ ها، گویی بیننده را زیر بغل می زنند و با خود می برند، سبک و آرام، احساس سرگیجه ای لطیف است و به همراه شمشه ها و دایره ها و مقرنس ها گویی بر پله های ابر پا نهاده ای» چند جمله است؟ اجزای اصلی هر جمله به ترتیب کدام است؟

- ۱ چهار - چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به متمم
- ۲ چهار - سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مسند، سه جزئی گذرا به مفعول
- ۳ پنج - سه جزئی گذرا به متمم، سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به متمم
- ۴ پنج - سه جزئی گذرا به مفعول، دو جزئی ناگذر، دو جزئی ناگذر، سه جزئی گذرا به مفعول، سه جزئی گذرا به مفعول

۱- گزینه ۲

عبارات چهار جمله است.

جمله اول: «نقش‌ها و رنگ‌ها» نهاد، «بیننده را» مفعول، «زیر بغل می‌زنند» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

جمله دوم: نهاد و مفعول حذف شده‌اند، «می‌برند» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

جمله سوم: «-» نهاد، «احساس سرگیجه‌ای لطیف» مسند، «است» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مسند**

جمله چهارم: «-» نهاد، «پا» مفعول، «نهادهای» فعل ← **جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به مفعول**

توضیحات: در جمله‌ی اول **زیر بغل می‌زنند** فعل مرکب است و جمله گذرا به مفعول است. می‌برند در جمله‌ی دوم فعل ساده است و با خود متمم قیدی است. سبک و آرام قید و است در جمله‌ی سوم فعل اسنادی است. در جمله‌ی چهارم **نهاد** ای فعل ساده و پا مفعول است.

۲- اجزای اصلی تشکیل‌دهنده‌ی کدام عبارت، در مقابل آن، نادرست است؟

- ۱ او در عصر ما در کسوت یک مهاتما گاندی مسلمان، منادی یک حیات تازه برای تمام عالم می‌شد. (سه جزئی گذرا به مسند)
 - ۲ این فقر اختیاری را بر مکتب و تجمل رایج در دستگاه صدرالدین، شیخ‌الاسلام شهر **ترجیح می‌داد**. (چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند)
 - ۳ درگیری دایم در تنازع برای بقا را، در سلوک راه کمال، انحراف از خط سیر روحانی و امری خلاف شأن انسانی تلقی می‌کرد. (چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند)
 - ۴ در دنیای ما، پرخوری و تجمل‌گرایی کمترین‌های مردم برای بیش‌ترین‌های آن‌ها جز گرسنگی و بینوایی راه دیگر باقی نمی‌گذارد. (سه جزئی گذرا به مفعول)
- ۲- گزینه‌ی ۲

او (نهاد محذوف)، این فقر اختیاری را (مفعول)، بر مکتب و تجمل رایج ... (متمم)، ترجیح می‌داد (فعل) ← **چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم**
گزینه‌ی «۱»: او (نهاد)، منادی یک حیات تازه (مسند)، می‌شد (فعل اسنادی) ← سه جزئی گذرا به مسند
گزینه‌ی «۳»: او (نهاد محذوف)، درگیری دائم در تنازع برای بقا را (مفعول)، انحراف از ... و امری خلاف شأن انسانی (مسند)، تلقی می‌کرد (فعل اسنادی) ← **چهارجزئی گذرا به مفعول و مسند**
توجه: «از خط سیر روحانی» متمم اسم برای واژه‌ی انحراف است. / «تلقی می‌کرد» در معنای «می‌پنداشت» فعل اسنادی است.

توضیحات:

فعل **ترجیح می‌داد** مرکب و دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی **بر** و حرف نشانه‌ی **را** است.

قرابت معنایی

عشق

۱) عشق منشا خلقت انسان بوده است

۲) تقابل عقل و عشق

۳) سختی کشیدن عاشقان

۴) فنا و از خود بیخود شدن عاشقان

۵) درد عشق را فقط عاشق هجران دیده میفهمد

۶) عشق موجب تعالی است

۷) بدون معشوق نمی توان صبوری کرد

۸) غم مثبت موجود در راه عشق

۱ عشق منشا خلقت انسان بوده است

- من خفته بدم به ناز در کتم عدم / حسن تو به دست خویش بیدارم کرد
- از خمستان جرعه ای بر خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد
- از شبنم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
- در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
- شور و غوغایی برآمد از جهان / حسن او چون دست در یغما نهاد

۲) تقابل عقل و عشق

- هوش خردمندان را عشق به تاراج برد / من نشنیدم که باز، صید کبوتر شود
- صائب حضور اگر طلبی ترک عقل کن / کاین در به روی مردم فرزانه بسته است
- چو عشق آمد ز عقل مگو / که دردست چوگان اسیرست گوی
- آن جا که عشق خیمه زند جای عقل نیست / غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
- پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هوشیارها
- چو بر عقل دانا شود عشق چیر / همان پنجه آهنین است و شیر
- عقل در کوی عشق نابیناست / عاقلی کار بوعلی سیناست
- عقل در سلسله عشق گرفتار بود / عاشق دلشده مست است نه هشیار بود
- عشق آمد خانمان عقل را ویران کند / پشت پا زد بر سر آخر عقل دور اندیش را
- عشق بر تدبیر خندد زانکه در صحرای عقل / هر چه تدبیر است جز بازیچه تقدیر نیست
- عاشقی خود نه کار فرزانه است / عقل در راه عشق دیوانه است
- عقل بیگانه است در ره عشق / شرح این نکته آشنا داند
- عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند
- عقلم به کوی دوست هدایت نمی کند / ای عشق برافروز چراغ هدایت
- ماجرای عقل پرسیدم ز عشق / گفت معزول است و فرمانیش نیست

۳ سختی کشیدن عاشقان

- به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها
- در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش ها گر کند خر مغیلان غم مخور
- مالک ملک وجود، حاکم رد و قبول / هر چه کند جور نیست ور تو بنالی جفاست
- وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش / که خار و گل هم با یکدگر تواند بود
- نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
- زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند
- یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست / که مغیلان طریقش گل و نسرين من است
- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش / بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش
- فراز و نشیب عشق دام بلاست / کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد
- جمال کعبه چنان می کشاندم به نشاط / که خارهای مغیلان حریر می آید
- ولی رادمردان و وارستگاران / نیازند هرگز به مردارها
- کی کند عاشقی نگاهی در جهان / زن که عاشق را جهانی دیگر است
- همه سلامت نفس آرزو کند مردم / خلاف من که به جان می خرم بلایی
- حدیث عشق نداند کسی که درهمه عمر / به سرنکوفته باشد درسرای را
- اگر تو جور کنی رای ما دگر نشود / هزارشکر بگوییم هر جفایی را
- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل / بیفتد آنکه در این راه باشتاب رود
- ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید / بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
- اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست / رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی
- حاصلی نیست به جز غم ز جهان خواجه را / شادی جان کسی کاو ز جهان آزاد است
- طره پریشانش دیدم و به دل گفتم / این همه پریشانی بر سر پریشانی
- بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرنده و جان فروشند
- کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام دیوارها
- عشق جویی و عافیت طلبی / عشق با عافیت کدام بود
- زخم خونینم اگر به نشود به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

۴ فنا و از خود بیخود شدن عاشقان

- عاشقان کشتگان معشوقند / برنیاید زکشتگان آواز
- ای مدعیان در طلبش بی خبرانند / کان را که خبر شد خبری بز نیامد
- ای مرغ سحر عشق زیروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- لاف تقرب مزین به حضرت جانان / زان که خموشند بندگان مقرب
- تا نگریدی بی خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- بدان مقام رسید اتحاد من و دوست / که باز می نشناسم که این منم یا دوست
- دست درکش کرد و با آتش به هم / خویشتن گم کرد با او خوش به هم
- دست از مس وجود چو مردان حق بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- صورت من همه او شد صفت من همه او / لاجرم کس من و من نشنود اندر سخنم
- از نارسیدگی است که صوفی می کند خروش / سیلاب چون به بحر رسد می شود خاموش
- آن که شد هم بی خبر هم بی اثر / از میان جمله او دارد خبر
- از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز
- تا که خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم / با وجودش زمن آواز نیاید که منم
- کسی را که در این بزم ساغر دهند / که داروی بی هوشیش در دهند
- هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند
- بگفتا گربه سریا بیش خشنود ؟ / بگفت از گردن این وام افکنم زود
- بگفتا جان مده بس دل که با اوست / بگفت دشمن اند این هردو بی دوست
- بگفتا گرخرامی درسرایش / بگفت اندازم این سرزیرپایش
- عاشقی را یکی فسرده بدید / که همی مرد و خوش همی خندید
- که جان عاشق چون تیغ عشق برباید / هزار جان مقدس به شکر آن بنهد
- درآمد آتش عشق و بسوخت هر چه جز اوست / چو جمله سوخته شد شاد باش و خوش می خند
- تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به لطف یمن شما خاک زر شود
- چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد / به مهر آسمانش به عیوق برد

۵ درد عشق را فقط عاشق هجران دیده می فهمد

- سینه خواهم شرحه شرحه ازفراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق
- تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جی پیغام سروش
- آنچه برمن می رود در بندت ای آرام جان / با کسی گویم که در بندی گرفتار است
- حال شب های مرا همچو منی داند و بس / تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد
- حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را
- در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام
- مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز / دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
- همیشه صداهایی در طبیعت و رازهایی در آسمان هست که همه کس نه توانند آنرا بخوانند و نه آنرا بشنود
- شب فراق که داند که تا سحر چند است / مگر کسی که به زندان عشق در بند است
- سخن را روی در صاحب دلان است / نگویند از حرم الا به محرم
- عشق در هر دلی فرو ناید / زان که هر سینه محرم رازی است
- اسرار خرابات به جز مست نداند / هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
- منم همچون پیاده تو سواری / از رنج پایم آگاهی نداری
- مرغان قفس باشد را المی باشد و شوقی / کان مرغ نداند که گرفتار نباشد
- هم عارفان عاشق داندند حال مسکین / گر عارفی بنالد یا عاشقی بزارد
- حدیث عشق جانان گفتنی نیست / وگر گویی کسی همدرد باید
- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

۶) عشق موجب تعالی است

- در مکتب عشق هان ای پسر بکوش / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
 - چو شبنم اوفتاده بودم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
 - ورامروز اندراین منزل تورا جانی زیان آمد / زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی
- ۷) بدون معشوق نمی توان صبوری کرد**

- بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد
- جان ماهی آب باشد صبر بی جان چون بود / چون که بی جان صبر نبود چون بود بی جان ز جان
- صبوری از طریق عشق دور است / نباشد عاشق آن کس کاو صبور است
- به عشق اندر صبوری خام کاری است / بنای عاشقی بر بی قراری است
- مستی و عاشقیم برد ز دست / صبر ناید ز هیچ عاشق مست

۸) غم مثبت موجود در راه عشق

- دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین برغم باد
- این فخر بس مرا که چون پیدا شوم زدور / شادی کنان غم تو به رویم سلام کرد
- آگه نیم که چیست غمم را سبب ولی / دانم که یاد غم سبب شادی من است
- شادم به روز غم که غم غمگسار گشت / که غم چو روی شادی عالم بدیده ام
- گر دیگران به عیش و طرب خرم اند و شاد / ما را غم نگار بود مایه ی سرور
- غم می خوریم و هیچ شکایت نمی کنیم / ما راجه غم ؟ که غمت غمگسار ماست
- جان بهر غم است و بی غم امکان نبود / هر جان که در او غم نبود جان نبود
- چه شکر گویمت ای سیل غم عفاک الله / که روز بی کسی آخر نمی روی ز برم
- باز بانگی از نیستان می رسد / غم به داد غم پرستان می رسد
- غم را لطف لقب کن زغم و درد طرب کن / هم از این خوب طلب کن فرج و امن و امان را
- جانا به جز غم تو دلم را هوس مباد / جز تو کسم ز جور تو فریاد رس مباد
- ای بی وفا رسم وفا از غم بیاموز / غم با همه بیگانگی هر شب به ما سر می زند
- غمش را غیر دل سر منزلی نیست / ولی آن هم نصیب هر دلی نیست
- غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد / من این خریده خود را به هیچ نفروشم

توصیه های اخلاقی

۹) ناپایداری دنیا

۱۰) فنای قدرت و پادشاهان

۱۱) توصیه به نگرش با بصیرت

۱۲) مدارا با دوست و دشمن و خوبی در برابر بدی

۱۳) نکوهش غفلت از خدا

۱۴) از ماست که بر ماست

۱۵) ستایش قناعت و نکوهش طمع

۱۶) توصیه به آزادگی و ستایش بی اعتنایی به دنیا

۱۷) هدف عاشقان رسیدن به ذات خدا (معشوق) است نه بهشت و جهنم

۱۸) ستایش صداقت و نکوهش دروغ

۱۹) توصیه به داشتن امید

۹) ناپایداری و بی وفایی دنیا

- شد اوج وصل بر من مسکین حسیض هجر / دیشب سپهر بودم و امشب زمین شدم
- بر آن نسق نبود وضع روزگار که بود / زمان به رنگ دگر شد زمین به رنگ دگر
- جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد / غلام همت آنم که دل بر او نهاده
- چون هست و نیست هیچ نماند به قرار / آن به کز آن به یاد نیاید دل تو را
- چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
- بیخی نشان که دولت باقیست بردهد / کاین عمر گاه خزان است و گاه بهار
- بر مهر چرخ و شیوه ی او اعتماد نیست / ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر وی
- چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری / که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
- گر ملک کائنات ز دستت برون شود / هان تا غمش ز جان نریاید دل تو را
- مرا زبخت همی گل شکفتی از برگل / به غیر خار نروید کنونم از بر خار
- بهار عمر مرا چو رسید فصل خزان / به کوه و صحرا خواهی خزان و خواه بهار
- زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی ها / همه خونابه حسرت شده است آن دوست کامی ها
- فراغت و طلب و امن عیش و شباب / ببرد از من یک یک زمانه غدار
- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
- جهان پیراست و بی بنیاد از این فرهاد کش فریاد / که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
- اگر بودی جهان را پایداری / به هرکس چون رسیدی شهریاری
- می رود صبح و اشارت می کند / کاین گلستان خنده واری بیش نیست
- لاله و گل زخمی خمیازه اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست
- تا به کی نازی به حسن عاریت / ماو من آیینه داری بیش نیست
- برگ عدم سازکن دلا که در این عهد / عمرطبیعی نصیب برق و شراراست
- مهمان سراسر خانه دنیا که اندراو / یک روزاین بیاید و یک روز او رود
- برکام دل به گردش ایام دل میند / کاین چرخ کج مدار نه برآرزو رود
- جهان را چون رباطی با دودردان / که چون زین دردآیی بگذری زان
- الدهر یومان ، یوم لک و یوم علیک (دنیا دو روز است، روزی با تو و روزی بر توست)

در طبع جهان اگر وفايي بودی / نوبت به تو خود نيامدی از دگران
آن که گویند که بر آب نهادست جهان / مشنوی خواجه که تا در نگیری بر باد است
یار ناپایدار دوست مدار / دوستی را نشاید این غدار
خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط / که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
□ سفلہ طبع است جهان بر کرمش تکیه نکن / ای جهان دیده ثبات قدم از سفلہ مجوی



۱۰) فنای قدرت و پادشاهان

- شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته اند، تاج ها درهم می شکنند و امپراتوری ها به خویش می لرزد
- جز افسون و افسانه نبود جهان / که بستند چشم خشیارها
- تکیه بر اختر شب گرد مکن کاین عیار / تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو
- کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار / که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
- چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است / این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
- کسی که تاج به سر داشت بامداد پگاه / نمازم او را خشت زیر سر دیدم
- بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به باد
- سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون / به مرو آ تاکنون در گل تن الب ارسلان بینی
- بهرام که گور می گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
- گفתי که کجا رفتند آن تاجوران اینک / ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
- بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین / به عاقبت ز گل و چوب گردش بستر

□ اصیحت امیراً و امسیت اسیراً

۱۱) توصیه به نگرش با بصیرت

- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
- الهی به بهشت و حور چه نازم؛ مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم
- بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می نگری
- من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است / کبوتر زیباست . / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد ؟
- اختلافی که هست در نام است / ورنه سی روز بی گمان ماهی است
- ورهنری داری و هفتادعیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر
- گفت از خوبان تو افزون نیستی / گفت خامش چون تو مجنون نیستی
- من عاشقم و دلم بدو گشت تباه / عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه
- چشمان نظر به میوه کنند / ما تماشا کنان بستانیم
- تو به سیمای شخص می نگری / ما در آثار صنع حیرانیم

(۱۲) مدارا با دوست و دشمن و خوبی در برابر بدی

- آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا
- در میان جاهل و کامل بود فرقی سلیم / مدعی گر با تو بد باشد تو با او خوب باش
- طریق زندگی با دوستان بنگر چسان است / تو را هرگاه می گویند با دشمن مدارا کن
- آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب / کشته غمزه خود را به نماز آمده ای
- با تو گویم که چیست غایت حلم / هر که زهرت دهد شکر بخشش

(۱۳) نکوهش غفلت از خدا

- شمع جویی و آفتاب بلند / روز بس روشن است و تو در شب تار
- سالها دل طلب جام جم از ما می کرد / و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
- زهی نادان که او خورشید تابان / به نور شمع جوید در بیابان
- هست حق از ما به ما نزدیکتر / ما ز دوری گشته جویان در به در
- ای در میان جانم و جان از تو بی خبر / وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر
- بیدلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی دیدش از او دور خدایا می کرد
- معشوق تو همسایه دیوار به دیوار / در بادیه سرگشته شما در چه هوایید؟
- چه کنم با که توان گفت که دوست / در کنار من و من مهجورم
- غرق آبیم و آب می جوییم / در وصالیم و بی خبر از وصال
- آه کز روی دوست مهجوریم / یار ما با ما و ما از او دوریم
- آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم / یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم
- آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رو متاب

۱۴) از ماست که بر ماست !!!

- از درد برآینه دل کردندارم / دارم گله از چشم خود از درد ندارم
- اگرشادی است مارا گرغم ازماست / که برما هرچه می آید هم ازماست
- از که نالم که فغان زین دل ریش است مرا / هر بلایی که بود از دل خویش است مرا
- اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی / ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
- کرم درخت از خود درخت است (ضرب المثل)

۱۵) ستایش قناعت و نکوهش طمع

- بسیار کس ز پای در آورد اسب آز / او را مگر نبود لگام و دهانه ای
- پرواز کن ولی نه چندان دور از آشیان / منمائی فکر و آرزوی جاهلانه ای
- تنم را در قناعت زنده دل دار / مزاجم را به طاعت معتدل دار
- در قناعت لب خشک و مژه پر نم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست
- آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است

۱۶) توصیه به آزادی و ستایش بی اعتنایی به دنیا

- آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است / آن که بشکفت ز پیدا و پنهان درویش است
- پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی / که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی
- آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست
- فاش می گویم و از گفته خود دلشادم / بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
- چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود / عارف عشق شوریده سرگردان را
- به پادشاهی عالم فرو نیارد سر / اگر ز سر قناعت خبر شود درویش
- دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
- در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی
- آسودگی به کنج قناعت نشستن است / سیر بهشت در گرو چشم بستن است
- صبر کن با فقر و بگذار این ملال / زانک در فقر است نور ذوالجلال
- یک قدم بر سر وجود نهی / وان دگر در بر ودود نهی
- در قناعت لب خشک و مژه پر نم نیست / عالمی هست در این گوشه که در عالم نیست
- کسی ز قید خزان و بهار شد آزاد / که همچو سرو از این باغ چید دامن را
- بر روزه قناعت خود صبر می کنیم / گر جان به لب رسد غم دنیا نمی خوریم
- به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق / که کار منت خود به که بار منت خلق
- که از دست رنج خویش و تره / بهتر از نان ده خدا وبره
- اگر خواهی که به ما رسی خود را بر در بگذار و درآی

۱۷) هدف عاشقان رسیدن به ذات خدا (معشوق) است نه بهشت و جهنم

- می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم
- به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم / نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم
- گر نباشد هر دو عالم گو مباح / تو تمامی با تو ام تنها خوش است
- هیچ ازدنیا و عقبی نبود گوشه خاطر / که به دیدارتو شغل است و فراغ ازدوجهانم
- چه خوش تر از مشک است بوی یار من / مشک یا عنبر چه کارآید مرا
- وگر بهشت مصور کنند عارف را / به غیر دوست نشاید که دیده بردارد
- الهی ؛ گلهای بهشت در پای عارفان خار است ، جوینده تو را با بهشت چه کار است
- سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض / به هوای سر کوی تو برفت از یادم
- روز رستاخیز کانجا کس نپردازد به کس / من نپردازم به هیچ از گفت و گوی یار خویش
- روز حشر برآیم سر ز خواب اجل / به روی دوست شود باز چشم بسته من
- گر نه روی تو بود من چه کنم باغ بهشت / نتوان بهر گل و میوه به زندان بودن
- خود با دو جهان چه کار ما را؟ / ما عاشق چهره نگاریم
- از سر بیرون نکنم آرزوی خاک درت / در آن زمان که مرا خاک بر سر انبارند
- از آن به خاک درت مست می سپارم جان / که هم به کوی تو مستم به خاک بسپارند
- به امید آن که بر من بگذری / با زمین یکسان شدم ای جان من
- شد خاک بر درش سر جامی ولی هنوز / سودای پای بوس وی از سر به در نکرد
- آتش عشق تو در سینه من ننشیند / مگر آن روز که در خاک نشانی بدنم

۱۸) ستایش صداقت و نکوهش دروغ

- راستی مایه رضای خداست / کس ندیدم که گم شود از ره راست
- نقش کژ محو کن ز تخته دل / تا شود کشف بر تو هر مشکل
- راستی شغل نیک بختان است / هر که را هست نیکبخت آن است
- گر کجی را شقاوت است اثر / راستی را سعادت است اثر
- یوسف از راستی رسید به تخت / راستی کن که راست گردد تخت
- راستی مایه رضای خداست / کس ندیدم که گم شود از ره راست
- راستی را بقا کلید آمد / معجز از بحر آن پدید آمد
- چون ورا بود راست کرداری / خوب او گشت قفل بیداری
- راستی کن که راستان رستند / در جهان راستان قوی دستند
- هر که او پیشه راستی دارد / نقد معنی در آستین دارد
- راستی زهری است شکرین انجام / کج نباتی که تلخ سازد کام
- راستی کن که اندرین دسته / نشوی جز به راستی رسته
- راست شو تا به راستان برسی / خاک شو تا بر آستان برسی
- در خیال دروغ بی مددی است / راستی حکم نامه ابدی است
- راستی کن که در دو جهان / به جز از راستیت برهاند
- راستی آور که شوی رستگار / راستی از نظر تو ظفر از کردگار
- عاشقی چیست به جان بنده جانان بودن / گر لبش جان طلبد دادن و خندان بودن

۱۹) توصیه به داشتن امید

- صبح امید که بد معتکف پرده غیب / گو برون آی که کارشب تارآخشد
- بعد نوامیدی بسی امیداست / از این پس ظلمت دوصد خورشیدهاست
- پس از تیرگی روشنی گیرد آب / برآید پس از تیره شب آفتاب
- اگر چند باشد شب دیر باز / بر او تیرگی نماند دراز
- نا امید از روشنی ای دل به تاریکی مباح / زان که شام هجر را صبح وصالی در پی است

خداوند

(۲۰) غیر قابل وصف بودن خدا

(۲۱) بازگشت همه موجودات به اصل

(۲۲) ترک خویشتن موجب رسیدن به خداست

(۲۳) اعتقاد به قضا و قدر و خواست خدا

(۲۰) غیر قابل وصف بودن خدا

- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / و ز هرچه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
- کسی ماهیت ذاتش نداند / که کس با او و او با کس نماند
- نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم / نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
- مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر / ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
- کسی ماهیت ذاتش نداند / که کس با او و او با کس نماند
- به قیاس در نگنجی و به وصف در نیایی / متحیرم در اوصاف جمال و روی زبیت

(۲۱) بازگشت همه موجودات به اصل

- ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست
- مایه خوشدلی آنجاست که دلداری آنجاست / می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
- ما ز دریاییم و دریا می رویم / ما زبالاییم و بالا می رویم
- چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است / روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
- هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش
- دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
- بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک / بی گنه بسته زندان و گرفتار قفس
- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد در این خراب آبادم
- باز خواهم بسوی مسکن عقبی رفتن / چه کنم گلخن دنیا پس از اینم بس و بس
- جان که از عالم بالاست یقین می دانم / رخت خود باز برآنم که همان جا فکنم
- سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان / کاو را هوای تربت آن سبز گلشن است
- کل شیء یرجع الی اصله
- انا لله و انا الیه راجعون

(۲۲) ترک خویشتن موجب رسیدن به خداست

- گر نباشد هر دو عالم گو مباش / تو تمامی با تو ام تنها خوش است
- هیچ از دنیا و عقبی نبود گوشه خاطر / که به دیدارتو شغل است و فراغ از دو جهانم
- خود را بر در بگذار و درآی ...
- یک قدم برسر وجود نهی / وان دگر برودود نهی
- نشان خواهی از وی ز خود بی نشان شو / که من زو نشان جستم از بی نشانی

۲۳) اعتقاد به قضا و قدر و خواست خدا

- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
- زاهدان را زهد و ما را عشق خوبان شد نصیب / هر کسی را در ازل خود آنچه قسمت بود داد
- در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست / در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
- مرا جفا و وفای تو پیش یکسان است / هر چه دوست پسندد به جای دوست نکوست
- ز چرخ آمد همه چیزی نوشته / نوشته با روان ما سرشته
- نوشته جاودان دیگر نگردد / به رنج و کوشش از ما برنگردد
- ز چرخ آمد قضا نه از کام مردم / ازیرا بنده آمد نام مردم
- نیکی و بدی که در نهاد بشر است / شادی و غمی که در قضا و قدر است
- محبوسم و طالع است منحوسم / غمخوارم و اختراست خونخوارم (قضا و قدر نامطلوب)
- سر سازگاری ندارد سپهر / کمر بسته بر کین ما ماه و مهر (قضا و قدر نامطلوب)
- کار عالم سست بنیاد آمده است / آسمان را پیشه بیداد آمده است (قضا و قدر نامطلوب)
- ز آسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین / کرد بخت بد من مدد کان بر سبوی من رسید (قضا و قدر نامطلوب)
- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت / یا رب از مادر گیتی بچه طالع زادم! (قضا و قدر نامطلوب)
- هر آنکه گردش گیتی به کین او برخواست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام (قضا و قدر نامطلوب)

سخن گفتن و ارتباط با مردم

- ۲۴) نکوهش تکرار و توصیه به نو آوری
- ۲۵) توصیه و ستایش گوشه نشینی
- ۲۶) ستایش کم گویی و گزیده گویی و عمل گرایی
- ۲۷) ستایش رازداری و نکوهش افشاگری
- ۲۸) انسان پر حرف نصیحت نمی شنود
- ۲۹) ابتدا فکر کن سپس حرف بزن

(۲۴) نکوهش تکرار و توصیه به نو آوری

- هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود / وارهد از هر دو جهان بی حدو اندازه شود
- فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نورا حاوتی است دگر
- از ره تقلید اگر حاصل شود کسب کمال / هر که گردد خم نشین باید که افلاطون شود
- مشو مقلد همراه اگر چه توفیق است / که از جریده روی کار مهر بالا گرفت
- خواه بد و خواه نیک هر چه کنی تازه کن / تن به تتبع نده مخترع کار باش

(۲۵) توصیه و ستایش گوشه نشینی

- آشنایی خلق دردسراست / معتکف باش تا نراندت
- خانه سوز و آشیان پرداز می باید شدن / با نسیم صبح هم پرواز می باید شدن
- گوشه ای خواهم که گوش آواز پای نشنود / وز فلک را سقف بشکافد صدایی نشنود
- دردسرتا نکشی صائب از این بی خبران / گوشه ای امن تراز خلوت خاموشی نیست
- ره سروش همی بایدت به سان پری / ز دیو مردم ، اندرز زمانه پنهان باش
- عزلت و انزوا و تنهایی / برهانندت از هزار بلا
- رخنه گفتار را سرمه می باید گرفت / با لب خاموش سخن پرداز می باید شدن
- گوشه ای گیر که از یاد خلاق بروی / نه که از عزلت خود شهرت عنقایی

(۲۶) ستایش کم گویی (A) و گزیده گویی (B) و عمل گرایی (C)

- صدف وارگوهرشناسان راز/ دهان جز به لولو نکردند باز B
- سخن گرچه باشد چو آب زلال / زتکرار خیزد غبارمال A
- چو غنچه راز دل غنچه چمن دریاب / زبان به کام کش و لذت سخن دریاب A
- سخن گوهر شد و گوینده غواص / به سختی در کف آید گوهر خاص B
- قول و عمل چیست جز ترازوی دینی / قول و عمل ورز و راست دار زبانه C
- قول نیاید به کار فعل بود درشمار / منکر گفتارشو امت گفتارباش C
- وگر گفتار بی کردار داری / چو زر اندود دیناری به دیدار C
- کم آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل A
- صدانداختی تیرو هرصدخطاست / اگر هوشمندی یک انداز و راست A&B
- حذرکن زندان ده مرده گوی / چو داناکی گوی و پرورده گوی A&B
- سخن کم گوی تا درکارگیرند / که در بسیار بد بسیار گیرند A
- بگویم گرت هوش درسر است / سخن هرچه کوتاه بود بهتر است A
- همه وقت کم گفتن ازروی کار / گزیده است خاصه دراین روزگار A
- یک دسته گل دماغ پرور / از خرمن صد گیاه بهتر A&B
- بدان کز زبان است مردم به رنج / چو رنجش نخواهی سخن را بسنج B
- سعدیا گر چه سخن دان و مصالح گویی / به عمل کاربرآید به سخن دانی نیست C
- سخن کم گوی تا درکارگیرند / که در بسیار بد بسیار گیرند A
- خموشی پرده پوش راز باشد / نه مانند سخن غماز باشد A
- تو در گفت و گو ببند و ببین / که چه درها به روی دل باز است A
- سخن تا نگویی تو شاه آن / چو گفتی شود شاه تو آن زمان A

(۲۷) ستایش رازداری و نکوهش افشاگری

- مکن پیش دیوار غیبت بسی / بود کز پشش گوش دارد کسی
- سخنی درنهان نباید گفت / که به هرانجمن نشاید گفت
- درون دلت شهر بندست راز / نگر تا نبیند در شهر باز
- درپس آزادگان به هیچ طریقی / پیش کسان بد مگو که نیک نباشد
- پیش دیوار آنچه داری گویی هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش
- درپس آزادگان به هیچ طریقی / پیش کسان بد مگو که نیک نباشد .
- سخنی درنهان نباید گفت / که به هرانجمن نشاید گفت
- بدان که شکوه آن تندخو خطر دارد / خموش باش که دیوار و در همه گوشند
- چه گفت آن سخن گوی پاسخ نیوش / که دیوار دارد به گفتار گوش
- به خلوت نیزش از دیوار می پوش / که باشد در پس دیوار گوش
- لب مگشا گرچه در او نوش هاست / کز پس دیوار بسی گوش هاست
- ضرب المثل « دیوار موش دارد ، موش هم گوش دارد »

(۲۸) انسان پر حرف نصیحت نمی شنود !

- فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر درخموش
- چوخواهی که گویی نفس برنفس / نخواهی شنیدن مگرگفت کس
- سلیم این پند را از من نگه دار / سخن کم گو ولی بسیار بشنو
- سخن بشنو و بهترین یاد گیر / نگر تا کدام آیدت دل پذیر

۲۹) ابتدا فکر کن سپس حرف بزن ...

- نباید سخن گفت ناساخته / شاید بریدن نینداخته
- سخن پیش فرهنگیان سخته گوی / به هرکس نوازنده و تازه روی
- سخن بشناس و آنگه گو ازیرا / که بی نقطه نگردد خط ز پرگار
- بریدی تو ناکرده گز جامه را / نخواندی تو پایان شهنامه را

موضوعات کلی

۳۰) از کوزه همان برون تراود که در اوست

۳۱) ارزشمند بودن در ذات و تغییر ناپذیری ذات بد

۳۲) غفلت زدگی و گناهکاری جمیع مردم

۳۰) از کوزه همان برون تراود که در اوست

- حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ / قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست
- رنگین سخنان درسرخ خویش نهانند / از نکبت خود نیست به هرحال جدا گل
- به پیش غیرچه پرسی ز حال پنهانم / که راز گوی دل من همین نگاه من است
- می دهد ظاهر هرکس خبر از باطن او / رتبه پیرهن آری ز قبا معلوم است
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- تو بد سگالی و نیکی طمع کنی هیهات / ز خیر، خیر تراوش نماید از شر، شر
- حال متکلم از کلامش پیداست / از کوزه همان برون تراود که در اوست
- درسرخ مخفی شدم مانند بودبرگ گل / هر که خواهد دیدنم گودرسرخ بیندمرا
- سخن پیدا کند کز من و تو مردم کیست / که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم
- تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد
- گرگ زاده عاقبت گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل / توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
- گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخسار خبر می دهد از سر ضمیر
- در پیش ما فتاده است مستی و هوشیاری / در هر که هر چه باشد رفتار می نماید
- مرد نهان زیر دل است و زبان / دیگر یکسر گل پر صورت است
- نیست در دست سبوی من عنان اختیار / راز عشق از دل تراوش گر کند معذور دار
- از هر چه سبو پر کنی از سرو ز پهلوش / زان چیز برون آید و بیرون دهد آغاز
- کاسه چینی که صدا می کند / راز دل خویش ادا می کند
- حال من دور از جمال نپرس / رنگ و رویم ببین و حال مپرس
- دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنرنمای

۳۱) ارزشمند بودن در ذات و تغییر ناپذیری ذات بد

- لعل را گر مهر نبود باک نیست / عشق را دریای غم غمناک نیست
- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
- ذکر تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل / حاجت مشاطه نیست روی دلارام را
- دلی که غیب نمای است و جام جم دارد / ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
- هر که را در اصل بدنهاد افتاد / هیچ نیکی از او مدار امید

۳۲) غفلت زدگی و گناهکاری جمیع مردم

- ای کاش که هر حرام مستی دادی / تا من به جهان ندیدمی هشیاری
- گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هر آنچه هست گیرند
- شه اگر باده کشان را همه بر دار زند / گذر عارف و عامی همه بر دار فتد
- گر پرده زروی کارها بردارند / معلوم شود که در چه کاریم همه
- گفت باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت هشیاری بیار اینجا کسی هشیار نیست

ا	
آبدال	جمع «بَدَل، بَدَل و بَدیل» به معنی نیک مردان، مردان خدا، اولیاء الله
اَبْرَش	اسبی که بر اعضای او نقطه‌ها باشد
ابلیس	شیطان و اهریمن، عفریت
اَبنا	فرزندان، جمع ابن
ابهام	پیچیدگی، پوشیدگی
اُتراق	(اوتراق ترکی) توقف چند روزه در سفر در جایی
اثاث	اسباب و وسایل
اثر	در اصل یعنی ردِّپا (بر اثر وی برفت؛ به دنبال او رفت)
اجابت	پذیرفتن، قبول کردن، برآوردن...
اجرا	راندن، روان‌ساختن، جاری کردن، جیره مقرر کردن برای کسی
امسن	نیکوتر
امسنت	آفرین بر تو
امصا	برشمردن
افتر سعد	ستاره‌ی مشتری که «سعد اکبر» است.
افتلاف	رفت و آمد
افذ	گرفتن
افگر	پاره‌ی آتش، قبس
افوت	برادری
ادبار	پشت کردن، بدبختی، اقبال
ادرار	مقررری، مستمری، وظیفه، حقوق، جیره
ادعیه	جمع دعا، دعاها
اذکار	جمع ذکر، ذکرها، وردها، اوراد
ارباب مودت	محبان، دوستداران صادق
ارتجالاً	بدون اندیشه‌ی قبلی سخن گفتن یا شعر سرودن، بی‌درنگ=بدیهه گویی
اُرسی	نوعی در قدیمی که عمودی باز و بسته می‌شود. مجازاً به اتاقی که چنین درهایی داشته، اُرسی می‌گفتند.

آ	
آب	رونق، رواج، آبرو، عزت، شرف و ...
آب بُردن	کنایه از آبروی کسی را بر باد دادن
آبزن	حوض کوچک، حوضچه‌ای که از چینی یا آهن و مانند آن برای شست و شو سازند.
آبنوس	درختی که چوب سخت و سیاه رنگ دارد.
آبی	آینده، آجل، عجل (حال)
آثار	جمع اثر، نوشته‌ها، تألیف شده‌ها، خبرها، روایت‌های دینی، نشانه‌ها (اثر، در لغت به معنی ردِّپا)
آفته	آهسته، بیرون کشیده، عریان
آجل	آینده
آذار	ماه اوّل بهار، از ماه‌های رومی
آرمان	آرزو، امید، آمل
آرنج	آرنج
آگار	زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل
آزنگ	چین و شکنی که به سبب بیماری، خشم یا پیری بر چهره و ابرو و پیشانی افتد.
آسیب	تماس ← جامه‌ی خود را از آسیب او صیانت واجب ببینند.
آکروبات	کسی که ورزش‌های سنگین کند
آکروباسی	عملیات مشکل ورزشی، بندبازی
آکل	خورنده، (مأکول:خوردنی)
آلاله	شقاییق
آماه	هدف، نشانه
آورد	جنگ
آوردگاه	میدان جنگ، معرکه
آوند	معلق
آویفتن	جنگیدن

اشباه	جمع شبه، همانندها، اکفا
اُشْتَلُم	لاف زدن
اشتقاق	میل قلب است به دیدار محبوب، در کلام مولانا کشش روح کمال طلب و خداجویی که در راه شناخت پرودگار و ادراک حقیقت هستی است.
اصیبت امیراً و امسیت اسیراً	بامداد امیر بودم و شبانگاه اسیر
أصول	علم استنباط احکام فقهی، اصل‌ها، ریشه‌ها، نژادها، بنیادها، گوهرها
اضغاث املاهم	خواب‌های پریشان (ضغث، دسته‌های گیاه)(حلم، خواب)(حلم، صبر و بردباری)
أعظم	جمع أعظم، بزرگان، بزرگتران، مهتران، مهان
اعانه	یاری رساندن
اعراض	روی برگرداندن، بی‌توجهی کردن = إضراب = رخ برتافتن = دامن برچیدن = عنان پیچیدن
اعصار	جمع عصر، دوره‌ها، قرون
أعورانه	(قیداست) مثل آدمِ آعور، یک چشم
افئده	جمع فؤاد، قلب‌ها
افتاد	ملاقات کرد ← با عمروبن عثمان مکی افتاد.
افراط	زیاده‌روی، تفریط، کوتاهی
أفکار	آزرده، زخمی، مجروح، خسته، خلیده
اقبال	روی آوردن، نیک بختی، بخت و طالع، خوشبختی (مقابل ادبار)
اقتباس	برگرفتن
أقویا	افراد قوی، زورمندان، قدرت‌مندان
اکسیر	جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل‌تر سازد، هر چیز مفید و کمیاب، جوهر
الفا	لغو کردن (الفا، تلقین کردن، فهماندن)
الله	(از اصوات است برای تنبیه و تحذیر و شگفتی) بترس از خدا، زنه‌ار، چنین مکن
الماس پیکان	تیری که نوک آن سخت بُرنده و درخشان و جلا داده باشد
امام	پیشوا، ره‌نما

آرش	واحد طول، معادل نیم متر (عرش، تخت، آسمان)
آرغند	خشمگین، قهرآلود (در فرهنگ فارسی، آن را دلیر و شجاع معنی کرده‌اند). = شرزه، ژیان، دژم
از جای شدن	خشمگین شدن، از کوره در رفتن
آزار	لُنگ، شلوار (عذار، وجنه، رخسار)(آذار، ماه اوّل بهار، از ماه‌های رومی)
آزار پای پرمین	شلوار چرمین که لباس جماعتِ اوباش و ولگردها بوده است.
آزدها پیکر	در شکل و هیئت آزدها، دارای نقش آزدها، همچون آزدها هول‌انگیز و ترسناک. آزدها در اصل پارسی به صورت «آژی‌دهاک» بوده است.
اساس	پایه، بنیان
اساطیر	جمع اسطوره، افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانانِ ملل قدیم و ...
استبعاد	دورشمردن، بعید دانستن
استجاره	پناه خواستن (استیجار، اجاره کردن)
استخفاف	خفیف شمردن، خوارشمردن، سبک داشتن
استفلاص	رهایی جستن، رهایی دادن، رهانیدن، خلاص شدن
استرمام	رحم خواستن، طلب رحم کردن
استشاره	مشورت کردن، مشورت خواستن، رأی زدن
استشهاد نامه	گواهی نامه؛ استشهاد، طلب شهود
استعفا	درخواست کناره‌گیری از کار
استماع	شنیدن، گوش دادن
استنشاق	بوییدن، چیزی را بوی کردن و ...
استنکاف	سروا زدن، ابا، خودداری، امتناع کردن
استیجار	اجاره کردن
استیصال	از اصل و ریشه برکندن، درمانده و بیچاره شدن، ناچاری، درماندگی
استیفا	گرفتن تمام مال یا حق خویش از کسی
اسلیمی	مُمالّ اسلامی، از طرح‌های هنری مرکب از پیچ و خم‌های متعدّد
اشاعه	پراکندن، رواج دادن
أشباع	جمع شبح، کالبدها، سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور دیده شود

ایدر	اینجا، اکنون
ایدون	این چنین، این گونه، چنین
ایما	اشاره کردن، اشاره، کنایه، رمز
ایهام	به وهم افکندن
التهاب	زبانه کشیدن، برافروختگی، در کتاب درسی به معنی اضطراب
الماع	اصرار کردن، ابرام ورزیدن، با فشاری کردن
ب	
با	در برابر، در مقایسه با <= > برق با شوقم شراری بیش نیست
باب الطاق	محلّهای است بزرگ در بغداد
باهگاه	محلّ اخذ عوارض
بادا فَرَه	مجازات، کیفر
بادی	آغاز، در اصل اسم فاعل از «بدء» به معنی شروع کننده، آغاز کار (بادی امر: آغاز کار)
بادیه	بیابان، هامون-پیاله
بار	اجازه، رخصت، دستوری، بارگاه، دفعه، مرتبه، جایی که در آنجا مشروب خورند
بار خدا	خدای آفریننده، «بار» مخفف «باری» واژه‌ی عربی است.
بارع	برجسته، نیکو
بارگی	اسب، باره نیز به همین معنی است.
بارو	دیوار قلعه، حصار، باره
باره	اسب، دیوار قلعه، فرس، دفعه
باری	منسوب به بار، سنگین، گران. یک بار، به هر حال، باریک، خداوند
بازارگاه	کوچه‌ای سرپوشیده که از دو سوی، دارای دکان‌ها باشد، در کتاب درسی، مجازاً «مردم و اهل بازار» است.
بازگفت	بیان کرد
باسق	بلند، مرتفع
باشد که	به آن امید که
باشی	رئیس (ترکی)

امامزاده	بزرگ‌زاده، محتشم
امصار	جمع مصر، شهرها=مَدُن=پولیس
امواج مافوق صوت	امواج فوق صوت؛ امواجی که فرکانس آن‌ها بالاتر از ۲۰۰۰۰ هرتس است و شنیده نمی شود.
امهال	مهلت دادن، به تعویق انداختن (اهمال؛ سستی)
امیرالأمرا	امیر امیران، فرمانده کلّ سپاه
اناء	ظرف (عنا:رنج)
انابت	توبه، بازگشت به سوی خدا (نادم؛ پشیمان) (ندیم؛ هم‌نشین)
انبمن گشتن	جمع شدن
اندرا فکندن	داخل شدن
اندیشمند	نگران، مضطرب، نیز به معنی اهل تفکّر و نظر و اندیشه، (اندیشیدن؛ ترسیدن <= > نه هرگز براندیشم از پادشاه)
انطباعات	جمع انطباع، اداره‌ی نگارش (طبع چاپ کردن)
انصاف	خمیدگی
أنفاس	جمع نفّس
أنفُس	جمع نفّس، جان‌ها
اوان	آغاز=بادی
اوراد	جمع ورد، دعاها، ذکرها، وردها(وَرْد: گل سرخ / ناورد: نبرد)
اورند	اورنگ، تخت، مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت
اهتزاز	تکان خوردن، شاد شدن، به حرکت در آمدن
اهل صلاع	صالحان
اهل صورت	متشرّعان، کسانی که در ظاهر شریعت مانده‌اند و به عمق آن دست نیافته‌اند
اهل مکرمت	بزرگواران، جوانمردان
اهمال	فرو گذاشتن، سستی کردن در کاری، سهل انگاری کردن
اهورا	به لغت اوستا وجود مطلق و هستی یخش، اهورامزدا(اهورایی: منسوب به اهورا)
آیار	از ماه‌های رومی که برابر ماه سوّم بهار است. (عیار: محک)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	سر جانور را بریدن، چون مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گویند، به همین جهت، عمل ذبح را نیز «بِسْمِ اللَّهِ» می گویند.
بَشاشَت	تازه رویی، خوش رویی
بعضی	زمانی ← بعضی به خراسان بود و بعضی به سیستان.
بقولات	جمع بقول(آن هم جمع یقل) به معنی سبزه و تره بار و ...
بلاغت	چیره زبانی، زبان آوری، بلیغ شدن، رسایی کلام
بلامعارض	بی رقیب، بی حریف، یگانه تاز (معارض: ستیزه گر)
بلدیّه	شهرداری (عدلیّه: داد گستری) (یرغو: دادگاه) (نظمیّه: شهربانی)
بُغْتُ	آن را فرو بُردم: «صیغه ی بُغْتُ چیزی را خوردن، آن را به حلق فرو بُردن، خلاف حق تصرف کردن و بالا کشیدن
بنات	دختران
بُنّاگوش	(بُن+ا+گوش) پسِ گوش، بیخ گوش
بَنان	انگشت
بَنگ	ماده ای مخدّر که از شاهدانه به دست می آید
بوته	ظرفی از گِل مخصوص که طلا و نقره را در آن بگدازند، بوته ی آزمایش، کنایه از «محک زدن و آزمودن»
بور شدن	شرمنده شدن، خجلت زده شدن
به تقریبی	به مناسبتی
به گمان بودن	تردید داشتن
بها و نعم	ترکیب عربی به معنی «که خوب»، «چه خوب»، صورت مختصر «فبها المراد و نعم المطلوب»
بهجت	شادی
بهره	حق مالک، قسمت صاحب زمین
بَهل	بگذار، رها کن
بی(و)زی	درویش، بی نوا
بیغوله	بیراهه، ویرانه ای در بیابان، متضاد آن شاهراه
بیگاه	دیر، بی موقع

بام	صبحگاه، بامداد، شبگیر، صباح
ببر بیان	زره مخصوص
بَثّ	آشکار کردن
بَثّ الشّکوی	شکایت و گلابه
بُمبومه	میان، وسط، آثنا
بمل	حلال کردن (بهل: رها کن)
بدایت	آغاز، ابتدا
بدسگال	بداندیش، بدخواه، صفت فاعلی مرکب مرخم
بدیع	نو، تازه، دانشی که در آن از صنعت های کلام و زیبایی های الفاظ نظم و نثر بحث می شود.
بر رود	بالا رود
برائت	بیزاری جستن (براعت: برجسته، ممتاز)
برات	سند
بر اثر	به دنبال، پشتِ سر (اثر: ردّیا)
براعت	برجسته، ممتاز
برزن	کوی، محله
برفگون	سفید
برک	نوعی پارچه از پشم شتر
برگ	زاد، توشه، آذوقه
برگردانیدن	تحریف کردن، تغییر دادن
برگستوان	پوششی که جنگاوران قدیم به هنگام جنگ می پوشیدند، پوشش اسب یا فیل در هنگام جنگ
برنشستن	سوار شدن
بِرّ و بِرّ	بِرّ = با دقّت، خیره خیره
بِرّهمن	پیشوای روحانی آیین برهمنی
بِزه	گناه عوزر، ذنب، جنحه، معصیت
بِزهکار	مجرم، گناهکار
بسم الله	شبه جمله است و در سیاق فارسی به معنی «بفرمایید»

پیراستن	زُدودن، صیقل دادن، زینت دادن، مزین کردن، زینت کردن، بریدن شاخه‌های زاید درخت
پیگان	نوکی فلزی تیر (سوفار انتهای تیر)
پیوسته	آغاز کردم، سر کردم (البته در متن کتاب درسی)
	
تا	مواظب باش ← یا بر سر سبزه تا به خواری نتهی
تافته	تازان، صفت مفعولی به معنی فاعلی چون فعل آن لازم است.
تازی	عربی، اسپِ عربی
تاس	کاسه‌ی مسی که با خود به حمام می بردند (طاس، آویزه‌ای از طلا یا نقره)
تای	درخت انگور، مَوْ، رَز
تألم	دردمندی (تعلّم، یاد گرفتن)
تبّتل	انقطاع، از دنیا بریدن، از مردم بریدن
تپش	اضطراب ناشی از گرمی و حرارت
تبق	گرفتگی زبان
تتمّه	به جای مانده، باقی مانده‌ی چیزی، مایه‌ی تمامی و کمال
تملّی	نمودار شدن، هویدا شدن، جلوه‌گری
تمبّر	مثل سنگ سخت شدن، در اصطلاح شکل گرفتن اندیشه‌ای در ذهن کسی به طوری که تغییر آن غیرممکن نماید.
تمذیر	بیم دادن، ترساندن، بر حذر داشتن
تمیّز	سرگشته شدن، سرگردانی، حیرت کردن، حیران بودن
تممیر	سرشتن، مایه زدن
تذره	قرقاول، نام پرنده‌ای است.
تراژدی	نوعی نوشته یا نمایش‌نامه که موضوعی غم‌انگیز دارد.
تراویدن	چکیدن، تراوش کردن آب و شراب و امثال آن.
تُرْد	شکننده (طرد، راندن)
ترسا	نصرانی، مسیحی
ترفیّع	بالا بُردن، رفعت یافتن

	
پاچی می‌شد	دنبال می‌کرد، پی‌گیر بود
پاتابه	(پایتابه) نواری که به ساق پا پیچند
پار	سال گذشته
پاژه	پاشویه
پاسی	مقداری
پالیز	کشتزار
پانتومیم	اصطلاح فرانسوی، نمایش و حالات و احساسات و اندیشه‌ها به کمک عمل و حرکت
پای مردانِ دیو	دستیاران حکومت بیدادگر، توجیه‌کنندگان حکومت بیداد
پای‌مردی	شفاعت، میانجی‌گری، خواهشگری
پَکّیاره	مخلوق اهریمنی، زشتی، پستی، مهیب، زشت
پرت و پلا	بیهوده، بی‌معنی. به این نوع ترکیب‌ها که در آن‌ها لفظ دوم اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرکّب اتباعی» یا اتباع می‌گویند.
پرفاشفر	پر خاشجو، جنگجو
پردو	تخته‌های نازک و باریک که به سقف اتاق می‌کوبند و روی آن کاه‌گل یا گچ می‌کشند. اهالی اورازان به توفال پردو می‌گویند.
پرده	اصطلاح موسیقی است به معنی «آهنگ و نغمه‌های مرتّب»، حجاب
پرسپولیس	کلمه‌ی یونانی به معنی شهرپارس، در کتاب درسی، منظور یکی از کاخ‌های پادشاهان هخامنشی در مرودشت فارس است.
پس‌افکند	میراث، پس‌افکنده، پس‌افت
پشتواره	کوله‌بار
پکال	صورت
پلشتی	زشتی
پیپی‌دگی در چشم	آحوکی، کج بینی، کاز
پیپیدن	پیچم؛ بکوشم ← که چندین پیچم که آسفند یار

سر پییچاند؛ منصرف شود ← مگر سر پییچاند از کارزار

ترک	شاخه‌ی چوب باریک و دراز و قابل انعطاف
ترک	کلاه خود، کلاه آهنی
ترنج	بالنگ، از مرکبات
تریاق	پادزهر، ضد زهر
ترید	تریت، ریزه کردن نان در دوغ و آب گوشت و امثال آن
تزار	پادشاهان روسیه در گذشته
تُسْتَر	معرّب شوستر
تسویه	مساوی کردن (تصفیه پاک کردن)
تشویش	پریشانی
تصفیه	پاک کردن
تصنیف	نوعی شعر که با آهنگ موسیقی خوانده شود، نوشته و تألیف را نیز گویند.
تضرّع	زاری کردن، فروتنی کردن، التماس کردن
تضرب	فتنه انگیزی، سخن چینی، دو به هم زنی =سعایت،نمّامی،غمازی
تعبيه	حیله،نقشه ← در این کار تعبیه‌ای هست. نهادن،نصب کردن
تعذّي	تجاوز (تأذّي: ادا کردن)
تعلّل	بهانه کردن، بهانه آوردن، بهانه جویی
تعلیمی	عصای سبکی که به دست گیرند(=مُنتشا)
تغیّرات	جمع تغیر، خشمگین شدن، دگرگون شدن، برآشتن
تفاهُر	به خود نازیدن، به یکدیگر فخر کردن، مباهات کردن
تَفْتَه	بسیار گرم شده، گداخته، ...
تفتیش	بازرسی، باز جست، واپژوهیدن
تفمّص	جست‌وجو
تفرّج	گشادگی خاطر
تفرّجگاه	نزهتگاه، گردشگاه
تفرّس	در یافت چیزی به علامت و نشان، دریافتن به فراست
تفقد	دلجویی

تقریرکردن	بیان کردن، روشن ساختن، بیان
تقصیر	گناه، کوتاهی کردن، کوتاهی
تک	دو، دویدن ← به تک ایستاد؛ شروع به دویدن کرد. عمق، ژرفا ← می‌بینم اگر ذرّهای اندر تک دریاست. حمله ≠ پاتک تنها ← تک و تنها ماندیم.
تک و پوز	دک و پوز=سر و دهان
تکاپو	تلاش
تگاور	حمله برنده ← دو اسب تگاور فرو برده سر
تلّ	هر چیزی بر روی هم خرمن کرده باشند. تپّه، پشته
تلبیس	نیرنگ، پنهان کردن حقیقت
تلطف	نرمی کردن، مهربانی کردن، لطف کردن
تلعه کردن	پول یا مالی را با مکر و فریب از کسی به دست آوردن
تمتّع	بهره جستن
تموز	ماه اول تابستان، از ماه‌های رومی
تنبوشه	لوله‌ی سفالی یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار گذارند تا آب از آن عبور کند.
تنبّه	بیداری، آگاهی، هوشیاری
تنجیم	ستاره شناسی ، علم نجوم
تندیس	مجسمه
تنزیل	فرو فرستادن، نازل کردن(نازل کردن قرآن کریم)
تنعم	تن آسانی، فرو رفتن در ناز و نعمت
توئون	عامیانه‌ی تاوان دادن، به معنی پرداختن خسارت و زیان
توتیا	اکسید طبیعی و ناخالص روی که محلول آن گندزدایی قوی است؛درقدیم این اکسید را در جوش های بهاره و جوش های تراخمی به صورت گرد روی پلک ها می پاشیدند. این ماده ی شفا بخش در تعبیر شاعرانه، وسیله‌ای است برای روشنایی چشم.توتیارا با سرمه که گرد نرم شده ی سولفور آهن یا نقره است و در قدیم برای سیاه کردن پلک ها ومژه ها به کار می رفته است ، نباید اشتباه کرد .

پیشانی ، جبین	جِبْهه
پیشانی ، جَبْهه	جَبین
علم یا فنّ مناظره و استدلال	جدل
جنگیدن، درافتادن	جر کردن
دیوار اتاق و ایوان	جرز
زنگ کاروان، درای	جَرَس
گروه، زمره، فوج	جَرگه
دفتر، تنها و مجرد	جَریده
قطعیت ، یقین	جَزمیت
خوش اندام	جَسمیم
بزرگ است و بلندمرتبه	جلّ و علا
آشکار، روشن ≠ خفیّ	جَلّیّ
(جمّاز) شتر تیزرو	جَمّازه
جماد بودن و افسردگی	جَمودت
گناه، پزه، وزر، ذنب	جُمُله
یدک، یدک کش (جنیبت کش، میرآخور)	جَنیبت
ظرفی از پشم بافته که چیزها در آن کنند.	جِوال
گردیدن، دور زدن	جِولان
بافنده، نسّاج، عنکبوت	جِولاهه
بلند کردن، اظهار کردن < لا یُحبُّ اللهُ الجَهرَ بالسَّوءِ مِنَ القَولِ الا مَنْ ظَلَمَ >	جَهر
یقه، گریبان	جَیِب
ج	
کفش چرمی	جَارق
چهارپا دار، کسی که حیوانات بارکش را می‌رانند یا با آن باربری می‌کند.	جَاره‌دار
صبح، صبحانه	جَاشت

افزایش مداوم و بی‌رویه‌ی سطح عمومی قیمت‌ها. تورّم غیرعلمی آن است که تورّم مثلاً براساس شایعات یا امور مصنوعی به وجود آید.	تورّم علمی
منسوب به توز، پارچه‌ی نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند.	توزی
عصیان، سرکشی، نافرمانی	توسّنی
تخته‌های نازک و باریک که به سقف اتاق می‌کوبند و روی آن کاه گِل یا گِج می‌کشند. پردو	توفال
امضا کردن نامه و فرمان	توقیع
نام دو محلّ است در خطّه‌ی گیلان	تولم
شب بیداری، شب زنده‌داری	تهجّد
با خشم، به تندی	تیز تیز
غم	تیمار
بیابان، بادیه، هامون	تیه
ث	
سوراخ، رخنه	ثُقبه
ثقه، اعتماد کردن، اعتماد، نیز به معنی معتمد و قابل اعتماد	ثُقت
ج	
ستمکار	جائر
جادوگر(مجاز) < فروشنده‌ی این جادو بوده است.	جادو
جذب کننده، رباینده، کشش	جاذبه
جفا کار، جفا کننده	جافی
تله، دام برای پرندگان	جال
از سوی جان، این کلمه «قید» است. «یای» آن یای قید ساز یا «یای» جانشین تنوین است. این کلمه به جای کلمه‌ی غلط «جاناً» به کار رفته است.	جانی
در قدیم نام منطقه‌ی وسیع از مرکز و غرب ایران که از شرق به خراسان و از غرب به آذربایجان و از شمال به کوه‌های البرز و از جنوب به فارس و خوزستان محدود می‌شد.	جبال
جامه‌ی گشاد و بلند که روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند، ردا، دراعه	جُبّه

چاوهوش	(چاوش)پیش رو لشکر و کاروان. کسی که پیشاپیش کاروان یا زوآر حرکت می کند و می خواند.
چَرَس	نوعی ماده ی مخدّر (چَرسی: کسی که از چَرَس استفاده می کند).
چَرسی	منسوب به چرس
چَغَز	قورباغه
چَفیه	دستمال چهارخانه ی فلسطینیان
چُلَمَن	کسی که زود فریب بخورد، نالایق و بی دست و پا
چَمیدَن	گردش کردن، خرامیدن
چَنبر	محیط دایره، قید، گرفتاری
چوبه	تیر، تیری که از جنس چوب خدنگ باشد، واحد شمارش تیر
چوک	شباویز، مرغ حق، مرغی مانند جغد که خود را از درخت آویزان می کند و فریاد می کند.
چینه	دیوار گلی
ح	
حاجب	پرده دار، نگهبان در؛ حاجبِ نوبتی هر یک از پرده داران که به نوبت در شبانه روز در خدمت ملوک باشند.
حادی	حُدی خوان، سرودخوان؛ حُدی: سرود و آوازی که ساریانان عرب می خوانند تا شتران تندتر روند. (هادی: هدایت کننده)
حازم	هوشیار، دارای حزم، دوراندیش؛ (هاضم: هضم کننده)
حایل	مانع، حجاب (هایل: ترسناک)
میر	مرکب
میری رنگ	کبود رنگ
مَبّه	دانه
مجاب	پرده، در اصطلاح عَرَفَا به مواعی می گویند که میان عاشق و معشوق باشد و هر چیزی که مطلوب را بپوشاند.
مُجَب	شرم، حیا؛ با ضمه ی حرفِ دوم (= حَجَب) جمعِ حجاب و پرده
مد	مجازات شرعی؛ جمع آن حدود است.
مَرَب	جنگ و ستیز، مجازاً آلت حرب، ابزار جنگ مثل شمشیر، خنجر، نیزه و ... ﴿ ز هم رد نمودند هفتاد حَرَب 》 مجازاً آلت حرب

مِرز	دعایی که بر کاغذ نویسند و با خود همراه داشته باشند، بازوبند، تعویذ
مِرمان	ناامیدی (خایب: ناامید)
مَریف	رقیب، همدم (نی حریف هر که از یاری برید)
مِشَم	چاکران و خدمتکاران، چارپایان
مَصین	محکم و استوار
مَضیض	نشیب، پستی (مقابلِ اوج)
مُطام	خرده و ریزه ی گیاه خشک، مال اندک دنیا (مجاز)
مُقه	قوطی، ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند.
ملاوت	شیرینی
مِلِه	زیور، زینت
مماسه	در لغت به معنی دلاوری و شجاعت
مَمیت	مردانگی، غیرت
مِ	زنده، قبیله
میلَت	چاره، علاج (حیله: مکیدت)
ت	
تائف	ترسو (خایب: ناامید)
تازن	خزانۀ دار، نگهبان خزانۀ، در کتاب درسی سوم عمومی به معنی «فرشته» نیز به کار رفته است.
تامل	پست، بی قدر
تائقه	محلّی که درویشان و مرشدان در آن سکونت می کردند و رسوم و آداب تصوّف را اجرا می نمودند.
تائنه ی تَمّار	میخانه
تایب	مأ یوس، ناُامید، بی بهره (خائف: ترسو)
تاییدن	جویدن، به دندان نرم کردن
تَبط	کج روی، کژ رفتن، بی راه رفتن
تَدنگ	درختی بسیار سخت که از چوب آن تیر و نیزه و زین اسب می سازند.
تَدیه	دادار، باری، خدا

عَرَق	فوی
تند تند، سریع و با شتاب	فیر فیر
بیپوده	فیره فیر
نی مغزدار و خوش رنگ که از شاخه‌های آن، عصا و چوب‌دستی و نیزه سازند.	فیزران
مَشک آب	فیک
گروه نوکران و چاکران	فیلکاش
د	
آفریدگار، خالق، باری، خدایو	دادار
خانه، درخت	دار
چاپخانه	دارالطباعة
مهمان‌خانه، مهمان‌سرا، مضیف (ضیف: مهمان)(ضيافت: مهمانی)	دارضیف
نگهبان	داروغه
قورباغه‌ی درختی	داروگ
حفاظت کردن، پاییدن، نواختن، حرمت کردن	داشتن
دفع کننده، نیرویی که نیروی دیگر را دفع کند(مقابلِ جاذبه)	دافعه
خرس	دَبّ
پای‌کوبی و جشن ملی است که در سوریه رواج دارد.	دبکه
تاریکی‌ها، جمع دجیه	دَهِی
سردابه‌ای که مردگان را در آن می‌نهند، گورستان زرتشتیان	دَهمه
خیر دادن	دَرّ
آشوب کردن	در هوشیدن
وارد شدن، این کلمه در فارسی امروز به معنی «فرار کردن» هم به کار می‌رود.	در رفتن
در لباس، در کسوت	در زیّ
در دم، فوراً، بر فور، در وقت	در ساعت
گدایی، بی‌نواپی	در یوزگی

خواری	مذلان
شکافتن	مَرَق
جامه‌ی ضخیم و چند تکه که اهلِ تصوّف پوشند.	مَرَقه
خشک دستی، خسیسی، بخیل بودن، بُخل	مُست
زخمی، مجروح، آزرده	مُسته
آجر نیخته، نیزه (خشت‌زدن، کنایه از نامرغوبی)	مُشت
نیازمندی	مُصاصة
دشمنی، خصومت	مُصمى
آن چه که سر و صورت و پوست را با آن رنگ کنند مثلِ وُسمه، گلگونه، حنا	مُصاب
قدم، گام، جمع آن «خطوات» است.	مُطوه
مهم و بارزش، خطرناک	مُطیر
جمعِ خفیّه، پنهان‌ها، در خفایای خاطر، در جاهای پنهانِ ذهن	مُفایا
سبکی، خواری، ذلت، هوان	مُفت
پنهانی، پنهانی	مُفیه
پای آورنجن، آلت زبنتی که به مج پا بندند	مُلفال
جامه‌ی دوخته‌ای که بزرگی به کسی بخشد	مُلعت
کهنه، کهنه مانند، ژنده، پوشیده شده، مندرس، مستعمل، مالیده	مُلقِ گونه
نام گیاهی است، علفِ جارو	مُلتک
جاودانگی، ابدیت	مُلود
فرورفته، زخم شده	مُلیده
جانشین، نایب	مُلیفه
باده فروش	مُمتار
طاقِ نصرت	مُوازه
زنبیل باف، سبدباف	مُوَاص
آشپز، طبّاح، خورشگر	مُوالیگر
لیفِ خرما که از آن سبد و زنبیل بافند.	مُوص

دُژاغه	جامه‌ی دراز که مرد و زن از رو پوشند، جُبه، بالا پوش، جامه‌ی بلند که زاهدان و شیوخ پوشند.
دراویش	درویشان، امروزه جمع بستن کلمات فارسی در قالب‌های عربی جایز نیست.
درای	زنگ کاروان، جرس
درز	شکاف
درزه	بسته، صُره، همیان، انبان، ادیم، بدره
درزی	خیاط، دوزنده (درزی ازل: خداوند)
درست	سالم و زنده ⇐ ز نیرنگ زالی بدین سان درست
درفش کاویان	اختر کاویان، درفش مَلّی ایران در عهد ساسانی، عَلَمِ فریدون، در سال دوم به عنوان «نماد پیروزی» است.
دروغ	صورتی نادر از کلمه دوزخ
دریغ	مضایقه (بی‌دریغ: بی مضایقه)
دژم	خشمگین، ارغند، ژبان، شرزه
دست بر نهادن	هَمّت در کاری بستن و آستین بالا زدن برای انجام کاری
دستگاه	قدرت، ثروت، شوکت، دولت
دستور	اجازه، راهنما، وزیر
دستوری	رخصت، اجازه، اجازه دادن
دشت	دست لاف، پیش مزد، فروش اول هر کاسب
دغل	ناراستی، فریب‌کاری
دگنگ	چماق، گرز بزرگ
دَلّی	موی تراش، سلمانی، کسی که در حَمّام مردم را کیسه کشد.
دَمدمه	با خشم سخن گفتن و آواز دادن، در سال دوم به معنی «نزدیک، حدود و حوالی» به کار رفته است.
دَمده	از رونق و اعتبار افتاده
دوال	تسمه، ریسمان، کمر بند
دوچین	دوبار چیده شده
دُوری	بشقاب بزرگ و مقعر
دوش	دیشب - کتف، شانه، سفت
	آن سیل که دوش تا کمر بود امشب بگذشت خواهد از دوش

دوگان	دودو، دوتا دوتا
دولاب	نوعی چرخ آب‌کشی
دون	پست، در درس اورازان به معنی گل سفید به کار رفته است.
دونگ	(دبنگ) احمق
ده	بده، یزن، فعل امر از «دادن» به معنی زدن
دَها	زیرکی، هوشمندی (داهی: زیرک)
دهشت	سرگشتگی، حیرت، تعجب، اضطراب، ترس
دی	دیروز، روز گذشته
دیده‌ور	بینا
دیدار	دیدن ⇐ در او شیرین بود اُمید دیدار چهره ⇐ چو بینم دوست را یک روز دیدار
دیر	صومعه، محَلّی که راهبان در آن عبادت کنند.
دیشلمه	چایی که شکر یا قند در آن حل نکرده باشند بلکه قند را در دهن گذارند و چای را به شیرینی آن خورند: قندپهلو
دیلاق	آدم قد دراز
دیوار صوتی	موج ایجاد شده هنگامی که سرعت هواپیما از سرعت صوت بیشتر می‌شود. حدّ واسط سرعت صوت و سرعت بالای صوت را می‌توان دیوار صوتی نامید.
ذ	
ذَرع	گز، معادل ۱/۰۴ متر (زرع: کاشتن)
ذَلالت	خوار شدن، ذلیل گردیدن (ضاللت: گمراهی)
ذَلّت	خوار شدن (زَلّت، لغزش)
ذلیل	خوار

رُقعه	قطعه‌ی کاغذی که روی آن می‌نویسند، نامه‌ی کوتاه
رکود	ایستادن، راکد ماندن
رُمانتیک	داستانی، افسانه‌ای؛ به سبک رومانتیسم
رِمیت	تیر انداختن
رِند	آن که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سالم باشد، بی‌سروپا، در شعرِ حافظ، انسانِ کامل یا ولی خدا را می‌گویند. زیرک، حیل‌گر، لایبالی
رِواق	پیشگاه خانه، سایبان، ایوانی که در طبقه‌ی دوم ساخته شده باشد.
روز	(در متن) به معنی صبح
روستاق	معرّب روستا
روضه	باغ، گلزار، روضه‌ی رضوان؛ باغ بهشت، بهشت
رُیت	دیدن
رویین	هر چیزی که از روی ساخته شده باشد
رویین‌تن	آنکه بدنی نیرومند و زخم‌ناپذیر داشته باشد
ریاضت	تحملِ رنج و تعب برای تهذیب نفس، سختی کشیدن و
[ر]	
زاد	زاده شدن، ولادت - توشه
زاغه	سوراخی است در کوه یا تپه یا بیابان که محل استراحت چارپایان است، آغل
زاویه	کُنج، گوشه، اتاقی در خانه‌ای که به خلوت و ریاضتِ سالکان و فقرا اختصاص دارد، محل اطعام فقرا، شاه نشین
زایل	برطرف شونده، زوال یابنده، ناپدید
زبون	بیچاره، خوار
زجر	آزار، اذیت، شکنجه
زخم	ضربه \Leftarrow ز نیروی اسپان و زخم سران
زخمِ درای	ضربه‌ی پتک، ذرای؛ در اصل به معنی «زنگِ کاروان» است.
زدوده	بی‌عیب، بی‌نقص
زرق	ریا (ازرق: کبود)

را	«را»مفعولی \Leftarrow که به ماسوا فکندی همه سایه‌ی هما را «را» حرف اضافه \Leftarrow که ز کوی او غیاری به من آر توتیا را «را» تخصیص \Leftarrow منتِ خدای را عزّ و جلّ... «را» قسم \Leftarrow دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را «را» فکّ اضافه \Leftarrow آن موش را زبرا نام بود.
راد	جوان مرد، بخشنده، شجاع
رادیواکتیویته	تشعشع و انتشار خود به خود اشعه از چند فلز خاص مثل رادیوم و اورانیوم.
راغ	صحرا، بیابان، تپه، بادیه، هامون
راهب	عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه نشین
راهوار	تندرو، خوش راه، فراخ گام
رای (زن)	مشورت کردن، مشاوره
رای (ن)	مشاور، کسی که در کاری با او مشورت کنند
رایت	عَلَم، بیرق، درفش، لوا، پرچم
رباط	کاروان سرا ...
ربّ النوع	پروردگار نوع در نظر مشرکان مثلاً خدای آتش، خدای درختان
ربیع	بهار (شتا، زمستان) (خریف، پاییز) (صیف، تابستان)
رجم	سنگ زدن، سنگسار کردن
رجم	رانده شده (صفت شیطان)
رمیل	کوچ، کوچیدن، کوچ کردن
رُفاه	نوعی سنگ مرمر با رگه‌های قهوه‌ای و زرد و سبز، مرمر
ردا	جامه‌ای که روی جامه‌ی دیگر پوشند.
رَز	زهر، سمّ مهلک، درخت انگور
رسومات	تشریفات
رطل	سطل
رُعب	ترس، ترسیدن، بیم، فزع کردن
رُعشه	لرزش، لرزه
رُغم	به خاک آلودنِ بینی، خلافِ میل کسی عمل کردن، بر خلافِ میل، کراهت
رفع کردن	شکایت کردن، دادخواهی کردن، دادخواهی و شکایت

سوال چی

سبک تیغ تیز از میان برکشید سر در دیگ کرد؛ سبک برآورد سبک سوی پیران آن کشورش آن که حزم زیادت داشت، سبک روی به کار آورد. و گر فضایل طبعش به کوه برشمرند / سبک ز خاصیتش کوه را بر آید پر آرام ←	
نجیب(اسب) خویش را گفتم سبک تر / الا یا دستگیر مرد فاضل آسان ← مگر با من او چون برادر شود / بد روز بر من سبک تر شود	
سبوه	کوزه، اناء
سپژدن	زیر پا گذاشتن، پایمال کردن
ستردن	پاک کردن
ستوه	درمانده، ملول
ستیزندگی	ستیزندگی، لجاجت
سبایا	جمع سبیه، خلق و خوی و عادت نیک
سبستانی	سیستانی، اهل سیستان، سگری
سماب	ابر (نم: باران) (یم: دریا)
سُفره	تمسخر، ریشخند، مسخره کردن - بیگاری
سدره	درختی در بالای آسمان هفتم که آن را «سِدْرَةُ الْمُنْتَهی» می‌نامند.
سر	رئیس
سرسوئی	سرگذر
سرکردن	آغاز کردن
سرگرانی	خود پرستی، غرور
سره کردن	آماده کردن غذا
سَطَوَت	حشمت، مهابت، غلبه، وقار، حمله کردن، شوکت، صولت
سجایت	سخن چینی، نَمّامی، غمّازی، تضریب
سفاهت	بی‌خردی، کم عقلی، ابلهی
سُفت	دوش، کتف، کت
سُفته	سوراخ کرده، سخن تازه

زعارت	بدخویی، بدخلقی، تند مزاجی
زغن	کلاغ
زلازل	جمع زلزله
زَلّت	لغزش، جمع آن زَلّات، عثرت، خبط
زَنّاز	کمر بندی که زرتشتیان یا مسیحیان بر کمر می‌بستند تا از مسلمانان شناخته شوند.
زنفدان	ذقن، چانه
زندیق	مُلاحِد، بی‌دین، دَهری، ...
زهار	مواظب باش - امان
زوال	نابودی
زه آب	چشمه = ینبوع (ذهاب: رفتن)
زی	لباس و پوشش خاص هر صنف ← در زیّ اهل صلاح بود. زندگی کن ← ای بخارا! شاد باش و دیر زی سو ← میر زی تو شادمان آید همی
ژ	
ژاژ	بوته‌ی گیاهی به غایت بی‌مزه که هر چند شتر آن را بجَود، نرم نشود.
ژاژهاییدن	کنایه از کار بیهوده کردن
ژکیدن	آهسته سخن گفتن در زیر لب از روی خشم و غضب، غرولند کردن
س	
ساه	درختی که چوب آن بسیار مرغوب است.
سامت (بوی)	درگاه خداوندی
ساطع	درخشان
سبابه	انگشت اشاره
سَبْعه	هفت تایی، هفتگانه
سَبْعیّت	درندگی، درنده بودن
سبک	کم‌وزن، متضاد سنگین ← این چنین باید سفر کرد، سبک زاد و کم خطر چو یاقوت باید سخن بی زبان / سبک سنگ، لیکن بهایش گران سریع ←

سوال چی

سپال	بسیار روان، به مفهوم سیل آسا به کار می‌رود.
سیاه چادر	خیمه‌های سیاه رنگ که کولیان و صحرائشینان در دشت و صحرا برای سکونت برپا کنند، سیاه خانه
سیراف	نام جزیره کیش
سیف	شمشیر (صیف: تابستان)
سیمین	منسوب به سیم، نقره‌ای
ش	
شاطر	چابک، چالاک
شاهورتنی	اصطلاح حقّه‌بازی، حقّه‌ی مخصوصی که حقّه‌بازان با آن عملیات محیرالعقول انجام دهند.
شاهد	زیبا روی، محبوب، معشوق ⇐ شاهد آن روضه‌ی فیروزه‌فام ناظر، بیننده، گواه، دلیل ⇐ قاضی به دو شاهد بدهد فتوی شرع در مذهب عشق شاهدهی پس باشد
شبتاب	آنچه در شب بدرخشد، کرم شبتاب
شفیص	بزرگ، ارجمند
شرارت	فتنه‌انگیزی، بدخواهی، بدی کردن
شراع	خیمه، سایه‌بان، بادبان کشتی
شرمه	پاره‌ی گوشتی که از درازا بُریده باشند
شرمه شرمه	پاره پاره
شرزه	خشمگین، قهرآلود، شرزه، ژبان، دژم
شرطه	باد موافق
شرنگ	زهر، سم، هر چیز تلخ ≠ شهد
شما	رودخانه
شعر سفت	شعر دشوار
شعر سفته	شعر سنجیده و خوب
شخصه	پراکنده شدن روشنایی
شقیق	آن چه از میان به دو نیمه شده
شقیقه	قسمت فوقانی خارجی استخوان سر، گیجگاه

سقله	پست، فرومایه
سقط فروش	خرده فروش، بقال، خواربار فروش
سُقلمه	ضربه با گوشه‌ی مُشت یا آرنج که معمولاً برای هشدار دادن زده می‌شود.
سُکر	مستی
سک	رشته، نخ، زمره
سُکُمنّا	پذیرفتیم (در اصطلاح)
سماجت	بی‌شرمی، زشتی، عیب‌ناکی
سماط	سفره، دسته، رده، صف و ...
سُمند	اسب زرد رنگ
سُموه	باد گرم و مهلک
سُموه	سم‌ها
سمین	فربه، چاق (ثمین: گران بها، قیمتی)
سن	صحنه‌ی نمایش سن و سال - آفت
سنان	نیزه
سندروس	صمغی زرد رنگ که روغن کمان از آن می‌گرفتند، در سال دوم فقط «زردی» مورد نظر است.
سنگ سماق	سنگ سخت متمایل به صورتی یا سبزااست و چون مقاومت و سختی زیادی دارد در ستون‌های سنگی ساختمان‌ها و برای سنگ‌آسیاب از آن استفاده می‌کنند.
سو	دید، توان بینایی - نام قلعه‌ای که مسعود سعد سلمان زندانی بود. - طرف
سور	جشن و شادمانی (ثور: گاو نر)
سُور	سوره‌ها (صُور: صورت‌ها)
سورت	تندی، تیزی، شدّت اثر
سوفار	دهانه‌ی تیر، جایی از تیر که چله‌ی کمان را در آن بند کنند.
سُهم	ترس و بیم، رعب، فزع، خوف، دهشت، هول
سُهو	فراموشی، خطا، خبط
سپادت	سروری
سپّاف	شمشیرزن، جلّاد

دشوار، متضاد سهل	مصعب
پرنده‌ای کوچک به اندازه‌ی گنجشک	منصوه
دلیر، صف شکن، کسی که صف لشکر را می‌درزد	مفدر
بر گزیده و خالص از هر چیز	مفوت
ایوان، سکو	مئنه
آواز دادن، صدا کردن	مکلا زدن
گل خشک	مصلال
جمع صلات به معنی رحمت و بخشایش خدا، درودها	مکولات
مسیحیان شرکت کننده در جنگ‌های صلیبی	مصلیبیان
هنرهای ظریف مانند نقاشی، مجسمه‌سازی و ...	مصنایع مستظرفه
درست، راست (ثواب؛ پاداش)	مواب
تصور کردن	مصورت بستن
معلوم شد، روشن شد	مصورت شد
هیبت، شدت، حمله (سطوت)	مصولت
نگهداری، حفظ کردن	میانیت
ض	
اندوه، ملال	مُمرت
گم شدن، گمراه شدن، گمراهی ≠ هُدی: هدایت شده	مُلال
گمراه شدن	مُلالیت
بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن	مُمامد کردن
باطن، درون	مُمیر
نور، درخشندگی	مُیا
جمع ضیعت(ضیعه)، زمین و آب و درخت، زمین‌های زراعتی، دارایی، خواسته‌ها	مُیاع
زمین زراعتی، جمع آن ضیاع	مُیعت
مهمان (دارضیف: مهمانسرا)	مُیِف

خنده‌ی شیرین، خنده‌ی دل‌نواز	شکر فنده
شکار کردن	شکردن
شرمسار، ملول، سرافکنده	شکسته
شگون، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن	شگوم
گام بلند برداشتن	شلنگ انداختن
شلیته، نوعی دامن گشاد و پُرچین و کوتاه که در قدیم زنان روی شلوار می‌پوشیدند.	شلیطه
حساب پس دادن	شمار گرفتن
صورت، چهره، وجنه	شمایل
آن چه به شکل خورشید از فلز سازند و بالای قبه و مانند آن نصب کنند.	شمسه
گستاخ	شوغ هشم
کنیف، چرکین(شوخ؛ چرک)	شوفتن
خرقه، خرقه‌ی درویشان	شولا
زندانی	شهربند
آفتاب(به اعتبار آنکه بُرج آسند، خانه‌ی اوست)	شیر سپهر
گوسفند یک ساله	شیشک
پول انگلیسی معادل $\frac{1}{20}$ لیره‌ی استرلینگ	شیلینگ
ض	
باد خنک و لطیفی که از جانب شمال شرق می‌وزد و نماد پیام‌رسانی است	مبا
صبحگاه، در درس به معنی آن چه باعث سرخوشی و نیروی معنوی فرد می‌شود(مجاز)	مبوع
کودکان	مبیان
مصاحبت، هم‌نشینی	مصمبت
مَسند، سینه و ...	مدر
اندیشه و قصد انجام کاری را کردن	مرافت
افتادن	افتادن

فَلَّام	پر ستم؛ ظلام؛ جمع ظلم
ظُلَام	تاریک شدن شب، تاریکی
ظُلُمَانی	تاریک (ظلمت؛ تاریکی)
ع	
عَارِیه	آن چه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و بعد از رفع نیاز آن را پس دهند.
عَاق	ناخوش دارنده، آزار دهنده پدر و مادر، نافرمان
عَاكِف	کسانی که در مدت معینی در مسجد بمانند و عبادت کنند، معتکف
عَامِل	حاکم، والی
عَبَث	بیهوده، گزاف، مهمل
عَبْر	عبرت‌ها-اشک‌ها ← هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
عَبُوس	گرفته، درهم، ترش‌رو، آخمو
عَتَاب	خشم گرفتن، غضب، ملامت، نکوهش و سرزنش
عَتَبَات	آرامگاه‌ها و مشاهد متبرکه مانند آرامگاه حضرت علی (ع) و حضرت امام حسین و دیگر مزارهای امامان.
عَثَرَات	جمع عَثَر، نَفَرَش‌ها، خطاها (زَلَّت‌ها)
عِدَاوَت	دشمنی و خصومت
عَرَادَه	واحد شمارش توپ جنگی، وسیله‌ای کوچک‌تر از منجنیق برای پرتاب سنگ در جنگ‌های قدیم
عَرَايِض	جمع عَرِضَه، شکایت‌نامه‌ها
عَرَض	شکایت
عَرَض	آبرو
عَرُوه	به بلندی رفتن، بالا آمدن
عُشْر	نوعی مالیات، معادل یک دهم
عَمَارَه	آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند، آب میوه، شیر و عصیر
عَمَبِیَّت	تعَصَب، حمیت، طرفداری، در درس ۹ پیش‌دانشگاهی به معنی «دشمنی» است.
عَمَمَت	پاکدامنی

ط	
طَارِمی	نرده‌ی چوبی یا آهنی که اطراف محوطه یا باغی نصب کنند.
طَاسِک	طاس کوچک، آویز طلا یا نقره‌ی زینتی
طَاعِن	سرزنش‌کننده، طعنه‌زننده
طَالِع	طلوع‌کننده، برآینده، فال، بخت و اقبال
طَامَات	اقوال پراکنده
طَرَّار	دزد، جانی
طَرَد	راندن (تَرَد، شکننده)
طَرَه	موی صف کرده برپیشانی کاشی‌هایی که به شکل گیسوی بافته، پیچ پیچان به پایین کشیده می‌شوند و غالباً در درون گلدان‌های مرمری جای می‌گیرند.
طُفَیل	انگل، آن که ناخوانده به مهمانی رود، به صورت انگل
طَلَسَم	واژه‌ی یونانی به معنی نقش‌ها و دعا‌هایی که به وسیله‌ی آن کار خارق عادت انجام دهند، طلسم کسی را شکستن، مشکل کسی را که دیگران از حل آن عاجزند برطرف کردن.
طَلِیعَه	مقدمه، مقدمه‌ی سپاه
طَوَع	فرمان بردن، اطاعت کردن
طُومَار	نامه، کتاب، دفتر، نوشته‌ی دراز، لوله‌ی کاغذ
طِیْب	بوی خوش، نکه‌ت، نفعه
طَیِّب	پاک
طِیرَه	سبکی، خَفَت
طِیْلَسَان	ردا، جامه‌ی بلند و گشاد که به دوش اندازند، ردای ویژه‌ی قضاوت و خُطَبَا(معرَّب تالشان)
طُی	در ترکی «جشن عروسی»
طِین	گل (تین، انجیر)
ظ	
ظَل	سایه، پناه، جمع آن أَظْلَال، ظلال
ظِلَال	آن چه بر شخصی یا شیئی سایه افکند، جمع ظل، سایه‌ها

عقار	آب و زمین، ضیاع
عصیر	عصاره، شیره (اثیر: کره‌ی آتش) (عسیر: دشوار) (اسیر: دربند)
عقد	گردن‌بند، مخنقه، قلاده
عَلَق	خونِ بسیار سرخ، خون غلیظ
عَلَم	بیرق، لوا، درفش، پرچم (الم: درد)
عَلَم کردن	برپا کردن، معروفیت بخشیدن، مشهور گردانیدن
علی مده	به تنهایی
علیل	بیمار، رنجور
عمید	سرور
عنان	زمام، افسار، دهنه، لیام، لگام (عنان‌گران کردن: توقف کردن)
عنایت	توجه کردن، توجه
عنود	ستیزه کار، دشمن
عواید	جمع عابده، درآمدها، منافع و فواید
عهد	درختی که از سوزاندن چوب آن بوی خوش پراکنده می‌شود
عیار	سنگ محک، ابزار سنجش (ایار: ماه سوم بهار)
عیوق	ستاره‌ای سرخ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا طلوع می‌کند و پیش از آن غروب می‌کند و مظهر دوری و روشنایی و بلندی است.
غ	
غازه	گلگونه، سرخاب
غاشیه	پارچه‌ی رنگارنگ که چون بزرگی از اسب پیاده می‌شد، روی زمین اسب می‌کشیدند.
غالیه	ماده‌ی خوشبو و مرکب از دیگر مواد خوشبو مثل مُشک، عنبر، کافور و... به رنگ سیاه
غایب‌القصوی	کمال مطلوب
غدار	فریب‌کار
غرا	فضیح

غرامت	تاوان، جبران خسارت مالی و جز آن
غرایب	جمع غریبه، نادرها، نوها، عجیب‌ها، شگفت‌ها
غرس کردن	کاشتن، کاشتن نهال
غُرُفه	بالاخانه، اتاق یا قسمت مجزایی از یک تالار
غَرّه	مغرور، گول خورده
غریو	بانگ و فریاد و هیاهو
غزا	جنگ کردن با دشمن خدا، غزو، غزوه، جنگ با کُفار (قضا: سرنوشت) (از قضا: اتفاقاً) (قذی: خس و خاشاک)
غضنفر	شیر، هژبر، اسد، لیث، ضرغام، ضیغم
غَلْبان	جوشش، جوش و خروش
غمت‌ز	سخن‌چین، نَمّام
غو	داد و فریاد و خروش؛ (قو: چوب پنبه مانند)
غوی	گمراه
غیرت	حمیت، ناموس پرستی، حمیت محبّ است بر طلب قطع تعلّق نظرِ محبوب از غیر یا تعلّق غیر از محبوب
ف	
فامش	زشت، آشکار و بی‌پرده، ناپسند (مُنکر: زشت)
فاسق	گناه کار
فاضل	فاضلاب، آب زاید، باقی مانده‌ی آب
فاق	چاک زدن، چاک قلم، شکاف نوکِ قلم
فال	شگون، به زبان یا دل نیک آوردن، پیش‌بینی خوش‌بینانه (مشهورترین نوع فال زدن با دیوان حافظ صورت می‌گرفته است).
فایق	برگزیده، برتر
فتراک	تسمه و ذوالی که از پس و پیش زمین اسب آویزند، ترک بند
فتله	آشوب، غوغا، در کتاب پیش‌دانشگاهی به معنی «اختلاف در آرا و عقاید» آمده است.
فتوت	جوانمردی، مردانگی
فتوح	حاصل شدن چیزی بیش از حد انتظار، گشایشی که در حال و باطن سالک ایجاد شود، مال و نعمتی که به درویش یا پیر بخشند، چون نذر و مانند آن.

فوه	سپاه، گروه، دسته، زمره، جرگه
فَند	(بند) مکر و حيله، پُرْفَند: حيله گر
فَيّاض	بسیار فیض دهنده، جوان مرد، بسیار بخشنده
ق	
قاب	آسمانه و قوسِ بنا از طرفِ داخل که آن را از چوب می سازند.
قاپوچی	واژه ی ترکی است به معنی «دربان، نگهبان در»
قاش	(قاچ) برجستگی جلوِ زین اسب که از چوب یا فلز سازند، کوهه ی زین، قُبّه ی پیش زین
قاصدک	گل قاصد
قبض	در پنجه گرفتن و در بند کردن
قبضه	یک مُشت از هر چیز
قُبّه	عمارت گنبدی شکل، گنبد
قتیل	در برخی موارد در زبان عربی فعلیل به معنای مفعول است از جمله در درس منصور حلاج که قتیل به معنای مقتول و کشته شده می باشد .
قذاره	قمه، نوعی از شمشیر
قذاره بند	کسی که از قذاره استفاده می کند.
قَدَع	کاسه ،بادیه
قُدوم	باز آمدن، وارد شدن، آمدن، قدم نهادن، رسیدن
قزایع	ج قریحه، ذوق
قُرْبَت	نزدیکی، مقَرَب بودن
قسیم	زیبارو
قُصور	نقص و کاستی، عیب و کوتاهی
قَمَته	ماجرأ، مآوقع
قَطیفه	جامه، جامه ی پرز دار
قلاکردن	کلک زدن، شیطنت کردن
قلم سنگ	قلا سنگ، فلاخن، آلتی که با آن سنگ اندازند
قَلیه	نوعی خوراکِ گوشت که در دیگ بریان کنند.

فَتیان	جوان مردان، جمع فتی
فَنّار	سفال
فَرّ	(فرّه=خرّه) فروغی ایزدی است که به دل هر کس بتابد از همگنان برتری یابد و از پرتو همین فروغ است که شخص به پادشاهی می رسد یا در کمالات نفسانی و روحانی کامل می شود.فرّه ی، شکوه، شأن
فَرّاست	در یافتن باطن چیزی به وسیله ی نگرستن به ظاهر آن، ادراک، زیرکی
فَرّاش	فرش گستر ، گسترنده ی فرش
فَرّاحت	آسایش، استراحت، آرامش (فراقت، جدایی)
فَرّام	(فریم) قاب عینک
فَرّتوت	پیر، فرسوده، سال خورده
فَرَض	واجب گردانیدن، تعیین کردن
فَرَقَت	جدایی، دوری
فَرَقْدان	(دو فَرَقْد) دو ستاره ی راهنما در صورتِ فلکی دُبّ اکبر در نزدیکی قطب شمال
فَرما	شدّت
فَرکانس	تعداد ارتعاش در ثانیه
فرمودن	انجام دادن، دستور دادن، گفتن آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود ← انجام می داد
فَرّه ی	شکوه، شأن و شوکت و دارای فَرّ بودن
فَسرده	یخ زده و منجمد
فُشّار	سخن بیهوده ، ژاژ گویی
فصامت	درستی و شیوایی، سخن روان که با استفاده از لغات و ترکیبات خوش آهنگ و رایج و ترکیب بندی درست عبارات و جملات مطابق قواعد زبان صورت می گیرد، روانی کلام، زبان آوری
فقه	علم فروع عملی احکام شرع
فکاهه	مزاح، شوخی
فَلَق	سپیده دم (شفق: سرخی افق پس از غروب آفتاب)
فلامت	کشاورزی

سوال چی

صمغی است که از برخی گونه‌های گون به دست می‌آید.	کتیرا
انبوه، گشن	کتیف
دراصل بزرگواری ها و در اصطلاح صوفیه امور خارق العاده است که به سبب عنایت خداوندی از صوفی کامل و واصل صادر می شود چون اخبار غیبی و اشراف بر ضمائر، کرم، بخشش	کرامت
حد، انتها، کنار	کران
فرشته‌ی مقرب	کروبی
اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد.	کُرد
انباری برای نگه داشتن برنج	کروج
معادل پانصد هزار	کرور
بدخیم، کژنهاد، کز رفتار، بدرفتار	کُرمیم
لباس، پوشش	کسوت
بغل، آغوش ⇐ دست در کش کرد با آتش به هم خوش، خرم ⇐ بدو باشد همیشه خرم و کش	کش
(باشی پسوند ترکی به معنی رئیس است) رئیس پاسبانان و قراولان	کشی
پاسدارخانه	کشیک خانه
خیمه‌ای از پارچه‌ای تُنک و لطیف که مثل خانه می‌دوزند، پشه بند، حجله‌ی عروس	کله
(کمای) گیاهی از تیره‌ی چتریان که با آن نوعی آش درست می‌کنند.	کما
قوس	کمانه
بی‌توجهی، نادیده گرفتن	کم‌زنی
اسب سرخ مایل به سیاه	کُمینت
آغوش، ساحل	کنار
عامیانه‌ی کندوکاو به معنی جست و جو و تفحص	کندوکو
گودال، محل کنده شده، معرب آن «خندق» است.	کنده
نور کم و اندک	کورسو
طبل	کوس
کاخ ≠ کوخ	کوشک

پارچه، مجازاً نوع	قماش
شلاق و تازیانه	قمچ
پرنده‌ای از راسته‌ی کبوتران، یاکریم	قمری
پیراهن، شمد	قمیص
چوب پنبه مانندی که برای آتش گرفتن با چخماق استفاده می‌شد.	قو
در کتاب پیش دانشگاهی به «بازیگر نمایش‌های دوره گردی» اطلاق شده است.	قوال
(قُرُق=غروق) ممنوع، جایی که ورود اشخاص غیر مجاز به آن ممنوع باشد.	قوروق
غلبه، عذاب کردن، چیره شدن خشم، غضب	قهر
جیغ؛ قیه کشیدن؛ جیغ کشیدن به هنگام جشن	قیه
ک	
کار از کار گذاشتن	کار از دست شدن
قنات، کهریز	کاریز
جا کاغذی	کازیه
ماده‌ای معطر و جامد که از گیاهانی مثل ریحان و بابونه و چند نوع درخت دیگر به دست می‌آید.	کافور
همه، عموم، همگان	کافه
نادان، احمق	کانا
سستی، رخوت	کاهلی
جمع کاینه، موجودات جهان	کاینات
عظمت، بزرگی	کبریا
کتف، شانه، سفت	کت
جمع کاتب، نویسندگان، در کتاب ادبیات سال دوم به معنی «مکتب» آمده است (مجاز)	کُتاب
گیاهی است که از ساقه‌های الیاف آن در نساجی استفاده می‌کنند.	کتان
تل بلند، پشته‌ی مرتفع	کُتل
پوشیدگی، اختفا	کُتم

ل	
لاڻه	اظهار نیاز، تضرع، التماس
لاغ	ریشخند و طنز
لاور	رهبر
لباس راسته	لباس دراز بی چین
لٽ	سیلی؛ لٽ زدن: سیلی زدن، خدشه به کسی وارد کردن
لجاء	عناد ورزیدن، پیکار کردن، خیره سری کردن
لجاء	لگام، دهانه، افسار
لڙه	میان دریا، عمیق ترین جای دریا
لطیفه	گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ی باریک
لُغاز	گوشواره، بنایی ستون مانند بر دو جانب در ورودی ساختمان که به شکل زیبایی از بن دیوار تا بالا به عقب کشیده می شود.
لَممه	مدتی اندک به اندازه ی یک چشم به هم زدن، از این کلمه، «تلمیح» یعنی به گوشه ی چشم اشاره کردن و اشاره ی کوتاه به داستان یا حدیث یا ... به عنوان آرایه ی ادبی مطرح شده است.
لمس شدن	بی حس و حرکت شدن
لنگ و لوک	آن که پا و دستش معیوب باشد، مجازاً ضعیف و ناتوان
لوکه	پنبه، پنبه ای که پنبه دانه ی آن جدا شده باشد ولی حلّاجی نشده، تشکی که پنبه باشد.
لهب	شعله ی آتش، زبانه ی آتش
لٽن	نرم
م	
مآب	جای بازگشت
مآثر	آثار باقی مانده از گذشتگان، کارهای نیک به جای مانده از گذشتگان
ماء معین	آب گوارا
ما فیها	آن چه در اوست
مامضر	آن چه حاضر باشد، خوردنی اندک، حاضری

کوشیدن	جنگیدن ⇐ در آستانه ی خانه شان با دشمن نکوشیدند.
کوکب	ستاره
کومه	خانه ای از نی و علف که کشاورزان و باغبانان در آن می نشینند، آلونک، کپر، کلبه
که	اگر ⇐ عشق را خواهی که تا پایان بری. از ⇐ جوی مشک بهتر که یک توده گل.
کَهْز	اسب سرخ مایل به تیره
کهریز	کاریز، مجرای آب زیر زمینی، قنات
کهل	کسی که سنش بین سی تا پنجاه سال باشد.
گ	
گیر	خفتان، نوعی لباس جنگی
گر	یا ⇐ و گر جنگ ایران و کابلستان
گُرازان	جلوه کنان و با ناز راه رفتن
گراور	تصویری که بر روی صفحه های فلزی حکاکی شود و در چاپ به کار رود.
گُرده	پشت گردن
گرزه	نوعی مار افعی دارای سم مهلک
گرفتن	مؤاخذه کردن، بازخواست کردن
گره گوری	کنایه از افراد بدبخت و سیاه بخت، کور و کچل و لاغر و سیاه
گریز	فرار
گز	نوعی درخت که در مناطق گرم می روید، تیر گز
گزیر	چاره
گشن	انبوه
گله به گله	جا به جا
گنج فریدون	نام نوایی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون
گوشواره	لُغاز ساختمان، بنایی ستون مانند بر دو جانب در ورودی ساختمان که به شکل زیبایی از بن دیوار تا بالا به عقب کشیده می شود.
گون	گیاهی است از تیره ی سبزی آسها، درختچه ای حداکثر به ارتفاع یک متر و دارای خارهای بسیار است و غالباً به حالت خودرو و در نواحی کوهستانی و زمین های بایر می روید.

سوال چی

مَجْذُوب	جذب شده، کسی که خداوند او را برای خود برگزیده و پاک گردانیده باشد.
مَجْرَد	غیرمادّی، امری که روحانی محض باشد، آن چه منزّه از مادّه باشد مانند عقل و روح
مَجْلِسِ گُفْتَن	سخن رانی و وعظ در مسجد و خانقاه
مَجْمَر	آتش دان
مِمَاسِن	نیکی ها ، ریش
مِمَاق	پوشیده شده، احاطه شده، حالت ماه در سه شب آخر هر ماه قمری که از زمین دیده نمی شود.
مُماوَرات	جمع محاوره، گفت و گوها
مِمبّ	دوستدار، عاشق عَـ معاند
مِمْتَسِب	مأمور ناظر بر اجرای احکام دین
مِمْتَشِم	دارای حشمت و شکوه
مِمضَر	استشهاد نامه، متنی که ضحاک برای تبرئه ی خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.
مِمظور	درتنگنا افتاده، در رودریاستی مانده
مِمظوظ	بهره ور، حظ بُرده
مِمَمَل	کجاوه که بر شتر بندند ، مهد، هودج
مِمَمَن	جمع محنت، درد و رنج
مِمیطا	اقیانوس، احاطه کننده
مِمفَـذول	خوار، زبون گردیده
مِمفَنقه	گردن بند، قلاده، عقد
مِمذعی	ادّعا کننده، خواهان
مِمذَلّت	پستی، خواری
مِمذموم	نکوهیده، زشت، مذمّت شده (مضموم: پیوست شده، دارای ضمّه)
مِمراّت	آینه
مِمراوده	رفت و آمد داشتن
مِمرئی	قابل دیدن، دیدنی

ماسوا	مخفّف (ما سوی الله) آن چه غیر از خداست، همه ی مخلوقات
مأکول	خوردنی عـ آکل
مال بند	قطعه چوب دراز در جلو درشکه و ارابه که اسبها را به دو طرف آن می بندند.
مألوف	الفت گرفته، انس گرفته، خو کرده
مالیده	در مورد دستار ظاهراً به معنای « مستعمل و نیم دار » است؛ در مورد موی سر ظاهراً یعنی « مرتّب شده » و در عبارت نیک بمالید یعنی « گوشمال داد ».
مایمئوی	آن چه درون چیزی است
مباهات	فخر کردن، نازیدن
مبتذل	بی ارزش
مبّین	نشانگر، بیان کننده
مکّاع	کالا
متبوع	اطاعت شده عـ تابع (مطبوع: چاپ شده ، دلپذیر)
متراکم	بر هم نشیننده، گردآینده، روی هم جمع شده
متصوّفه	صوفیان
متصدّد	محلّ صید، شکارگاه ، نخجیرگاه
متعیّن	ثروتمند، ممتاز، شخصی از طبقه ی اعیان و اشراف
متفرّعات	توابع، وابسته ها
متقارب	همگرا، نزدیک شونده
متقاعد	کنارگیرنده از کاری، مجاب شده
متألّف	درخشنده، ساطع
متممادی	مدّت دارنده، طولانی، دراز، آزارگار
متواتر	پی در پی، پشت سر هم
متوالی	سرپرست، عهده دار
متّهم گردانید	به شک و تردید افتاد عـ خود را در آن متّهم گردانید.
مثال دادن	فرمان دادن
مجاور بودن	اعتکاف و گوشه نشینی اختیار کردن

سوال چی

مَصَابِيع	جمع مصباح، چراغ‌ها
مَصَامِيت	هم نشینی، مجالست
مُصَادَرَه	جریمه کردن، تاوان گرفتن، خون کسی را به مال او فروختن
مَصَاف	جمع مَصَف، محل‌های صف بستن، میدان‌های جنگ، به مصاف رفتن، رفتن به رزمگاه و جنگ
مَصْفَرَت	زبان، ضرر، زبان رسیدن، گزند رسیدن
مَضْغ	آسیا کردن غذا در زیر دندان، جویدن
مَضِيف	جای ضیافت، مهمان‌خانه، دار ضیف
مَضِيق	تنگنا، کار سخت و دشوار
مُطَاع	اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد. فرمانروا ^{مطیع} (متاع: کالا)
مطَاوَعه	(مطاوعت) فرمان‌برداری، اطاعت، پیروی
مُطْلَق	رها شده، آزاد
مُظْلَمَه	(مُخَفِّفِ مَجْلِسِ مَظَالِم) مجلسی که در آن به شکایت‌های مردم درباره‌ی ظلم‌هایی که به آن‌ها شده بود، رسیدگی می‌شد.
مُظَاهَرَت	پشتیبانی، پشتیبانی، دلگرمی
مُعَارَضَه	ستیزه کردن
مُعَامِی	جمع معصیت، گناهان
معاملت	با هم کار کردن، داد و ستد
مَعْتَكِف	عزلت نشین، گوشه نشین
معجر	روسی
مُعْذَل	عادل شمرده شده، گواه
معركه	رزم‌گاه، میدان جنگ
مَعْظَم	بزرگ (در مورد غیر انسان)
مَعْظَم	بزرگوار (در مورد انسان)
مُعَمَّر	سال خورده، پیر
معهود	عهد شده، شناخته شده، معمول
مَعِيت	همراهی

مرتبه داران	مأموران تشریفات
مرصاد	کمینگاه
مرعوب	ترسیده
مرعی	چراگاه
مرْقَع	جامه‌ای که از چند تکه دوخته شده باشد، خرقه و پشمینه‌ی صوفیان
مُرْتَقی	پاک کننده، آن که شاهدان عادل را به پاکی و پارسایی توصیف کند.
مَزِيد	افزونی، زیادی
مَسْ	لمس کردن
مَسَاعی	جمع مسعی، سعی‌ها، کوشش‌ها
مسالمت	آشتی کردن با یکدیگر، خوش رفتاری
مُسْتَمِل	حلال پندارنده، آن که به حلال و حرام نیندیشد.
مستظرفه	هنرهای زیبا، مانند: نقاشی، منبت‌کاری و ...
مستغرق	غرق شده، فرو رفته
مستلزم	لازم دارنده
مستوجب	اولی‌تر
مسع	کشیدن دست‌تر بر سر یا پا (در وضو)
مسرّت	شادی
مُسْكِر	سکر آور، چیزی که نوشیدن آن مستی آورد؛ مثل شراب
مُسْلَسِل	در زنجیر شده، بسته شده، پیوسته، پیایی آمدن
مُسْنَد	تخت، اورند، اورنگ، سریر
مَسِيل	جایی که سیلاب از آن بگذرد، محل عبور سیل، جای سیل گیر
مُسْتَبْك	دارای شبکه، سوراخ سوراخ
مَشْمُون	پُر شده، انباشته، مملو، آکنده
مَشْرَعه	جای نوشیدن آب
مشعر	جایی که حجاج در آن جا قربانی ذبح می‌کنند
مشعوف	شادمان و خوشحال
مَشْنَك	خُل، آبله

مُغ	موبد زردشتی، زردشتی
مَغَا	جای فرو رفته و گود، گودال، مجازاً گور، گو
مُغَلَّظ	استوار، مؤکد؛ اسم مفعول از «تَغْلِیظ» به معنی سَتر و درشت کردن
مغلق	پیچیده، دشوار
مَغُول	بسته شده، به غل و زنجیر بسته شده
مُفَاد	آنچه از یک متن برداشت می‌شود.
مفتول	رشته‌ی دراز و باریک فلزی، سیم
مُفَر	آن چه به آن فخر کنند.
مُفَرَّع	شادی‌بخش، فرح انگیز
مقاتلات	(جمع‌الجمع مَقْتَل و جمع مَقَاتِل) جنگ جای‌ها
مُقام	اقامت
مُقامِر	قمار باز
مقراض	قیچی
مُقرّ	اقرار کننده، تأیید کننده، معترف
مُقرّر	معلوم و آشکار
مُقرّس	نوعی تزیین ساختمان که اتاق‌ها و ایوان‌ها را به شکل برجسته یا پله پله گچ‌بری می‌کنند.
مُقری	قرآن خوان، خواننده، کسی که قرآن را با لحن و صوت قرائت کند، قاری
مقهور	مغلوب، شکست خورده
مُقیم	اقامت کننده، کسی که در جایی مسکن گرفته باشد.
مکارم	جمع مکرمات، بزرگی‌ها
مکاس	چانه زدن
مکاید	جمع مکیدات، مکرها، خُده‌ها، فریب‌ها
مگر	حتماً، به تحقیق < نخواستی شنیدن مگر گفت کس امید است، شاید > مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی
مگیر	مجازات نکن، مؤاخذه نکن < به بادافره این گناه‌م مگیر
مکاهی	جمع ملهی، آلات لهو

مُلَزمین	همراهان، کسانی که در رکاب امیر یا بزرگی حرکت می‌کنند.
مُلَکَت	کشور، مملکت، پادشاهی، سلطنت.
مُلهم	برگرفته، الهام گرفته
مَلَنگ	بی‌خود و بی‌هوش، مَسَت
ممال	تغییر شکلی که در آن «ا» فارسی به «ی» عربی تبدیل شود .
مُمَد	مدد کننده، یاری رسانده
ممفیس	شهری در مصر باستان
مَناعت	بلند نظر بودن، طبع عالی داشتن، بلند نظری
مناهی	جمع منهی، نهی شده‌ها
مَنَتشا	مأخوذ از نام شهر «مَنَتشا» ، عصبانی مخصوص از چوب سَتر و گره‌دار که درویشان و قلندران با خود دارند.
مَنموس	شوم، نامبارک، نامیمون، بداختر
منش	طبیعت، خو، خصلت
مُنقذ	نجات‌دهنده < المُنقذ مِنَ الضَّلَالِ: نجات‌دهنده از گمراهی
مُنکَر	زشت و ناپسند
مَنگ	گیج، سرگشته و حیران
مَوَاجِب	(جمع مَوْجِب) وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب باشد.
موافقت	همراهی
مَوَاهِب	(جمع موهبت) بخشش‌ها، بخشیده‌ها
موبد	روحانی، مشاور در امور سلطنت
موبدان	جمع موبد، روحانیان زرتشتی
موبز	سخن کوتاه و رسا
موجبی شدن	تغییر در فَعَالِیَّت سلول‌های عصبی که بر اثر دریافت صداهای بسیار شدید به وجود می‌آید و منجر به تشنّج، فراموشی و از دست دادن توانایی‌های حسی می‌شود.
مومش	ترسناک، وحشتناک، وحشت‌آور
مَوَدّت	دوست گرفتن، دوستی، محبّت
مَوَازِب	کج

شکار	نَفْصِر
اصطلاحاً تابوت ماندی که آن را با انواع شال‌ها و آینه‌ها می‌آرایند و مردم آن را در ایام محرم به عنوان نماد «تابوت امام حسین (ع)» به حرکت در می‌آورند و چون آن را می‌آرایند به نخل موسوم گشته است؛ چنان که نخل و نخل بندی به معنای آرایش و آرایشگری است.	نَخل
تکبر، غرور، خودخواهی	نَفَوَت
پشیمانی	نَدامت
جمع نذر	نُذُور
ضعیف، لاغر، نحیف، ناتوان	نِزار
با صفا، خوش آب و هوا	نِزِه
خوشی، خرمی	نِزَهت
تفرجگاه	نُزَهتگه
شیوه، نمط	نِسَق
خوش بو	نِسیم
تراوش	نِشأت
حالت خوشی و مستی، سر خوشی	نِشأت
نیشتن، آلت فلزی نوک تیز	نِشَتَر
سفره و فرش چرمی، زیر انداز چرمی برای محکومان	نِطع
نگریستن، مورد توجه بودن چیزی یا کسی را به جهت دفع زخم چشم، توجه و عنایت عارف کامل و واصل که کسی را از بلا دور نگه دارد.	نِظر
نیروی انتظامی	نِظْمیه
صفت، خصلت، وصف (بیشتر درباره‌ی رسول خدا است)	نِصَت
خوش و نیک (نقض، شکستن)	نِغز
بوی خوش، جمع آن نفحات است، نکهت	نِغمه
انفاق و بخشش، آن چه صرف هزینه‌ی زن و فرزند شود.	نِفقَه
فریاد و زاری به آواز بلند	نِغیر
سرتیرهایی که از سرپوشیده‌ی دیوان‌ها بیرون می‌گذارند و تراشی به آن می‌دهند.	نِکاس
تعظیم و نیایش کردن	نِماز بُردن

وزن ساز، شعر پرداز	مُؤَزَن
کفش (موزه ی میکائیلی: نوعی کفش)	مُوزِه
باوقار، بزرگوار، با متانت	مُؤَقَّر
بخشش	مُوهِبَت
شکوه	مُهابَت
دور افتاده، متروک	مُهمُور
گهواره، کجاوه، هودج	مُهد
کلام بی‌معنی و بیهوده، پوچ	مُهمَل
هیجان‌آور، برانگیزنده	مُهِیج
بزرگ‌ترین، بزرگ	مِهیَن
جمع میمنت، خجستگی	مِیامن
جای وعده، وعده‌گاه، زمان وعده و پیمان	مِیصاد
آبگینه، شیشه	مِینا
بهشت	مِینو
ن	
مطلق مرکبات و میوه‌های آن‌ها، نارنج	نارَنگ
سخن‌شناس	نِاقد
شتر ماده	نِاقه
قایقی کوچک که از چوب میان تهی سازند.	نِاو
نبرد، جنگ، مبارزه	نِاوَرَد
نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و پرتاب کنند و دورتر رود.	نِاوِک
لوله	نِایِذه
گیاه	نِبات
آگاه	نِبیّه
آهسته حرف زدن	نِجوا
زنبور عسل	نَخل

سوال چی

نَمَط	روش، طریقه، شیوه
نمل	مورچه
نواختن	گرامی داشتن، احترام نهادن
نوش	شهد و شیرینی، گوارا باد
نَهفت	پناهگاه
نیسان	از ماه‌های رومی است که بخشی از آن در فروردین و بخشی در اردیبهشت واقع می‌شود.
نیلوفر	نیلوفر، گیاهی است پیچیده با گل‌هایی شیپور مانند.
نیدافته	اندازه نکرده
۵	
هَتَاکِی	آبرو ریزی، پرده دری
هَرَا	آواز مهیب، صدا و غوغا
هَرِیوه	منسوب به هرات، اهل هرات، هراتی، صفت نسبی
هَزَار	بلبل، عندلیب، هزارستان
هزاهز	فته‌ای که مردم را به جنبش آورد.
هفت فط‌بودن	نهایت نیرنگ بازی
هفت صندوقی	گروه نمایشی که ابزار نمایش خود را در جعبه و صندوق می‌نهادند و کامل‌ترین آن‌ها، هفت صندوق داشتند و نمایش‌های دوره‌گردی برپا می‌کردند و بازیگران آن را «قوال» یا «قوالک» می‌نامیدند.
هَلَه	آگاه باش، هشدار، از اصوات تنبیه و آگاهی است.
هَلِیم	غذایی از گندم پوست کنده و گوشت، اصل آن هلام بوده و مُمال شده است و نوشتن آن به صورت «حلیم» متداول است.
هَما	پرنده‌ای از راسته‌ی شکاریان دارای چَته‌ی درشت، نمادِ سعادت و به معنی فرخنده است.
هَماورد	هم نبرد، حریفِ مبارزه، رقیب، هر یک از دو کس که با یکدیگر جنگ کند.
هَمّت	در اصطلاح صوفیه توجه طالب است با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال برای خود یادگیری
هَمیان	کیسه‌ی پول، صُره، درزه
هَنجار	قاعده، روش

هوان	خواری و ذلت
هَوَل	ترس، ترسناک
هیاکل	جمع هیکل، اندام‌ها، صورت‌هایی که به شکل ستارگان می‌ساختند.
هیبت	شکوه، عظمت، بزرگی
هیمه	هیزم
هَیون	اسب و شتر بزرگ
۹	
ه	«واو» حالیه: درحالی‌که ⇐ تو مو بینی و مجنون بیچش مو «واو» معیّت: با، همراه ⇐ من و طالع منحوسم «واو» مِیابنت، استبعاد: بعید است ⇐ ابر و نباریدن چه رنگ است/ تیغ و نبریدن چه ننگ است «واو» قسم: قسم به ⇐ والضحی (قسم به ظهر) «واو» عطف: و ⇐ گرم و سرد روزگار دیده.
واصف	وصف کننده، ستایشگر، ستاینده
واضع	سازنده، وضع کننده
وهاجت	صاحب جاه و مقام شدن، زیبایی، سرشناس شدن....
وَهْد	واردی است که از حق تعالی بر دل تغییر دهد و حالاتی مانند حُزن یا شادی همراه آورد.
وَمَنات	جمع وَجَنه، رُخسار، عذار
وَدود	بسیار مهربان، بسیار دوست دارنده، صفتی از صفاتِ خدای تعالی
وَزَا	عقب، پس، پشت، قفا
وُزَنایان	صورت قدیم بُرنایان، جوانان
وزر	گناه
وَسوسه	اندیشه‌ی بد
وسیم	دارای نشان پیامبری
وُعَاظ	جمع واعظ، پنددهنده، موعظه کننده، اندرزگوی
وَقَت	واردی است از خداوند بر دلِ سالک که او را از گذشته و آینده، غافل می‌گرداند.
وَقِیعت	سرزنش، بدگویی، نکوهش
وَلِیمه	طعامی که در عروسی و مهمانی دهند.
۱	
یال	گردن، موی گردن اسب و استر
یَزَعُو	(یارغو) در مغولی به معنی عدلیّه و مراغه‌ی مدّعی و مدّعی علیه و قانون است؛ یارغوچی: قاضی، حاکم قانون
یغما	غارت
یکایی	ناگهان
یَنبوع	چشمه، زه آب
یوزبان	مأمور نگهداری و حفظ و تربیت یوزهای شکاری

واژه‌های هم‌آوا		ثواب: پاداش آخرت	صواب: درست و مصلحت
بعضی واژه‌ها از نظر نوشتن و تلفظ، شبیه هم‌اند اما معنای هر کدام متفاوت است. در این بخش به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم تا در گزینش املایی آن‌ها، دقت شود:		هذره: ریشه‌ی دوم عدد را گرفتن	جزره: پس رفت آب دریا
		مادی: سرود خوان	هادی: هدایت کننده
		مایله: واسطه، مانع	هایله: ترسناک
		مَذَرَه: دوری کردن و پرهیز کردن	مَضَرَه: ضد سفر
		مَرَم: دوراندیشی و هوشیاری	هضم: گوارش غذا
		مور: زن و مرد بهشتی	هور: خورشید
		موزه: ناحیه و ...	موضه: حوض
		میات: زندگی	میام: محوطه‌ی خانه
		رسا: رسنده و شیوا	رثا: عزاداری و مرثیه
		جمرت: راندن	ضمرت: تنگدل شدن
		زرع: کاشتن	ذرع: مقیاس طول، معادل گز
		زمین: کره‌ی زمین، سرزمین	ضمین: پذیرفتار، ضامن
		زهر: ماده‌ی مُهلک، شکوفه	ظهر: پشت
		ستور: چهارپا	سطور: سطرهای یک نوشته
		سفره: ضد حَضَر	مفَره: نام یکی از ماه‌های قمری
		سمین: چاق	ثمین: گران بها، قیمتی
		سور: شادی	ثور: گاو
		سورت: سوره‌ی قرآن	صورت: چهره و رُخسار
		سیرت: سرشت، باطن	صورت: ظاهر
		سیف: شمشیر	صیف: تابستان
		شَبَه: همانندی، نام سنگ قیمتی	شَبَع: سایه، کالبد، سیاهی
		صَغَر: کودکی	سَقَر: جهنم (ثَغَر، مَرز)
		صفیر: فریاد	سفیر: فرستاده شده
		ضیاع: جمع ضیعت به معنی زمین‌های زراعتی	ضیاء: روشنی
		طوفان: باد و باران	توفان: غُران و توفنده
اثاث: اسباب و وسایل منزل	اساس: پایه، بنیاد	عاجله: شتاب کننده، حال	عاش: تخت، آسمان
آجل: آینده	عَرَض: یکی از بُعدها (طول، عرض ...)	عذار: چهره و صورت	اثر: کره‌ی آتش، عصیر: آب‌میوه و ...
اَرش: واحد طول	عَلَم: پرچم، خاص، مشهور	القاه: آموختن	الغاه: لغو کردن
أرض: زمین	علیم: دانا و آگاه	آلم: درد و رنج	عنا: درد و رنج
ازار: شلوار	امارت: فرمان‌روایی و حکومت	اَلیم: دردناک	انتساب: نسبت دادن
اسیر: گرفتار	اَمَل: آرزو	امارت: ساختمان و آبادانی (امارت: نشانه)	ایار: از ماه‌های رومی
القاه: آموختن	انساب: نسبت دادن	عمل: کار و شغل	براعت: برتری، کمال فضل و ادب
آلم: درد و رنج	ایار: از ماه‌های رومی	عنا: درد و رنج	تعدی: تجاوز
اَلیم: دردناک	برائت: بیزاری	انتساب: نسبت دادن	تاس: کاسه‌ی مسی
امارت: فرمان‌روایی و حکومت	تأدی: ادا کردن، پرداختن	عیار: معیار سنجش، محک	تألم: اندوهگین شدن، دردمندی
اَمَل: آرزو	تاس: کاسه‌ی مسی	براعت: برتری، کمال فضل و ادب	تأویل: به اوّل برگرداندن، تفسیر کردن
اناء: ظرف	تألم: اندوهگین شدن، دردمندی	تعدی: تجاوز	تهدید: ترساندن
انتساب: نسبت دادن	تأویل: به اوّل برگرداندن، تفسیر کردن	طاس: آویزه‌ای از طلا یا نقره	تین: انجیر
ایار: از ماه‌های رومی	تهدید: ترساندن	تعلم: آموختن	گَمَر: میوه و بهره
برائت: بیزاری	تین: انجیر	تصویل: اعتماد کردن	ثنا: سپاس و ستایش و نیایش
تأدی: ادا کردن، پرداختن	گَمَر: میوه و بهره	تمدید: حدّ و مرز را مشخص کردن	
تاس: کاسه‌ی مسی	ثنا: سپاس و ستایش و نیایش	طین: خاک و گل	
تألم: اندوهگین شدن، دردمندی		سَمَر: افسانه	
تأویل: به اوّل برگرداندن، تفسیر کردن		سَنا: روشنایی	

سوال چی

غالب: مسلّط و چیره	قالب: شکل و کالبد
غربت: دوری	قربت: نزدیکی
غریب: عجیب و شگفت	قریب: نزدیک
غزا: جنگ	غذا: خوردنی
فاسد: تباه	فامد: رگ‌زن، آن‌که حجامت کند.
قدر: ارزش	غدر: خیانت و حيله و فریب
کمل: سرمه	کهل: پیری
مئولت: هزینه، خرجی	معولت: یاری کردن
متأثر: اندوهگین، اثر پذیرنده	متعثر: دشوار، مشکل
متبوع: پیروی شده	مطبوع: خوشایند
مذموم: نکوهیده و ناپسند	مضموم: حرفی که دارای حرکتِ ضمّه است.
مستور: پوشیده	مسطور: نوشته شده
منثور: نوشته‌ی به نثر، پراکنده	منصور: یاری شده
نثر: مقابل شعر، پراکندن	نصر: یاری (نَصر: کرکس)
نظیر: مثل و شبیه	نذیر: ترساننده از عذاب دوزخ
نغز: خوب، زیبا، خوش	نقص: شکستن
نواهی: نهی شده‌ها	نوامی: ناحیه‌ها، منطقه‌ها
بعضی واژه‌ها نیز با اندکی تفاوت در املا یا حرکات و مصوّت‌ها، معانی مختلف و متفاوت دارند.	
امصار: پافشاری	أسرار: رازها
انباء: خبر دادن و جاسوسی	أنباء: روش‌ها، نحوه‌ها
بارع: برجسته	باری: خالق و آفریننده
کَبَج: پیروی و پیروان	طبع: سرشت، چاپ کردن
مَجَر: سنگ	هَجَر: جدایی
مَرَج: تنگی و گناه و خطا	هَرَج: بی‌نظمی (هَرَج و مَرَج)
مَلا: جایز و روا	هلال: ماه شبِ اوّل
فار: تیغی گیاهان	فوار: بی‌ارزش، آسان

فواستن: طلب کردن	فاستن: بلند شدن
ذلت: خواری	زُلت: لغزش و خطا
مُلاع: مصلحت	سلاع: ابزار جنگ
عقد: گردن‌بند، قلاده، مخنقه	عقد: پیمان زناشویی بستن
فراق: دوری، جدایی	فراع: آسایش
فُشار: فعل امر از مصدر فُشردن	فُشار: بیهوده‌گویی
فطرت: آفرینش، سرشت	فَکرت: سستی، فاصله‌ی میانِ دو چیز
قرض: وام	غَرَض: مقصود، دشمنی
قوی: نیرومند	غوی: گمراه
مُبدع: نوآور، آفریننده	مَبْدَأ: آغاز، محلّ شروع
مُکاع: کالا و جنس	مُکاع: پیروی شده، فرمان‌روا
مُقام: مرتبه و ارزش	مُقام: جایگاه، اقامت‌گاه
نُصب: گماشتن	نُصب: اصل و نژاد
نِکاس: سرتیرهایی که از سرپوشیده‌ی دیوان‌ها بیرون می‌گذارند و تراشی به آن می‌دهند	مکاس: چانه زدن

واژه‌های متضاد

بیغول: شاهراه	شرنگ: شهید	اقبال: ادبار	مفدوم: خادم
مطاع: مطیع	مهین: کهن	بام: شام	فلق: شفق
مرکت: وقار	ابداع: اقتباس	جلی: خفی	کاخ: کوخ
بدایت: نهایت	مُقر: منکر	صلاح: فساد	مناعت: دنائت
ستیهنگی: سلم	افراط: تفریط	مقهور: منصور	مغلوب: غالب
مُحمر: شاب، ورنا	مضر: سفر	دجی: ضحی	سُکر: صحو
ممبّان: معاندان	سواد: بیاض	راکب: مرکوب	دده: دام
اصبمت: امسیت	ملا: خلأ	اطئاب: ابجاز	اوج: حضیض
اهورایی: اهریمنی	بذل: بخل	صمبت: خلوت	سفیه: حازم

واژه‌های مترادف	
مضیض: نشیب	معركه: آوردگاه
قاش: قبه	فُشاره: ژاژ
لاوره: رهبر، جلودار	متمصّد: نخچیر
بزم: ضیافت، سور	اعتكاف: مجاور
ترگ: کلاه‌خود، مغفر	لُبّه: تگ، ژرفا
ژاژ: خیره خیره	لَقّه: هروله
دادپیشگی: عدالت	فوالگیر: خورشگر
جبهه: جبین	(عب): فزع، بیم، دهشت، سهم
عندلیب: هزار	نطح: سماء
تعویذ: حرز	سائلی: دریوزگی، خوشه‌چینی، تكدّی
نزهتگه: تفرّجگاه	امتناع: ابا، استنکاف، سروازدن
اشباه: اکفا، اقران	ادراز: مستمرّی، وظیفه، مرسوم، مقرّری
چاهوش: جلودار	(اغ): تیه، بیابان، بادیه، هامون
وقیصه: عتاب، ملامت	اعاظم: اکابر
مکاید: خدعه‌ها	فتی: راد
منتشا: تعلیمی	(زه‌آب): ینبوع
مرمان: خایب	مفئقه: عقد، قلاده
خلق‌گونه: مندرس، نیم‌دار، مستعمل، مالیده	سطوت: صولت
نسق: نمط، سیاق	هزاهز: غو، غریو
جرس: درای	کوس: طبل
ممضر: استشهادنامه	آبزن: حوضچه
برگ: زمره، فوج	اورنگ: سریر، اورند، تخت، مسند
افگار: خلیده، خسته، آزرده	پاشت: بام، شبگیر، پگاه، صبح، سپیده‌دم
فسق: جنبه، بزه، وزر، ذنب	ساطع: شعشه، تالگو، ضیا
تبطل: انقطاع	(اغند): دژم، شرزه، ژیان

کاژ: احولی	مممل: هودج، کجاوه، مهد		
هور: خور، مهر	اوراد: اذکار، ادعیه		
جنت: مینو	ورا: قفا		
فاییدن: مضغ	ضمیر: سیرت		
واژه‌های جمع و مفرد			
مکارم: مکرمت	ملاهی: ملهی	مکاید: مکیدت	مناهی: منهی
مظالم: مظلّمه	قرايع: قریحه	اعصار: عصر	امیا: حیّ
ممن: محنت	ممنّ: منتّ	اقویا: قوی	اغویا: غوی
عواید: عایده	مصایبع: مصباح	دجی: دجیه	سجایا: سجیه
مواهب: موهبت	اضغاث: ضغث	املام: حلم	انفس: نفّس
انفاس: نفّس	مواجب: موجب	بقولات: بقول	بقول: بقَل
خفایا: خفیه	وجنات: وجنه	وعاظ: واعظ	هیاکل: هیکل
مکاتب: مکتب	آثار: اثر	شُهود: شاهد	فنون: فن
امتنع: متاع	السنه: لسان	ابنیه: بنا	اطعمه: طعام
مکم: حکمت	ملل: ملت	نعم: نعمت	کتب: کتاب
مدن: مدینه	رسل: رسول	طرق: طریق	صور: صورت
شعب: شعبه	نسخ: نسخه	دراهم: درهم	عناصر: عنصر
سلاسل: سلسله	جزایر: جزیره	علایم: علامت	مضایق: مضیقه
فضایل: فضیلت	کواکب: کوکب	قوافل: قافله	مکاتیب: مکتوب
منابر: منبر	سلاطین: سلطان	قنادیل: قندیل	بساتین: بستان
دساتیر: دستور	مضامین:مضمون	نحبا: نجیب	اقربا: قریب
اولیا: ولی	جهّال: جاهل	(رجال: رجل	نکات: نکته
قلاع: قلعه	بلاد: بلد	فصائل: خصلت	ضیاع: ضیعت

پرندهگان و حیوانات	
قمری	پرنده‌ای از راسته‌ی کبوتران. یا کریم
هُما	پرنده‌ای از راسته‌ی شکاریان دارای جَته‌ی درشت، نمادِ سعادت و به معنی فرخنده است.
پهک	شباویز، مرغ حق، مرغی مانند جغد که خود را از درخت آویزان می‌کند و فریاد می‌کند.
بها	مرغابی
مصوهه	پرنده‌ای کوچک به اندازه‌ی گنجشک
تذرو	قرقاوِل، نام پرنده‌ای است
غن	کلاغ
عندلیب	بلبل(هزار)
سیمرغ (عنقا)	پرنده‌ای افسانه‌ای که بر البرز کوه جا و مکان دارد. وی پرورنده‌ی زال جهان پهلوان و پدر رستم است. سیمرغ همواره حامی خاندان زال بود. این پرنده‌ی افسانه‌ای جز در اسطوره‌های حماسی، در عرفان و ادب و هنر نیز به گونه‌های مختلف وارد شده است.
پغز	قورباغه
داروگ	قورباغه‌ی درختی
معرب	
تالشان (فارسی)	طبلسان (عربی)
کنده (فارسی)	خندق (عربی)
آزیده‌اک (فارسی)	ضحاک (عربی)
شوشتر (فارسی)	نُستر(عربی)
روستا (فارسی)	روستاق (عربی)
ماه‌های رومی	
آذار	ماه اول بهار
نیسان	بخشی از آن در فروردین و بخشی در اردیبهشت
ایار	برابر ماه سوم بهار، خرداد
تموز	تیر

پوشش‌ها	
کسوت	لباس، پوشش، کسا
زئ	لباس و پوششِ خاصّ هر صنف
قبا	لباس مردم عادی
خرقه	جامه‌ی ضخیم و چند تکه که اهلِ تصوّف پوشند.
جَبّه	جامه‌ی گشاد و بلند که روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند، ردا، درّاعه
درّاعه	جامه‌ی دراز که مرد و زن از رو پوشند، جَبّه، بالا پوش، جامه‌ی بلند که زاهدان و شیوخ پوشند.
مرقّع	جامه‌ای که از چند تکه دوخته شده باشد، خرقه و پشمینه‌ی صوفیان
شولا	خرقه، خرقه‌ی درویشان
عبا	بالا پوش
ردا	جامه‌ای که روی جامه‌ی دیگر پوشند.
شلیطه	شلیته، نوعی دامنِ گشاد و پُر چین و کوتاه که در قدیم زنان روی شلوار می‌پوشیدند.
طبلسان	ردا، جامه‌ی بلند و گشاد که به دوش اندازند، ردای ویژه‌ی قضاوت و خُطّبا(معرب تالشان)
فلعت	جامه‌ی دوخته‌ای که بزرگی به کسی بخشد.
موزه‌ی میکائیلی	نوعی کفش
پارق	کفش چرمی
برگ	نیم‌تنه‌ی بافته‌شده از پشم
قمیص	پیراهن، شمد
دستار	عمّامه
ازار	لنگ، شلوار
معبر	روسی
چارقد	روسی
پاتابه	(پایتابه) نواری که به ساق پا پیچند

اسب‌ها		یرغو	
اسب سیاه	سپه	عدلیه	
عربی، اسب عربی	تازی	بلند کردن صدا	مهر
اسب سرخ مایل به سیاه	کمیت	چشمه	یلبوع
اسبی که بر اعضای او نقطه‌ها باشد، اسب	ابرش	پدرها	
اسب زرد رنگ	سمند	پدر نمایش‌نامه نویسی انگلستان	شکسپیر
اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد	گزند	پدر داستان کوتاه	جمال‌زاده
اسب سرخ مایل به تیره	کهر	پدر شعر فارسی	رودکی
شتر ماده	ناقه	پدر شعر نو	نیمایوشیج
(جمّاز) شتر تیز رو	جمّاز	مکاتب	
نمازها		کلاسیک	شکسپیر
عصر	پسین-دیگر	(مانتیک)	ویکتور هوگو
ظهر	پیشین	ناتورالیسم	امیل زولا
خفتن	عشا	ابزارهای جنگی	
صبح	دوگانه	مهمیز	شلاق، تازیانه
نجوم		قمچی	شلاق، تازیانه (قمچیل: در کتاب زبان فارسی به طنز «شمشیر» است.)
ستاره‌ای سرخ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا طلوع می‌کند و پیش از آن غروب می‌کند و مظهر دوری و روشنائی و بلندی است.	عذوق	نیم	غلاف
ستاره‌ی مشتری که «سعد اکبر» است.	افتر سعد	ناوک	نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و پرتاب کنند و دورتر رود.
فلک‌الافلاک، یا فلک نهم	طاق نهم	کوس	طبل
لغات مهم		دوال	تسمه، ریسمان
مستی	سکر	فتراک	تسمه و دوالی که از پس و پیش زین اسب آویزند، ترک بند
تاریکی	دهیه	برگستوان	پوششی که جنگاوران قدیم به هنگام جنگ می‌پوشیدند، پوشش اسب یا فیل در هنگام جنگ
اشک	عبر	هفتان	کبر، لباس جنگی
نیازمندی	خاصة	هشت	نوعی نیزه‌ی کوچک، زوبین
زلّت و لغزش	عثرت	پیکان	نوک فلزی تیر

سوفار	دهانه‌ی تیر، جایی از تیر که چله‌ی کمان را در آن بند کنند، انتهای تیر
سنان	سرنیزه، نیزه
چوبه	تیر، تبری که از جنس چوب خدنگ باشد، واحد شمارش تیر
ترگ	کلاهفود
قدّاره	قمه، نوعی از شمشیر
سیف	شمشیر
جهش	زره‌ی جنگی
قلما سنگ	فلاخن، فلاسنگ، منجنیق
اصطلاحات عرفانی	
نظر	نگریستن، مورد توجه بودن چیزی یا کسی را به جهت دفع زخم چشم، توجه و عنایت عارف کامل و واصل که کسی را از بلا دور نگه دارد.
مجاب	پرده، در اصطلاح عرفا به موانعی می‌گویند که میان عاشق و معشوق باشد و هر چیزی که مطلوب را بپوشاند.
اشتیاق	میل قلب است به دیدار محبوب، در کلام مولانا کنشش روح کمال‌طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است.
همت	در اصطلاح صوفیه توجه طالب است با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال برای خود یا دیگری
مکاشفت	کشف کردن و آشکارساختن و در اصطلاح عرفانی پی‌بردن به حقایق است.
وحد	واردی است که از حق تعالی بر دل تغییر دهد و حالاتی مانند حزن یا شادی همراه آورد.
وقت	واردی است از خداوند بر دل سالک که او را از گذشته و آینده غافل می‌گرداند.
کرامت	در اصل بزرگواری ها و در اصطلاح صوفیه امور خارق العاده است که به سبب عنایت خداوندی از صوفی کامل و واصل صادر می شود چون اخبار غیبی و اشراف بر ضمائر، کرم، بخشش
فراست	در یافتن باطن چیزی به وسیله نگرستن به ظاهر آن، ادراک، زیرکی
ممیت	مردانگی، غیرت
غیرت	حمیت، ناموس پرستی، حمیت محبّ است بر طلب قطع تعلّق نظرِ محبوب از غیر یا تعلّق غیر از محبوب
فتوح	حاصل شدن چیزی بیش از حدّ انتظار، گشایشی که در حال و باطن سالک ایجاد شود، مال و نعمتی که به درویش یا پیر بخشند، چون نذر و مانند آن.

مشاغل	
ماجب	پرده‌دار، نگهبان در؛ حاجبِ نوبتی؛ هر یک از پرده‌داران که به نوبت در شبانه‌روز در خدمت ملوک باشند.
نقاره‌چی	نوازنده‌ی نقاره، طبل‌زن
درزی	خیاط، دوزنده
فیلکش	گروه نوکران و چاکران
چلینگر	آهنگر، قفل‌ساز
تندیستر	مجسمه ساز
فوالگیر	آشپز، طبّاح
مادی	حدی خوان، سرودخوان؛ حدی؛ سرود و آوازی که ساربانان عرب می‌خوانند تا شتران تندتر روند (هادی؛ هدایت کننده)
ملّاح	بافنده
فواص	زنیل باف، سب‌دباف
کشیک‌چی	نگهبان
بلدچی	راهنما
قاپوچی	واژه‌ی ترکی است به معنی «دربان، نگهبان در»
مستطبه	آرایشگر
فنیاکر	آوازخوان
جولاه	بافنده، نساج، عنکبوت
ممتسب	مأمور ناظر بر اجرای احکام دین
یارغوچی	قاضی
اصطلاحات موسیقی	
شهناز	یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور
پرده	اصطلاح موسیقی است به معنی «آهنگ و نغمه‌های مرتّب»
گنج	نام نوایی در موسیقی و هم گنجی منسوب به فریدون
فریدون	
شور	یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی

آشفتہ از مہ دور بہتر	دیوانہ چون در ماہ بنگرد، دیوانہ تر می شود
دوبارہ پلک دلم می پرد	پریدن پلک نشانی آمدن مہمان است.
نمادها	
گل دستہ	نماد کمال و تعالی و عروج
شیر	نماد شجاعت
عقاب	نماد بلندپروازی
بید	نماد افراد ترسو و سازش کار
بہار	نماد آزادی و زندگی
آب	نماد صفا و نور در درس «صدای پای آب» رمز خود شاعر است یعنی سہراب سہری، و در درس «پیش از تو» نماد نیروی انقلابی
چشمہ	نماد پاکی و جوشش و لطافت و روشنی
نور	نمادی از پرتو ایزدی
گل سرخ	نماد عشق، طراوت، قلب انسان، زیبایی جہان، عمر کوتاہ، کمال
طاہوس	نماد زیبایی و غرور
زیتون	نماد صلح
باران	نماد آزادی، رحمت
مہتاب	نماد اندیشہ های نو و نورانی
شب تاب	نماد افراد مبارز
ققنوس	نماد هویت و موجودیت یک ملت
ماہ	نماد ایثارگری و بخشندگی
کاریز	نماد خودخواہ و خودپسند
سرو	نماد جاودانگی و آزادی
سمر	نماد آزادی و روشنی
صبا	نماد پیام رسانی
گل نیلوفر	نماد عرفان
عیق	نماد بلندی، روشنی و دوری

زاویہ	کُنج، گوشہ، اتاقی در خانقاہ کہ بہ خلوت و ریاضت سالکان و فقرا اختصاص دارد، محلِ اطعام فقرا، شاہ نشین
لغز	گوشوارہ، بنایی ستون مانند بر دو جانبِ درِ ورودیِ ساختمان کہ بہ شکلِ زیبایی از بنِ دیوار تا بالا بہ عقب کشیدہ می شود.
دون	پست، در درس «اورازان» بہ معنی گل سفید بہ کار رفته است
مقرنس	نوعی تزیین ساختمان کہ اتاق ها و ایوان ها را بہ شکلِ برجستہ یا پلہ پلہ گچ بری می کنند.
عرفہ	بالاخانہ، اتاق یا قسمتِ مجزایی از یک تالار
تہفال	تختہ های نازک و باریک کہ بہ سقف اتاق می کوبند و روی آن کاه گل یا گچ می کشند، پردو
پردو	اھالی اورازان بہ «توفال» پردو می گویند
طارم	نردہی چوبی یا آھنی کہ اطرافِ محوطہ یا باغی نصب کنند

عناصر تزیینی و زیورآلات	
مخنفہ	گردن بند، قلادہ، عقد
عقد	گردن بند، مخنفہ
طاسک	طاس کوچک، آویز طلا، نقرہی زینتی
غازہ	گلگونہ، سرخاب
فلخال	پای آورنجن
فضاب	آن چہ سر و صورت و پوست را با آن رنگ کنند مثلِ وسمہ، گلگونہ، حنا
واحد شمارش	
چوبہ	واحد شمارش تیر
گز	معادل ۱/۰۴ متر
ذرع	گز، معادل ۱/۰۴ متر
ارش	واحد طول، معادل نیم متر
عزادہ	واحد شمارش توپ جنگی
کرور	معادل پانصد ہزار
ظروف و بستہ	
درزہ	بستہ
جوال	ظرفی از بشمِ بافتہ کہ چیزها در آن کنند.
فیک	مشک آب
سبہ	کوزہ
اناء	ظرف
مقہ	قوطی
باورهای عامیانه	
زدم این فال و گذشت افتر و کار آفر شد	تأثیر مثبت ستارہ و مساعد آمدن و بہ سامان شدن کار
قاصد روزان ابری داروگ کی می رسد باران	ہر گاہ داروگ بخواند ، باران می بارد

اصطلاحات معماری	
نکاس	سرتیرهایی کہ از سر پوشیدہی ایوان ها بیرون می گذارند و تراشی بہ آن می دهند
قاب	آسمانہ و قوس بنا از طرفِ داخل کہ آن را از چوب می سازند.
شمسہ	آن چہ بہ شکل خورشید از فلز سازند و بالای قُبہ و مانند آن نصب کنند.
گوشوارہ	لُغازِ ساختمان، بنایی ستون مانند بر دو جانبِ درِ ورودیِ ساختمان کہ بہ شکلِ زیبایی از بنِ دیوار تا بالا بہ عقب کشیدہ می شود.
طَرہ	موی صف کردہ بر پیشانی، کاشی هایی کہ بہ شکل گیسوی بافتہ، پیچ پیچان بہ پایین کشیدہ می شوند و غالباً در درون گلدان های مرمری جای می گیرند.
خانقاہ	محلی کہ درویشان و مرشدان در آن سکونت می کردند و رسوم و آداب تصوف را اجرا می نمودند.
رواق	پیشگاہ خانہ، سایبان، ایوانی کہ در طبقہی دوم ساختہ شدہ باشد.

سوال چی

دریا	نماد اتحاد
رود	در درس «پیش از تو» نماد نیروهای انقلابی
آینه	نماد صفا و پاکی
کوه	نماد خاموشی، استقامت و پایداری
هُما	نماد سعادت
صدف	نماد خاموشی
سنگ	نماد ستم و شکنجه، سرسختی و نرمی ناپذیر
طلوع و غروب هورشید	نماد تولد و مرگ
کلاغ	نماد زشتی
مشک	نماد خاموشی
شب	نماد ظلم و ستم و استبداد
مرغ سمر	نماد عاشقان مدعی
شمع	نماد معشوق
شبر	نماد چیز بی ارزش
لاله	نماد شهید و چیز با ارزش
پروانه	نماد عاشق حقیقی
شب‌بو	نماد کوتاهی
قابیلیان	نماد ستم‌گران
هابیلیان	نماد مظلومان و ستم‌دیدگان
فانوس	نماد حقیقت و معرفت
کاه	نماد بلندی
گز و تاق	نماد انسان‌های مقاوم و بی‌نیاز
نسیم	نماد انسان‌های آزاده
نفل	نماد تابوت امام حسین (ع)
پنهره	نماد احساس و ارتباط
ماهی	نماد زندگی و عاشق
کاشان	نماد جهان در درس «صدای پای آب»

گون	نماد انسان‌های اسیر و گرفتار
درفش کاویانی	نماد پیروزی
نی	نماد غریب دور افتاده از وطن
گیاهان و درختان	
تاق	درختچه‌ی کویری
گز	درختی که در مناطق گرم می‌روید
ژاز	بوته‌ی گیاهی به غایت بی‌مزه که هر چند شتر آن را بچود، نرم نشود.
عود	درختی که از سوزاندن چوب آن بوی خوش پراکنده می‌شود.
ساج	درختی که چوب آن بسیار مرغوب است.
فلنگ	نام گیاهی است، علفِ جارو
فدنگ	درختی بسیار سخت که از چوبِ آن تیر و نیزه و زینِ اسب می‌سازند.
آبنوس	درختی که چوب سخت و سیاه رنگ دارد.
کما	(کمای) گیاهی از تیره‌ی چتریان که با آن نوعی آش درست می‌کنند.
گون	گیاهی است از تیره‌ی سبزی آسها، درختچه‌ای حداکثر به ارتفاع یک متر و دارای خارهای بسیار است و غالباً به حالت خودرو و در نواحی کوهستانی و زمین‌های بایر می‌روید.
کتان	گیاهی است که از ساقه‌های الیاف آن در نساجی استفاده می‌کنند.

اصطلاحات شعری

مرثیه	شعری که به یاد مُرده و ذکر محاسن و تأسّف از درگذشت او بگویند
همو	متضاد مدح، شعری که در بدگویی از کسی سروده شود، برشمردن معایب کسی
تغزل	مقدمه‌ی عاشقانه‌ی قصیده است. در لغت، سخنان عاشقانه گفتن است.
غزل	شعری مستقل است که مصراع اول آن با مصراع‌های زوج، هم قافیه می‌باشد.
مبسیّه	اشعاری که در زندان و درباره‌ی اسارت سروده می‌شود
هزل	مسخره کردن، بیهوده گفتن، اشعاری که در بردارنده‌ی سخنان رکیک و مزاح‌های سبک و بی محتوا باشد.

حروف

جوی مشک بهتر که یک توده گل	از
برق با شوقم شراری بیش نیست	در برابر
مگر از آتش دوزخ بودش روی (هایی)	امید است، شاید
نفواهی شنیدن مگر گفت کس	حتماً
و گر جنگ ایران و کابلستان	یا
من و طالع منموسم	با، به همراه
تو مو بینی و مجنون پیش مو	در حالی که
پا بر سر سبزه تا به فواری ننهی	زنهار، مواظب باش